کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
۱۳۶۲

۱۱۲ سرود
۲۱۲۱۹۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب [illegible]
کتاب شرح بیست باب بیرجندی
مؤلف [illegible]
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۱۱۲) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
۱۳۶۲

۱۱۲ سرود
۲۱۲۱۹۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب [illegible]
کتاب شرح بیست باب بیرجندی
مؤلف [illegible]
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۱۱۲) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
۱۳۶۳

۱۱۲ سرود
۲۱۲۲۹۵۱۰

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۲۹۵
(۱۱۲) ازکتب اهدائی : غلامحسین سرود

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی ریب و ریا قدیری را سزاوارست که کلک قدرت اوراق افلاک را بر موجب مضمون
انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بارقام ثوابت و دراری سیارات مرقوم
و مصور ساخت و شکر و سپاس بی حد و قیاس حکیمی را روا است که دست قدرت او
صفحهٔ عالم خاک را بر موجب والارض فرشناها فنعم الماهدون
بجداول انهار و علائم اشجار محلی و مزین گردانید مبدعی که بسبب ظهور صنایع و بدایع
و وضوح دقایق حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انسان را در احسن تقویم ترکیب نمود
و بدرجهٔ علیای ولقد کرمنا بنی آدم رسانید و بجهت حصول مقاصد امم و مصالح
بنی آدم بحکم و فرموده والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز
العلیم کمر زرین آفتاب را در دروب سماء از روی رجعت صعود و هبوط فرمود و بجهت
مواسم عبادات و مراسم عادات کقوله تعالی والقمر قدرناه منازل حتی عاد ک
العرجون القدیم مسرع سپهر اولین را در قطع منازل طی مراحل ازدیاد و نقص
نور تقدیر نمود الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین فلک قمر فلک

تقدیر

تقدیر اوست ❊ زمین بقعهٔ ملک تسخیر اوست ❊ بهستی او بر کشاده است لب ❊
سفیدی روز و سیاهی شب ❊ تبارک فی وصف الآیة و قصرت فی شکر نعمائه و صلوٰة
صلوات نامیات و تحف تسلیمات زاکیات بعدد ادوار فلک دوار و بعدد کواکب ثوابت و سیار
بدین روح منور و قالب معطر سلطان سریر رسالت و صاحبقران جهان جلالت قطب
معدل مسیر دایرهٔ شریعت و فتوت نقطهٔ محیط خط استوای عالم حقیقت و طریقت
فلک مستقیم کرم و جود مهر سپهر ظهور نور وجود آفتاب عالمتاب والضحی نجم النجم
اوج والنجم اذا هوی مسافر سفر سبحان الذی اسری محرم حرم فکان قاب
قوسین او ادنی لاجرم که شد فلک علاش آرایش عرش گشت منزلش
آن محرم سراپرده جلال خورشید سپهر لایزالی مهری که نبود سایه او را
عرش است کمینه پایه او را بر فرق نهم فلک قدم او بر ذروهٔ لامکان علم او
والشمس حکایتی ز روی خوبش واللیل کنایتی ز موی خوبش مقصود زمین و آسمان اوست
پیغمبر آخر الزمان اوست دین گشته ز دولتش مخلد ختم همه انبیا محمد صلی الله علیه و آله
الاتقیاء بیت کاشف مضمون لو کشف الغطاء و صاحب مدلول انا
مدینة العلم و علی بابها والمنصوص بنص انما والمخصوص بحدیث انت
منی بمنزلة هرون من موسی اعنی علی المرتضی و اولاده الاخیار و عترته الابرار
الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اما بعد
بر ارباب فطنت و فهم و اصحاب ذکا و فطنت محجوب و مستور نماند که علم هیات که
هر آینه مشتمل است بر معرفت اوضاع اجرام علوی و محتویست بر حقیقت احوال

اجسام سفلی از جمله اشرف علوم حقیقیه و اکمل صنایع حکمیه است و عالم این علم شریف و ناظر این فن لطیف در زمره الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض داخل و لاحق و لهذا اکثر علمای نامدار و اغلب فضلای عالیمقدار این صنعت را بمرقاة معارج سموات علا و منهج مدارک ما اودع الله فیها تعریف و توصیف فرموده اند و درین باب تصنیفات و تالیفات پرداخته بنابر متابعت آن جماعه بزرگوار این بنده خاک ذره بمقدار المحتاج الی رحمة الله الابدی مظفر منجم جنابذی با قلت بضاعت و عدم استطاعت از کتب و رسائل اکابر و افاضل این فن محظوظ و بهره مند بوده و در خلال احوال مطالعه رساله بیست باب نام در معرفت تقویم نام که مرقوم قلم افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین قدوة افاضل العلماء و صفوة الاماثل الاذکیاء مولانا نظام الدین عبد العلی البرجندی که بدلائل مشرف گشته و چون از غایت اختصار و نهایت قصار بعضی فرائد و درر فوائد آن در کسوت رمز و ایماء در نظر ارباب معنی جلوه ظهور می نمود بخاطر فاتر خطور میکرد که تفصیل مجملات و تبیین مفصلات ابواب آن شرحی هم بنظم بزبان فارسی نظم و ترتیب یابد که منتهی و مبتدی از فواید مضامین آن مستفید و مستفیض گردند تا آنکه درین اوان با وجود تراکم علایق و تلاطم عوایق و تسلط هموم و استیلای غموم تائید الهی باعث این عزیمت مقرون شد مقاصد این کتاب بر وجه مسطور و طریق مزبور سرانجام یافت و در اکثر الفاظ مصطلحه محتاج بشرح بود بعضی از شروع در مرکب تعریف آن نموده و از مباحث هیئت و سایر فنون نیز آنچه بدان مقام منوط و مربوط

بلد

بدو ایراد آنرا لازم داشت و آنچه حواله بکتب دیگر کرده از تطویل و اطناب اجتناب نموده موشح بالقاب همایون و دعای دولت روزافزون حجاب بارگاه عرش اشتباه مهر سپهر جلالت و شهریاری ماه برج سلطنت و کامگاری خسرو ممالک عرب و عجم نایب حجة الله فی العالم حامی بلاد اهل الاسلام والایمان ماحی آثار الظلم والطغیان واضع میزان العدل والانصاف قامع بنیان المیل والاعتساف مالک ملوک المشارق والمغارب مادم اساس الخوارج النواصب الشریعة الغراء المصطفویة سالک الطریقة المرضیة المرتضویة شاهی که آسمان

فروخورشید منظر است ∴ در ربته جلالت و صولت غضنفر است ∴ از هیبتش
کز آب صبح رستخیز است ∴ وز آن کرش که ثانی سکندر است ∴ هم اضطراب و
غلغله در هفت طارم است ∴ هم انقلاب و زلزله در هفت کشور است ∴ عباس شاه
که در شرع و در کرم ∴ هم مصطفی حمایت و هم مرتضی فرست ∴ خلد الله تعالی ملکه و سلطانه

وافاض علی العالمین بره و احسانه مادام الافلاک التسعة دوائر والنجوم السبعة سیارة اللهم ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط النهار و امدد ظلال معدلته علی مفارق الصغار والکبار بالنبی و آله الاخیار ملتمس و مامول از اهالی و موالی خصوص جمعی که بزیور علم و حلیه فضل آراسته و پیراسته ملازم رکاب همایونند آنکه اگر بر سهوی و خطایی که از لوازم بشریت مطلع گردند بذیل عفو بپوشند و مستور دارند تا در ذیل والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس داخل گردند فمن عفی و اصلح فاجره علی الله تعالی

مقدمه در بیان بعضی از الفاظ مصطلحه که پیش از شروع در شرح محتاج الیه است قابل شناختن آن از اعراض مقداریه که از هیچ جهت از جهات بهیچ نوع از انواع منقسم

نقطه وآن را نقطه خوانند واگر منقسم شود ولیکن نه در یک جهت یعنی در طول فقط آن را خط
خوانند ونهایت خط اگر متناهی الوضع بود نقطه باشد واگر در جهتین قبول قسمت کند
یعنی در طول وعرض فقط آن را سطح خوانند ونهایت سطح متناهی الوضع هم خط بود ولبسیطه
وهم نقطه واگر در سه جهت که طول وعرض وعمق باشد ممکن الانقسام بود آن را جسم
تعلیمی خوانند ونهایت آن هر یکی از نقطه وخط وسطح تواند بود وخط دو قسم بود مستقیم
ومنحنی مستقیم آن بود که اوساط او ساتر ما عدای او شود هرگاه واقع شود در امتداد
شعاع بصر یا آنکه اقصر خطی باشد میانه دو نقطه معینه ودر کتب مبسوطه دیگر تعریفات نیز
ومنحنی آن بود که معرف به هیچ یک از این تعریفات نشود وچون خط اطلاق کنند و
نگویند که مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم باشد وسطح نیز مستوی بود یا غیر مستوی مستوی آن
بود که اخراج خطوط مستقیمه در جهت طول وعرض آن سطح ممکن ومیسر باشد یا آنکه هر خط
مستقیم واصل میانه هر دو نقطه مفروضه بر آن سطح از آن سطح هیچ وجه بر فرض نشیند وچون
سطح مستوی محاط باشد مر خط منحنی را بشرط آنکه نقطه در آن سطح بتعیین نماید که
جمیع خطوط واصله میان آن نقطه وآن خط محیط متساوی بود آن سطح را
حقیقة وآن خط را مجازا دایره خوانند وقومی عکس این گفته اند وبعضی محققین
که تصدیق هر دو قول نموده اند وآن نقطه معینه را مرکز گویند وهر یک از آن
خطوط واصله را نصف قطر دایره وهر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند
آن را وتر خوانند وپاره را که از محیط جدا کند قوس واگر آن خط بر مرکز گذرد آن را
قطر نیز گویند وتصویر این مذکورات ازین شکل توان نمود وبجهت ضبط کلمات



ومقادیر

ومقادیر ابعاد محیط هر دایره را سیصد وشصت جزء متساوی تقسیم کنند وقطر آن را
بصد وبیست وهر یک را درجه گویند وآن انحنایی که از احاطه دو خط بسطح پیدا آید آن را
زاویه مسطحه خوانند پس اگر آن دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر یک جهت زاویه
متساوی حادث شود آن زاویه را قائمه خوانند وهر یک از آن دو خط عمود بر آن دیگری
والا بزرگتر را منفرجه وخوردتر را حاده ومقدار زاویه مستقیمه الضلعین
قوسی بود از دایره که مرکز آن راس زاویه باشد وهر سطح که محیط به یک خط یا زیاده باشد
آن را سطح متشکل خوانند پس اگر محاط سه خط باشد مثلث گویند بدین صورت 
واین باعتبار تساوی واختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع ومتساوی
الساقین ومختلف الاضلاع واگر محیط چهار خط باشد آن را ذو اربعة اضلاع خوانند
واین منقسم بر پنج قسم بود اول آنکه اضلاع او متساوی بود وزوایای او قائمه
باشد آن را مربع خوانند برین شکل  دوم آنکه با قیام زوایا اضلاع متساوی نباشند
آن را مستطیل خوانند برین شکل  سیم آنکه با تساوی اضلاع زوایا قائمه نباشند
آن را معین خوانند برین شکل  چهارم آنکه نه اضلاع متساوی بود نه زوایا قائمه لیکن
هر دو ضلع متقابل او برابر باشند آن را شبیه بمعین خوانند برین شکل  پنجم آنکه برخلاف
اقسام چهارگانه باشد آن را منحرف خوانند مثل این شکل  وهر جسم که احاطه یک سطح
یا زیاده بود آن را جسم متشکل خوانند پس اگر یک سطح محیط باشد چنانکه در اندرون آن
نقطه فرض توان کرد که خطوط مستقیمه واصله میان نقطه وآن سطح متساوی المقدار بود

آنرا سلم کره و آنرا سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز گویند و آن نقطه را مرکز و هر یک از
آن خطوط را نصف قطر کره و دایره که از قطع سطح مستوی مرکزها حادث شود اگر قطع
مرکز واقع شود آنرا عظیمه خوانند و الا صغیره و جسم محاط سطحی بود که یک نهایت او
نقطه بود و یک نهایت دیگر محیط دایره بر وجهی که جمیع خطوط مستقیمه که در سطح آن متصل‌اند میان آن
سطح بر فرض شوند آنرا مخروط مستدیر خوانند و آن دایره را قاعده مخروط و خط
واصل میان مرکز این دایره و راس مخروط را سهم مخروط هر خط که بر سطحی قائم شود
بحیثیتی که اگر خطوط مستقیمه از موضع قیام در آن سطح اخراج کنند با آن خط زاویه
قائمه محیط شود آنرا عمود باشد بر آن سطح و الا فلا و چون دو خط بر وجهی باشند که
بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین از آن خط دیگر برابر بود آن دو خط را
متوازیان گویند و مراد به بعد نقطه از خط امتداد یست بینهما که اقصر از آن
ممکن نباشد و بعضی دو خط متوازی را چنین تعریف کرده‌اند که اگر ایشان را هر چند از جانبین
الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشوند و شک نیست که این تعریف مخصوص بخطوط
مستقیمه و تعریف اول شامل خطوط منحنیه نیز هست و دو سطح را نیز که باین صفت باشند
هم متوازیان گویند و چون کره بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط آن
کره فرض کنند بعد از اتمام دوره دایره رسم کند سوای دو نقطه متقابل که
آن را دو قطب کره و دو قطب حرکت نیز گویند و آن دوایر را مدارات آن نقاط خوانند
و از این جمله یکی را که بعد او از القطبین متساوی بود منطقه گویند و آن را
بمجاز فلک نیز گویند و هر کره که انفکاک اجزای او مستحیل بود اگر فی الجمله متحرک

ادکم

اسما کوکب گویند و الا فلک و آن دو قسم بود مصمت و مجوف مصمت فلکی
که زیر او نباشد و مجوف آنچه بر وجهیست که دو سطح متوازی با او محیط باشد مثل سایر افلاک
و حرکت فلک نیز دو قسم است بسیطه و مختلفه بسیطه که آنرا متشابهه نیز
خوانند آنست که در ازمنه متساویه قسی متساویه از محیط آن فلک قطع کند
و زوایای متساویه در مرکز احداث نماید و مختلفه بخلاف این باشد و باز منقسم است
بمفرده و مرکبه مفرده آنست که از یک فلک صادر شود و مرکبه آنست که زیاده
از یک فلک صادر شود و هر مفرده بسیطه است چه از جسم بسیط و احد دو حرکت
مختلفه ممتنع است کما ثبت فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکبست چو علت اختلاف
حرکت بسیطه غیر از ترکیب امری دیگر نتواند بود و وحدت و آن حرکت از افلاک
مختلفة المراکز یا متحدة المراکز متقاطعة المناطق باشد لکن هر بسیطه مفرده نیست و هر
مرکبه مختلفه چو حرکت صادر از افلاک متحدة المراکز منطبقة المناطق با آنکه
مفرده نیست بسیطه است یا با آنکه مرکبه است مختلفه نیست و هر کمیت که او را بر واحد
و ما ینال منه اطلاق کنند آنرا عدد گویند و چون واحد را باجزای متساویه
تجزیه کنند بعضی از آن اجزا را کسر گویند و مجموع آنرا مخرج و این است آنچه تقدیر
کتاب بآن واجب بود و باقی مصطلحات در هر محل که نظر افتد کنند تحریر در آید
پس این هنگام شروع در مقصود اولی باشد فقال المصنف رحمه الله
بسم الله الرحمن الرحیم و اعتصمت بفضلک یا کریم اما بعد
این مختصریست در معرفت تقویم نام مشتمل بر بیست باب

تقویم در لغت بمعنی تصحیح یقال قومته تقویما اذا ازال اعوجاجه و در اصطلاح تقویم بر حاصل تقویم
کواکب اطلاق کنند مراد بعد موضع او باشد از اول حمل بر توالی بروج مقصود مصنف اینجا
معرفت دفتر تقویم است و آن صفحه است که مشتمل بود بر تقویم و بعضی از اوضاع و متعلقات
کواکب سبعه سیاره در مدت یکسال شمسی از زیج و کتب احکام مستخرج شده باشد
پس اگر مشتمل باشد بر تقویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه بدفتر تقویم یا اکثری بیشتر
باشد آنرا تقویم تام گویند و اگر اکثری از آن متروک باشد آنرا تقویم ناقص و
تقویم شمسی گویند و اگر تقویم کواکب متروک باشد و بعضی اوضاع و متعلقات اختصار
کنند آنرا روزنامجه و تقویم قمری گویند و سنبین جمیع ذلک فی خمسة الابواب ان شاء الله تعالی
و بعضی منجمان بجهت بعضی مردم برای آسانی درجه هلالیه و انتقالات قمر و سعد و نحس نظرات او با
کواکب و قطعی از متعلقات اکتفا نمایند و در جدول مصرح ثبت کنند و اول تقویم
فارسی خوانند و طرفی از آن بتقویم ابلهی تعبیر کنند **باب اول** در معرفت حساب جمل حروف
بیست و هشت گانه متهوات چون مقطع باشد حروف هجی خوانند یقال الهجو والهجاء
والتهجی التعدید بحروف معجم نیز گویند یعنی منقوط از جهة اختصاص اکثر این حروف بنقط
نسبت بحروف خطوط سایر امم و اگر مرکب باشد ثلاثی یا رباعی آنرا حروف جمل گویند جمع جمله
بمعنی مجموع و این بحسب ترتیب و ترکیب منقسم میشود بانحاء مختلفه و اشهر از همه جمل ابجدی
و ابتثی و القبغی و اهطمی و افضل همه ابجدیست بنای زیجات و تقویم بر آنست و نیز در
بعضی کتب از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول است حروف الابجد
بترتیبها مسطورة فی اللوح المحفوظ و لهذا مصنف اطلاق جمل بر جمل ابجدی کرده اهل حساب

وبجوم

و بجوم اعداد را بجهة سهولت و اختصار بارقام حروف بیست و هشت
گانه لغت عرب که بترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است
وضع کنند و در ذخایر الاسکندر فی الجفر مذکور است که وضع این ترکیب ابجد حکیمی از
حکمای یونان بوده است که او را اشت پسر بود که هر یکرا اسمی باین ساخته است
که حروف آن در اسم دیگری مندرج نباشد و بعضی برای اجتماع معانی اطلاق کنند نه
للوضع حروف و بعضی گویند از پیش آدم علیه السلام بتعلیم ملک علیه السلام بوده و بعضی دیگر آنرا
با دریس نبی علیه السلام نسبت کنند و گویند بیست و هشت صورت حروف را
از صور بیست و هشتگانه منازل قمر نقل نموده و اشکال ابجد مفسر بن مصدق این قول
است لاکن اکثر حروف مذکوره بلغت عرب مخصوص ساخته است که در الفاظ بعضی
از امم بعضی از این حروف اصلا مدخل نیست چنانکه هشت حرف از اینها در کلام فارسی
یافته نشود الا نادرا و آن اینست ثاء مثلثه و حاء مهمله و صاد و ضاد و طاء و ظاء
و عین مهمله و قاف و شاعر اینها را در سلک نظم کشیده است باین نوع بیت
هشت حرفست آنکه اندر فارسی نایدهمی * تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنو از من تا کدام است این حروف و یاد گیر * ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف
و بعضی حروف فارسی در بعضی داخل دانند و طریق وضع آن چنان است که از الف
تا ط بترتیب ارقام آحاد گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوع است از
برای عدد آحاد که آن از یکیست تا نه بترتیب یک یک عدد پس ا یکی باشد و ب دو
و ج سه و د چهار و ه پنج و و شش و ز هفت و ح هشت و ط نه و از ی تا صم

بترتیب ارقام عشرات یکی بند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوعست از برای
عقد عشرات عدد که آن از ده است تا نود و تبرابید ده ده پس رقم ی ده باشد و ک بیست
و ل سی و م چهل و ن پنجاه و س شصت و ع هفتاد و ف هشتاد و ص نود و از ق تا ظ
بترتیب ارقام مات کبریه یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوعست از برای عقد
مات عدد که آن از صد است تا نهصد تبرابد صد صد پس ق رقم صد باشد و ر دویست و
ش سیصد و ت چهارصد و ث پانصد و خ ششصد و ذ هفتصد و ض هشتصد و ظ
نهصد و غ را رقم الف گرفته‌اند و توجیه این مقال بر وجه کمال آنست که هر یک ازین عقود ثلاثه تا الف
که اینها را اصول اعداد گویند مشتمل اند بر افراد متناهیه که آن نهست برای اصل
رابع که آن را افراد غیر متناهیه است پس افراد اصول ثلثه اول با نفس اصل رابع
بیست و هشت باشد که آن را اعداد مفرده خوانند و چون حروف جمل نیز بیست و هشت است
پس هر یکی از ارقام این حروف را بترتیب وضع کرده اند از برای هر یکی ازین اعداد
مفرده بترتیب و ارقام باقی اعداد را یعنی اعداد مرکبه را ازین ارقام که موضوعست
از برای اعداد مفرده ترکیب کنند باین طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم عدد
اقل مقدم دارند چه ترکیب اعداد در الفاظ فارسی هم برین نهج است مثلا صد و
چهل و پنج را چنین نویسند قمه چه قاف که رقم صدست و اکثر از میم که
رقم چهل است مقدمست بر او و میم نیز بر ها الا این طریق گاهی منظورست که الف
مضاعف نکرده و اگر کرده مرتبه او اکثر رقم تضاعیف الف را چنانکه در الفاظ فارسی
مقدم است بر الف مقدم دارند هر چند کمتر از الف باشد دفعا للاشتباه

مثلا

مثلا دو هزار و صد و چهل و پنج را چنین نویسند بقمه چه اگر رقم با مؤخر از غین
باشد مشتبه گردد به هزار و دو و مخفی نماند که مثال اخیر بسقط ادبست زیرا که اعداد مرقوم
تقویم هرگز از نود نگذرد و در زیج نیز از سیصد و شصت زیاده نشود مگر در یک موضع
و هشتصد و کسر ... در موضع دیگر هزار و دویست ش علامات اهل نجوم باین جاری
شدست که جیم را ابتر نویسند برین صورت ح تا وقتی تمام با شمیانه آن و حا
و خا و دال بی‌سر برین صورت نویسند ء زیرا که اگر بر صورت اصلی نوشته باشند مشتبه گردد
بواو و همچنین ذال را و او را همیشه منقوط سازند و ها را برین صورت ه این صفحه
نویسند و کاف مفرد را مسطح نویسند برین صورت ک چنانکه در خط متداول است
و اگر غیر مسطح نویسند برین صورت ك ملتبس بلام گردد و اگر کمانه بر سر کشی
آن را او امویش کنند یا به ک اگر مرکزی زیاده کنند و مرکب سازند غیر مسطح زیرا که اخف و اقرب است
از مسطح و یای مفرد را معکوس نویسند برین صورت ے چه اگر مستوی نویسند
مشتبه شود بدال یا بنون هر گاه نقطه بقرب او واقع شود و نون مفرد را بجهت تمیز
تام بلا نقطه برین صورت ں نویسند و از آنجا که هر گاه مفرد باشد یا مرکب همیشه منقوط
سازند و با و جیم و زا و یا را نقطه ننهند لا با را بجهت آن نقطه ننهند که اضافات او
که تای فوقانیه و ثای مثلثه است معروف است بنقطه مگر وقتی که علامت تضعیف الف
واقع شود که آن را نقطه نیز باید نهاد تا مشتبه نباشد که بعدم نقطه مخصوص ساخته اند نخود
هر گاه علامت تضعیف الف باشد الا جیم چون ابترات مستغنیست از نقطه مگر وقتی که
علامت تضاعیف الف واقع شود اما زا را بجهت آنکه را مهمله که اخت اوست در

تقاویم و زیجات در موضعی ثبت می‌شود که بقاعده معلوم است و اگر احیانا قیاس عشر شی با علامت
بر فوق آن نصب کنند بر این صورت ٠ لایا چون معوذ باشد ظاهر است که از نقطه مستغنی است
و چون مرکب باشد بنون و تا و ثا مشتبه گردد اما چون این مخصوص به نقطه اند او را
نقطه نهادن عبث است و او را اکثری از تقاویم و زیجات سینی و شینی و صاد و ضاد
واقع شود معوذ باشند ابتر نویسند بر این صورت سرصرصو تا گاهی که بر آن
مرکب شوند مشتبه نگردد و باقی حروف را بطریق مشهور یعنی چنانکه در خط متداول است
معروف است ثبت کنند بعد هذا مخفی نماند که این ارقام داله بر اعداد را در تقویم
یکجا یکجا بروج وضع و ساعات و درجات و اجزا آن هر یک در برابر یکدیگر
بازا آن هر روزی وضع کنند مثلا در جدول تقویم کوکب رقم اول بجهت مرتبه بروج باشد
و دوم بجهت درجه و سیوم بجهت دقیقه و رقم هر مرتبه کسر مرتبه ماقبل خود باشد چنانکه
در باب سیوم شرح کرده شود و چون گاهی چنان اتفاق افتد که بعضی ازین مراتب بعدد در
نیاید بسبب آنکه مرتبه ماقبل او را درین مرتبه کسر نباشد یا مرتبه اول که نسبت بهم
مراتب صحاح متعدد نشود پس مصطلح بعد دیوان این حکم در اعمال صفر ابد که چون
مرتبه از مراتب اعداد که موضوع‌اند بجهت آنکه ذکر کردیم خالی باشد از
عدد دران مرتبه صفری نویسند بجهت حفظ آن مرتبه بر این صورت ٥ چه اگر
صفر رقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه شوند مثلا اگر مرتبه برج بی آنکه صفر حفظ
او بود از عدد خالی باشد ناظر رقم درجه را برج اعتقاد کند و رقم دقیقه را درجه
و صفر در لغت معاذ ولا گویند که از شغل خالی باشد باب دوم در معرفت

ایام اسابیع و تواریخ مشهوره چون اشهر ابرام ستاره آفتاب و ماهست سال گویند
بر دور آفتاب نهاده‌اند و مدت یکدور آفتاب یعنی از هنگام مفارقت او از یک نقطه
معین مثلا اول حمل تا معاودت بآن نقطه یکسال اعتبار کرده‌اند و ماه گردش
بر دور ماه نهاده‌اند یعنی از هنگام مفارقت او از وضعی معین با آفتاب مثل هلال
تا معاودت بهمان وضع یکماه اعتبار کرده‌اند و چون دوازده دور ماه نزدیکست بیکدور آفتاب
یعنی دوازده دور ماه را یکسال اعتبار کنند و این را سال قمری گویند و آن دیگر را سال شمسی
و چون دور ماه نزدیکست بمدت سیر آفتاب در یک برج یعنی مدت سیر آفتاب را در یک
برج یکماه اعتبار کنند و این را ماه شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری پس هر یک از سال و ماه
شمسی باشد و قمری و هر یک ازین دو حقیقی باشد و غیر حقیقی نیز و در معتبر باشد نه علی الدوام
و شهور و اصطلاحی که عدد در او معتبر باشد نه غیر پس اقسام هشت شود و هر یکی را در ضمن
تواریخ بیان خواهیم کرد ان شاء الله تعالی اما لفظ تاریخ مصنف در شرح زیج سلطانی آورده است
که بعضی گفته‌اند عربیست ماخوذ از ارخ بضم همزه و سکون را که بچه گاو وحشی است
و چون باب تفعیل گاهی بمعنی ازاله شی باشد پس معنی تاریخ وقت ازاله کردن
وحشیت و جهالت آن وقت بود و بعضی گفته‌اند قلب تاخیر است چه آن نسبت کردن
وقت است باول آن و بعضی گفته‌اند لفظ تاریخ عربی نیست بلکه معرب و اصلی
آنست که در وقت وضع تاریخ عرب هرمزان که یکی از ملوک عجم بود در زمان
عمر بن خطاب بشرف اسلام مشرف شد در میان صحابه گفت که عجم را حسابیست که آن را
ماه روز گویند و چون کیفیت استعمال آن شرح کرد صحابه را پسند آمد و ماه روز را

موقت حتی مورخ گفتند و تاریخ مصدر است و هم چنین توریخ و تاریخ لغة الاعلام و در
اصطلاح کوشیار گوید که تاریخ روزی معین است که از منته که بعد از آن بود باو
نسبت کنند و بعضی گفته اند که تعریف وقت حاضر است باسناد کلفنی آنکه بوقوع حادثه
از حوادث و بالجمله اول سالی که در آن سال حادثه عظیم واقع شده باشد چون
ظهور ملتی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله یا امثال آن آنرا مبدا سازند تا چون ضبط
اوقات حوادث دیگر خواهند که کنند بآن مبدا نسبت کنند و آن را تاریخ خوانند
و آن نزدیک هر قومی چیزی دیگر باشد چنانچه بعد ازین معلوم گردد و اما ایام
اسابیع است جمع اسبوع که بفارسی هفته گویند در میان خاص و عام مشهور است
ازین جهت مصنف ابتدا بآن کرده و ارقام آن بپارسی اینست یکشنبه ا دوشنبه ب
سه شنبه ج چهارشنبه د پنجشنبه ه جمعه و شنبه ز و چون در دفتر
تقویم علامات اشیاء متعدده ارقام اعداد آن میباشد و بمذهب جمهور اول هفته
یکشنبه است چه ابتدای خلق آسمان در روز یکشنبه شد چنانکه اسد الله الغالب
امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه افضل الصلوة در اختیارات ایام اسبوع فرموده اند
فی الاحد البنا لان فیه بدی الله تعالی فی خلق السماء پس لابد است که الف علامت
یکشنبه باشد مع هذا که مصنف با حدیث و زاء علامت شنبه که آخر هفته است
و بعضی علامت شنبه که اول هفته شنبه میدانند علامت شنبه صفر مینهند
چه صفر بر الف که باتفاق علامت یکشنبه است مقدم است اما تواریخ مشهوره
چهار است اول تاریخ عرب که اشهر و اشرف تواریخ است چه مبدا آن

از هجرت

از هجرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و سلم و لهذا مصنف ع ابتدا بآن کرده و سال
ایشان دوازده ماه قمریست و مراد از کلام رب العزة که ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر
شهرا فی کتاب الله این شهور است و بنابر آنچه سبق ذکر یافت ماهها و سالهای این تاریخ بنابر
اصطلاح قمری حقیقی باشد و اصلا در آن کسر نباشد و اسامی شهور ایشان اینست
محرم و این ماه اول است از سال ایشان و وجه تسمیه محرم آنست که درینماه قتال از
محرمات بود صفر ماه دوم بود و ماخوذ از صفر یعنی مکان خالی چه درینماه مکه معظمه از
حجاج خالی شدی که عزیمت اوطان خود کردندی ربیع الاول ماه سیم بود و ربیع الآخر
ماه چهارم و این دو را ربیع بجهت آن گویند که در وقت تسمیه شهور این دو ماه در فصل
ربیع افتاده جمادی الاول ماه پنجم بود و جمادی الآخر ماه ششم بود و وجه تسمیه آنست
که درین دو ماه انجماد انهار بحصول پیوسته رجب ماه هفتم بود و ماخوذ است از ترجیب و
تعظیم بسبب آنکه این ماه را تعظیم کردندی یقال رجبه و رجبته ای عظمته یا آنکه درینماه مجادله
و مقاتله حرام بودی یقال رجل ارجب اذا کان مقطوع الید و روایت است از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که رجب نام جوئیست در بهشت از شیر شیرین تر و از
برف سفیدتر هر که درینماه روزه دارد از آن جوی آب دهند یا بسبب ماه مذکور است
رجب نام کردند و اهل جاهلیت آنرا شهر الله الاصم خواندندی زیرا که درین ماه منع میکردند
زبان از شهور دیگر بجز صدای ساز و آلات غنا بگوش نرسیدی و بعضی دیگر گویند
که چون قتال حرام بوده قعقعه سلاح بر نیامدی شعبان ماه هشتم بود چه
درین ماه ارزاق عباد منشعب گردد و فیها یفرق کل امر حکیم رمضان ماه نهم بود

ماخوذ از رمض لانه یرمض الذنوب ای یحرقها شوّال ماه دهم بود گویند که سبب تسمیه این است
که درین ماه عرب صید کردندی یقال شال الکلب ذنبه اذا ارسله للصید یا آنکه درین ماه
شتران مرتشدی یقال شالت الناقه ذنبها لطلب الفحل ذوالقعده ماه یازدهم بود
وجه تسمیه آنکه درین ماه از محاربه و مقاتله قعود کنندی چون از جمله اشهر حرام است ذو
الحجه ماه دوازدهم بود سبب تسمیه آنکه درین ماه حج کنند و اول ماه از رؤیت
هلال گیرند بجهت آنکه مبدا سایر اشکال قمریست و او درین موضع بمنزله موجود
بعد از عدم و ایام هو ماهی که آن عبارتست از ابتدای غروب تمام جرم آفتاب که
قریب برؤیت هلال بود تا غروب جرم او که قریب بطلوع برؤیت هلال بعد از آن بیست و نه
روز باشد و کمتر نه یا سی بود و بیشتر نه و هم چنین تا چهار ماه متوالی سی آید
و زیاده نه و تا سه ماه بیست و نه بیست و نه آید و زیاده نه و اینها همه باستقرا و امتحان
معلوم شده است و سبب این اختلاف سیرات قمریست و سایر اوضاع او منضم
باختلاف آفاق و بیان اینها موجب اطناب است و هلال در لغت قدر [illegible]
از جرم ماه را گویند در شب اول و دوم و سیم و در عرف اهل نجوم همین در شب
اول هلال گویند و بس و روز اول از هر ماهی سلخ را گویند که ماخوذ است
بر وجه استعاره از سیاض پوست [illegible] و روز سی ام سلخ گویند که مستعار است
از بیرون آوردن گوسفند است از پوست چه دران روز ماه از زیر شعاع
آفتاب بیرون می آید و چون وضع هلال مختلف و نامضبوطست اهل حساب
یعنی منجمان اول ماه درین تاریخ از اجتماع وسطی شمس و قمر گیرند

برطالب

منفصل

برطالب تحقیق مخفی نماند که خط خارج از مرکز عالم چون بمرکز تدویر قمر گذرد و بفلک اعلی منتهی
گردد و آن را خط وسطی قمر خوانند و خطی که هم از مرکز عالم بهمان فلک منتهی شود موازات خط
که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز جرم او واصل گردد خط وسطی شمس بر ین صورت و بیان
هیئت این افلاک در باب آینده بتفصیل منقح شود و آن دو خط را خطوط مرکز عالم متحرکه
الحرکه بهشتند کانت فی علم الهیئت و چون طرف هر دو خط در موضعی از فلک البروج جمع آید
آن را اجتماع وسطی گویند و مخفی نماند که مقصد ذکر شمس و قمر بجهة توضیح نموده و الا اطلاق
اجتماع وسطی کافیست و ما بین هر دو اجتماع یعنی از هنگام افتراق خطین
تا هنگام اجتماع ایشان بعد از آن بیست و نه روز است و دوازده ساعت
و چهل و چهار دقیقه و ذکر کیفیت و حد آن آن مدت مغنی تطویل است پس سال
قمری که دوازده ماه است مقدار است سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و
چهل و هشت دقیقه باشد و محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه
روز و هم چنین بر ترتیب یکماه سی روز گیرند و یکماه بیست و نه روز تا
آخر سال و عادت اهل حساب چنانست که چون کسر بنصف رسد یا زیاده از نصف شود
آن را واحد گیرند پس چون کسر بیست و نه روز که دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه است
زیاده از نصف شبانروز است محرم را سی روز گرفتند و در ماه دوم کسر زاید آن را که از نصف
کسر ماه مقدم حساب نموده بودی از کسر اد باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم بیست و نه
روز گرفته و باز در ماه سیم کسر از نصف زیاده بود آن را سی روز گرفتند و در ماه چهارم
لکن کسر زاید را بنقصان ماه مقدم حساب نموده اند آنچه باقی ماند کمتر از نصف بود

سالها	[illegible]
ا	[illegible]
ب	[illegible]
ج	[illegible]
د	[illegible]
ه	[illegible]
و	[illegible]
ز	[illegible]
ح	[illegible]
ط	[illegible]
ی	[illegible]
یا	[illegible]
یب	[illegible]
یج	[illegible]
ید	[illegible]
یه	[illegible]
یو	[illegible]
یز	[illegible]
یح	[illegible]
یط	[illegible]
ک	[illegible]
کا	[illegible]
کب	[illegible]
کج	[illegible]
کد	[illegible]
که	[illegible]
کو	[illegible]
کز	[illegible]
کح	[illegible]
کط	[illegible]
ل	[illegible]

آن باقی میماند و نه گرفتند و تا آخر سال بر این قیاس یکماه سی و یکماه بیست و نه گرفتند و اگر
کسر زاید نصف شبانروزی می بود یعنی همان دوازده ساعت و بس شش ماه سی
میگرفتند و شش ماه بیست و نه و در آخر سال هیچ کسر نمی ماند لکن چون چهل و چهار دقیقه
از دوازده ساعت زیاده است اینست که در آخر سال هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه
که حاصل الضرب دقایق مذکور است در عدد شهور بر سر آمد و از افضل شنته
خوانند و لامحاله آن خمس و سدس شبان روز است و ما طریق این حساب را در جدول
آوردیم تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه مقدار است و چند روز بجهة نقصان
مانده و جدول اینست و در سی سال یازده سال از آن قبیل است که ذوالحجه را سی روز گیرند
وان روز سی ام را کبیسه خوانند و آن در سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم
و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و
نهم بود و اینها در لفظ بهز یجح کادوط جمع و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را
کبیسه دارند و آن بترتیب بهز یجو کادوط بامعنی که با تسعین عنها ... ؟
و ما هها قمری اصطلاحی باشد و قبل از این مذکور شد که از کسور زاید ماهها بعد از
جبر نقصانات در آخر سال کسری زاید می ماند چنانکه گفتیم آن کسر خمس و سدس
یک شبانروز است و اقل عددی که آن را خمس و سدس باشد عدد سی است
و خمس آن شش و سدس آن پنج که مجموع یازده بود پس در مدت سی
سال آن کسور یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند و در این یازده سال
ذوالحجه را سی روز گیرند با اضافه این روز زاید با ایام اصل او که بیست و نه روز است

[illegible]	[illegible]
[illegible]	ل
ا	کط
[illegible]	ل
لو	کط
[illegible]	ل
[illegible]	کط
[illegible]	ل
[illegible]	کط
[illegible]	ل
[illegible]	کط
[illegible]	ل
[illegible]	کط

و اما تعیین سالها که در آن این روز را زیاده کنند بر این موجب است که در سال اول که
آن کسر از نصف کمتر بود چیزی زیاد نکنند و در سال دوم چون از نصف زیاده
میشود آن را یکروز گیرند و زیاد کنند و در سال سیم آن کسر زاید را بجهة
جبر نقصان از روز حساب کنند و آنچه باقی ماند با کسر سال چهارم و کسر سال پنجم
جمع کنند چون زیاده از نصف میشود در سال پنجم یکروز زیاده کنند و بر این قیاس
تا آخر سالها و منجمان را در رفع کسور دو طریقست یکی آنکه چون کسر بنصف
رسد آن را واحد گیرند و دیگر آنکه تا از نصف زیاده نشود آن را یکی نگیرند و طریق
اول اسهل است و دوم بقیاس نزدیکتر بنا بر آن قاعده که اکثر حکم کل دارد بنا بر این
بعضی سال پانزدهم را کبیسه کنند چه کسر در آن سال نصف است و بعضی در
سال شانزدهم کبیسه کنند چه کسر در آن سال از نصف زیاده است و ما اینجا
جدولی آوردیم و در آنجا بابای هر سالی از این سی سال کسور زاید را ثبت کردیم
بعد از حذف شبانروز چون آن کسور شبانروز نخود یا بیشتر و رقم عدد
سالی که روز زاید دارد بسواد نوشته شد و طریقه بحمره تا کبیسه مشهور است
که ماخوذ از کبس است بمعنی پر کردن چاه از خاک چه انروز است که از کسور
جمع کرده اند و بعضی گفته اند کبس در آوردن سر است در گریبان چه انروز است
که محاسب از میان ایام سال در آورده چنانکه سر در گریبان در آورند و
کبیسه بمعنی مکبوس است و صفت روز است و تا علامت نقل است از وصفیت

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروده

باسمیت و بعضی آنرا سال سال که کبیسه در آن واقع شود بمجاز کبیسه گویند
و مبدا این تاریخ زمان هجرت پیغمبر ما است صلعم از مکه معظمه بمدینه طیبه
شرفهما الله تع یعنی روز اول محرم آن سال که هجرت فرموده اند و هجرت در لغت
ترک وطن است و مفارقت از آن بموضع دیگر و مقام ساختن در آن و
بحسب عرف مخصوص است بترک وطن خالصا لله تع بجهة آنکه قیام توان نمود بامتثال
اوامر شریعت بی مانعی و بدانکه عرب پیش از اسلام تواریخ مختلفه داشته اند
چون تواریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعه که وضع عبادت اصنام در
عرب پیش او بود که تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بوده و بعد از آن عام الفیل مستعمل
شده است و در زمان حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم تاریخ عادت ننموده لیکن
بعد از هجرت هر سالی نامی نهاده اند اول سنة الاذن دوم سنة الامر
سیم سنة التمحیص چهارم سنة الترفیة پنجم سنة الزلزال ششم سنة
الاستیناس هفتم سنة الاستغلاب هشتم سنة البراءة دهم
سنة الوداع و بعد از وفات هیچ تاریخی منظور نداشته اند در زمان عمر بن الخطاب
اشتباهی واقع شد و آن چنان بوده که ابو موسی اشعری که از قبل او حاکم یمن
بود بدار الخلافه نوشت که از جانب شما بعضی صکوک آمد که محل آنها
شعبان است نمیدانم که شعبان کدام سال است الکرم بعد تاریخی اختیار
نماید دور نیست پس اتفاق و اجماع عرب بر آن شد که تاریخی وضع
کنند بعضی از یهود که بشرف اسلام مشرف شده بودند گفتند تا مثل این تاریخ

التمحیص ل

ست

نیست ایشان بتاریخ رومی کردند مرضی قوم نیفتاد که حساب و نگاهداشتن آن کمی
طولی داشت و بعضی ایشان بتاریخ فرس کردند و آنهم هم بهمین سبب مرضی نیفتاد پس رای
ایشان برین قرار گرفت که روزی از ایام حضرت رسول علیه السلام مبدا سازند و از اوقات
منسوبه بآنحضرت چهار وقت مذکور ساختن زمان ولادت و زمان بعثت و زمان
هجرت و زمان وفات در زمان ولادت اختلاف بسیار بود چه سال ولادت مترددی بود
میان چهلم و چهل دوم و چهل سیم از سلطنت انوشیروان و در ایام نیز خلاف بود چه متردد بود
شب دوم و شب هشتم و شب سیزدهم و هفدهم از ربیع الاول پس آنرا باتفاق
ترک کردند بعد از آن جمعی گفتند از بعثت باید گرفت و بعضی وفات را اختیار کردند
تا بعضی گفتند بحکمه ام از این هر دو نزد ما پسندیده نیست چه اگر از بعثت گیریم هر لحظه
بواسطه آنکه در آنوقت در کفر بودیم بر ایشان خاطر شویم و اگر از وفات گیریم حزن و مصیبت ما
متزاید گردد پس صواب آنست که از زمان هجرت گیریم که در آنوقت ابتدای شوکت
اسلام بود و ما نیز در خدمت سید انام بشرف اسلام مشرف بودیم پس قوم متابعت
ایشان لازم شمرده باجماع مبدا تاریخ از هجرت گرفتند دوم تاریخ مشهور
تاریخ رومیست چه مستعمل رومیان است و ایضا منسوبست بپادشاه اسکندر
رومی که مالک ممالک سبعه بوده است لهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و اسامی شهور
ایشان بلغت سریانی اینست تشرین الاول تشرین الآخر کانون الاول
کانون الآخر شباط آذار نیسان حزیران تموز آب ایلول و شهور ایار
در شباط نیمی معجمه است و جوهری در صحاح آورده که سینی مهمله است و شاید

که اصل این شین معجمه باشد و معرب آن به سین مهمله و اول سال که یکم تشرین الاول است
درین زمان در اواسط میزان است و بمرور ایام اندک تغیری واقع میشود و سبب
آنکه مبدا سال اهل روم میزان گرفته اند معلوم نیست و سال ایشان سیصد
و شصت و پنج روز و ربعی بود بی زیادة و نقصان و این دلیل آنست که سالها
درین تاریخ شمسی اصطلاحی است نه شمسی حقیقی چه بحسب ارصاد مشهوره ازین کمتر است و مقدار کمی
بر رصد بطلمیوس چهار دقیقه است و چهل و پنج ثانیه و بر رصد ایلخانی که منسوب است
بمحقق طوسی یازده دقیقه و بر رصد محیی الدین مغربی دوازده دقیقه و بر رصد سلطان شهید
الغ بیک کورکان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه و بعضی گفته اند که اهل روم آن
کسر را بر رصد ربع تمام یافته اند موافق رصد ابرخس و ابرخس از متقدمین اند
پس برین تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی باشد و سبب اختلاف چند چیز تواند بود
اول قصور در آلات رصدی دوم ناهمواری زمین رصد خانه سیوم رقت و غلظت
هوا چهارم ضعف و قوة باصره هریک از تشرین الآخر و نیسان و حزیران
و ایلول سی روز باشد و هریک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط
که بیست و هشت روز باشد بنا علی هذا ماههای این تاریخ نیز شمسی
اصطلاحی باشد چه مدت ماههای شمسی حقیقی با این شهور موافق نیست چنانکه در باب
چهارم معلوم شود مصنف در شرح زیج سلطانی آورده است که اینکه ماهها باین سبب ۶
نوع گرفته اند معلوم نیست و آن ربع زاید در مدت چهار سال روزی
تمام شود و این نهاد است پس آن را در آخر شباط افزایند و آن روز

کبیسه

[illegible]

کبیسه باشد و سبب آنکه در آخر شباط افزایند و آن روز کبیسه باشد آنست که ایام آن
کمتر است از ایام باقی ماهها و بعضی گفته اند بجهة آنکه آخر آن نزدیک با آخر سال طبیعی
که آن در اواخر حوت است و مبدا این تاریخ بعد از انقضای دوازده سال است
از وفات ذو القرنین اسکندر بن فیلقوس الرومی در مبدا تاریخ خلاف است
بعضی از مورخان گفته اند که اول جلوس پادشاهی اسکندر است و از سخن بطلمیوس در
مجسطی چنان فهم میشود که وفات اسکندر است و کوشیار در زیج جامع آورده است
که مبدا این تاریخ اول سال هفتم است از جلوس پادشاهی اسکندر و در آن سال از
ولایت خود بعزم آنکه در اطراف عالم سیر کند بر آمد و اکثری از محققان برآنند که
این تاریخ را بدوازده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع کرده اند و بیان
سبب مقتضی این قول اختیار نموده و این سخن ظاهر است لکن بعیدی می نماید بجهة آنکه چه لازم است
که بعد از وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع کنند لا در بعضی رسایل بجهة توجیه این
حکایتی آورده اند که قریب بوقوع می نماید و آن چنان است که چون ملک اسکندر از بلاد
یونان خروج کرد بعزم تسخیر فارس گذرش به بیت المقدس افتاد جماعتی از رهبانان
که معظم بنی اسرائیل اند آنجا ساکن بودند ایشان را فرمود که تاریخ خود را که از زمان
حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام میگرفتند ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان
بگذرد فرمان قبول کردند و گفتند که در اخبار آمده است که چون هزار سال ازین تاریخ
آنرا ترک کنند و هر وقعه که در آن سال روی نماید آنرا مبدا هزار سال دیگر کنند و چند
سال دیگر از سال تمام خواهد شد چون تمام شود بنام تو کنیم و در آن حال بیست و

هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود بعد از آن چون اندک زمانی منقرض شد اسکندر از
عالم نقل کرد بعد از دوازده سال از فوت او هزار سال مذکور تمام شد و چون هیچ امری
از امور عظیمه در آن سال حادث نشد و از اسکندر نیز تعهد کرده بودند بر عادات اول
اسم و شعبه این تاریخ ساخته اند والله اعلم بالحقیقة سیم از تواریخ مشهوره تاریخ
فرس قدیمست چه مستعمل فرسیان بعد و بجهت وضع قدمت بر سایر تواریخ
و آن را چون باسم یزدجرد بن شهریار شد بود تاریخ یزدجردی نیز گویند و حساب
آن در آخر باب بیاید انشاء الله تعالی و اسامی شهور ایشان اینست
فروردین ماه اردی بهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه
مهر ماه آبان ماه آذر ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه و چون اسابیع در میان ایشان
مستعمل نبوده هر روزی از ماهها نامی نهاده اند برین ترتیب اورمزد بهمن اردیبهشت
شهریور اسفندارمذ خرداد مرداد دی باذر آذر آبان خور ماه تیر
جوش دی بمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد
دی بدین دین ارد اشتاد آسمان زامیاد مارسفند انیران گویند جمله اینها
اسماء ملائکه است الا اورمزد که از اسماء الله است و نام هر روزی در هر ماهی که
موافق نام آن ماه باشد آن روز را در آن ماه جشنی سازند یعنی عیدی کنند و سال ایشان
و سال ایشان هم چون سال رومیان است چه ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربعیست
الا آنکه از شهور اثنی عشریه رومیه هفت ماه سی و یک روز است و چهار ماه سی روز و یکی
بیست و هشت روز و درین تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند بی تفاوت و پنج روز

زاید

زاید بر شهور باشد در آخر آبان ماه یا آخر اسفندارمذ افزایند و جماعتی تردید عرب
کرده و آن را خمسه مسترقه خوانند پس بنا بر تقدیر ماههای این تاریخ شمسی
اصطلاحی باشد و اسامی لایام خمسه اینست اهنود اشتود اسفندمذ وهشت
وهشتوایش و آن کسر ربع که در تاریخ رومی بعد از چهار سال کبیسه میشد درین تاریخ
مدت صد و بیست سال یکماه تمام شود و سال صد و بیستم را سیزده ماه
گیرند و آن ماه را که کبیسه است بنام آن ماهی خوانند که این تا آخر آن
ملحق باشد تفصیلش آنست که در اول نوبت که این ماه زاید شد آن را در آخر
فروردین ماه اضافه کرده اند و آن را نیز فروردین میگفته اند و در نوبت دوم در
آخر اردی بهشت ماه اضافه کرده اند و آن را نیز اردی بهشت ماه نامیده اند نوبت سیم
آن ماه بود و سبب آنکه کبیسه را آنست که بزعم ایشان هر روز از ماه تعلق بملکی
داشته که در آن روز در آن ملک زمزمه داشته اند و آن عبادت ایشان بوده که
اگر در هر چهار سال یکروز اضافه نمودی بطریق رومیان زمزمه ایشان در تعویق
افتادی و نیز گویند که پادشاهان ایشان بهر روزی از روز مطعمی خاص خوردندی
و لباس خاص پوشیدندی و چون از دور کبیسه ایشان که هزار و چهار صد و
چهل سالست هشتصد و شصت سال منقضی شد نوبت کبیسه با آبان ماه رسید و همچنین
در آخر آبان ماه می افزوده اند و چون اساس حالت فرسیان بعد از هجرت سپاه
عرب در هم شکست کبیسه برطرف شد و خمسه در آخر آبان ماه بماند و جمعی از اهل مجوس مانند

حت سالها چنان در آخر آبان ماه افزایند و تغیر آن جایز ندارند و گویند که از سنتهای قرست
هرچند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از مسلمین سلف نیز تعقلید میکردند الا
مجوس همچنین بعمور آخر سیل اند آن را در آخر ماه آخر سال زیاد میکنند چنانکه معقتضی
قیاست و مبدا این تاریخ از اول سال ملک یزدجرد شهریار ابن کسری است
مخفی نماند که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده اند و بعد از و عادت چنان بود
است که هر پادشاه که والی ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او گرفتندی
و چون زمان او آخر شدی آن را ترک کرده بنام آنکس که استیلا یافتی تجدید کردندی
تا آنگاه که ملک بملک یزدجرد رسید تاریخ بنام او نقل کردند و آن روز سه شنبه بیست و دوم ربیع
الاول سنه احدی عشر هجریه بوده است و چون در زمان عثمان ابن عفان از
لشکر عرب منهزم شد ما بمرو کریخت و چنانکه در تواریخ مذکور است بیابان
مرو او را بکشت و دیگر کسی در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او منتقل شود
لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار گرفت و بدو مشهور شد و در این زمان
این تاریخ را بی کسر استعمال کنند یعنی سیصد و شصت و پنج روز بی کسر
کیرند چه آنکه قاعده در اول حال متروک شده بود و در ثانی الحال اعلام آن نکردند
پس سالهای این تاریخ بهر جهت اعتبار شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه در
آخر سال افزایند و نادر بود که در آخر آبانماه افزوده شود چهارم از تواریخ مشهوره
تاریخ جلالیست و آن را تاریخ ملکی و ملکشاهی و تاریخ محدث نیز گویند

سبب

و بر سنه ۶

سبب آنکه سلطان جلال الدین ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی آن را احداث
کرده است و اسامی شهور این تاریخ همان اسامی شهور یزدجردیست و از جهت تمیز
اسامی شهور یزدجردی سابقه بقدیم مقید سازند و شهور این تاریخ را بجلالی یا ملکی و سلطانی
اسامی است که در وقت وضع این تاریخ نزول آفتاب باول حمل در هژدهم
فروردینماه واقع شده بود پس آن هژده روز را که از سال متقدم بود بطریق
کبیسه فرس از این سال اعتبار کرده اند و اسم فروردین تغیر دادند و باقی
شهور را بر استظهار اجمال خود گذاشتند و سال این تاریخ شمسی حقیقی شد و آن
بحسب زیج جدید سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و
نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت رابعه است و وضع تقاویم از زمان
سلطان ملکشاه تا حال برین تاریخ است و مناسب آنست که ماههای این
تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده اند یعنی مبدا هر ماه روزی باشد
که آفتاب در نصف النهار آن روز در درجه اول برجی باشد از بروج اثنی عشر یعنی
که در نصف النهار پیشتر در آخر برج مقدم بود اما چون ایام ماه ها در هر برج
مختلف است و جمهور خواسته اند که اول هر ورق از اوراق در تقویم اول ماهی
باشد و ایضاً نخواسته اند که ایام اوراق در تقویم مختلف باشد بنابرین گفته
که هر ماهی درین تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس بنابرین تقدیر ماهها شمسی اصطلاحی
باشد و خمسه مسترقه درین تاریخ باتفاق در آخر اسفندارمذماه افزایند

بخلاف تاریخ فرس که بعضی در آخر آبان ماه افزایند و بعضی در آخر اسفندارمذ ماه و در
هر چهار سال یا بیست سال یک روز یا کسری که از آن زاید جمع شود در آخر خمسه افزایند و آنرا
کبیسه خوانند و سبب تردید کمی کسر سالست از ربع و به استقراء معلوم شده است
که چنین شش بار یا هفت بار بچهار سال کبیسه افتد یکبار به پنج سال افتد
و اول فروردین ماه که اول سالست و آنرا نوروز سلطانی گویند روزی باشد که آفتاب
در نصف النهار آن روز در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار متقدم در حوت
بود و مبدا این تاریخ کبیسه ملکشاهی است حکایت کنند که در عهد سلطان ملکشاه
جماعتی از حکما مثل حکیم عمر خیام و خواجه عبد الرحمن خازنی و غیر هما بودند سلطان
بایشان فرمود که بنام او رصدی بنا کنند حکما بکثر مشورت این امر عظیم نموده بعد
از قبول دعاء آستانه سال بر دشواری ترجیح داده بسلطان عرض نمودند که کمتر مدتی
که رصد تمام شود سی سالست و عمر سلطان معلوم نیست که وفا کند و برین تقدیر که رصد
تمام شود چنین در حرکات کواکب هر در ایام نقصان و تمامی فاحش پیدا میشود لازم
احتیاج میشود برصد دیگر باین سبب این زیج که در اول زیج بنام منسوخ میشود و زحمتها
عبث شود پس صواب آنست که چنین بسبب عدم کبیسه تاریخ فرس مستعمل این
زمان است اوایل سالها مختلف میشود ما بجهة سلطان تاریخی وضع کنیم که اول
سال آن همیشه در یک موسم باشد و بمرور زمان متغیر نشود و باین سبب اسم پادشاه
ابد الدهر باقی ماند پس چون سلطان بانی امر راضی گشت تاریخ مذکور را اصطلاح

سال

سال شمسی حقیقی ساخته بنام سلطان کردند و احکام باطراف و جوانب نوشتند
که جمیع ان بعد ازین تقاویم سالها برین نهج وضع کنند و روز اول فروردین ماه این تاریخ را
نوروز دانند چه در آن وقت احوال نباتات از سر گرفته نشو و نمو در اید که تشبیه
بحیوات بعد از ممات است و چون هیژده روز از فروردین ماه قدیم بطریق که مذکور شد
در حین وضع تاریخ کبیسه گذشته بود مبدا این تاریخ بکبیسه ملکشاهی اشتهار یافت و در
تقویم علامات ایام شهور این تاریخ بغیر تواریخ اربعه مذکوره چیزی از جمله اشیا
متعدده انما ارقام اعداد ایشان است پس علامت یکم باشد و علامت
دوم و علی هذا القیاس تا آخر ماه والحمد علامات ایام فرس باب مرجعه است رسم
قدیمست و درین زمان بجدول نویسند مگر در میان مجوس مستعمل باشد بعد هذا باید
دانست که از جمله اوراق تقویم تام و شمسی دوازده ورق متشابه بنوعی که معروف یکی
از آن در معرفت باقی کافی باشد بجهة دوازده ماه ملکشاهی ترتیب دهند و یک ورق
دیگر بجهة تمت مرقوم و هر ورقی مشتمل بر دو صفحه بود یکی بر یمین ناظر باشد صفحه یمنی گویند
و آن دیگری صفحه یسری و هر یک از متعلقات این دو صفحه بر ترتیب خاص در جدول
بیاورند لکن در تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را نقل بیکصفحه نمایند چنانکه شش ورق بجهت
شهور اثنی عشریه مرتب سازند پس معین است از جمله جداول میز لبندا المعروف جداول الایام
اسابیع و تواریخ که مقدم بر معرفت سایر جداول است نموده میتوانیم گفت که در تقویم شمسی
جدول بازیک در صفحه یمنی بیاورند و در جدول اول یعنی این جداول ایام

اسابیع وضع کنند چه ایام شهور بقوت او معلوم میشود و دوم ایام عربی هلالی
بسبب آنکه اشرف است و مستعمل اهل شرع و انبیا و مسلمین و سایر ایام مزکر معتبر است و در
سیم ایام عربی حسابی چه هر دو یک مقوله اند و چهارم ایام جلالی زیرا که بعد از تاریخ عرب
این تاریخ اشرف است چه وضع آن در زمان اسلام و بامر پادشاه اسلام بوده است
و در پنجم ایام رومی که اشرف از ایام فرس و وجه این ظاهر است و در ششم ایام
فرس قدیم که اهون تواریخ است چه مستعمل مجوس است و چون ماهی از این ماهها تمام
شود چنانکه در عربی ل یا ل رسد بجهة کمال و نقصان شهر و در فرسی و جلالی بل ام و در رومی
بلا اگر از شهور سبعه که ایام او سی و یک است باشد یا بل ام اگر از شهور اربعه که ایام او سی است
باشد لا اگر از ایام شباط باشد در سال غیر کبیسه و در سال کبیسه کط در همان صف
یعنی در جدولی که بر پای جدول ایام است و آن جدول را اتصالات کلیه گویند
نام ماه آینده بازاء اول آن ماه اگر رسد صالح جهة باشد والا نزدیک بآن ثبت
کنند و در جلالی و فرس نام خمسه بازاء اول ایام او نیز ثبت کنند و در اکثری لا یوم اسم
ما جلالی را در فوق جدول اتصالات کلیه نویسند چه معلوم است که روز اول صفحه اول آن
است و گاه باشد که ایام آنرا خصوصا در تقویم شمسی نویسند و بر اسم آنها اکتفا نمایند
چه معرفت آن ایام بمقایسه معلوم است و ایام عربی حسابی را لازم نبود که در تقویم شمسی نویسند
و در تقویم قمری الا ایام عربیه هلالیه دیگر همه متروک باشد مگر ایام فرس که گاه باشد بجهة
آنکه اکابر بعض آن ملاحظه داشته در جدول جنب ساعات نویسند لا نام ماه بکبیر نویسند

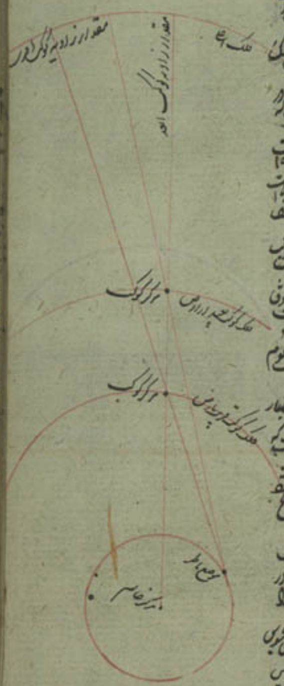
باب سیم

باب سیوم در معرفت بروج و کواکب و تقادیم ایشان او لا معلوم میشود
دایره عظیمه که بر فلک نهم فرض کنند بنوعی که محاذی منطقه فلک هشتم باشد آنرا منطقة البروج
خوانند و فلک البروج نیز گویند مجازا و این دایره با منطقه فلک نهم متقاطع بود در دو نقطه
متقابل که آنرا نقطة الاعتدال خوانند و دایره عظیمه که هم بر فلک اعلا و هم بر قطب فلک
هشتم گذرد آنرا دایره عرض گویند پس چون فرض کنیم منطقة البروج به دوازده قسم
متساوی شود ابتدا از نقطه الاعتدال و بر مبدا هر قسمی یک دایره عرض بگذرد لا محاله
فلک اعلا و سایر افلاک کلی بسطوح مستدیره این شش دایره به دوازده قسم
منقسم میشود چنانکه هر قسمی منحصر بود میان دو نصف متجاور از دو دایره عرض مانند
پهلوهای خربزه و هر یک برج گویند اینست معنی قول مصنف که دور فلک را
به دوازده بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و برج در لغت
قصر عالی را گویند چه هر یک از این برج قصری اند هر کوکبی که حال باشد در آن برج
و اسامی بروج که ماخوذ اند از صوری که متوهم شده اند در منطقة البروج و حوالی آن
از کواکب ثابته که در وقت قسمت در محاذی این اقسام بوده اند با علامات ایشان
این است حمل ا ثور ب جوزا ج سرطان د اسد ه سنبله و میزان ز
عقرب ح قوس ط جدی ی دلو یا و تفصیل صور بروج بعد از این بیاید
ان شاء الله و اگر کسی بگوید که چرا علامات بروج بر قاعده کلیه ارقام اعداد ایشان
نیست چنانکه ا علامت حمل باشد و ب علامت ثور و هکذا زیرا که تقویم کوکب
که بعد اوست از اول حمل در جدول به رقم مفروضست اول برج دوم
درجه

سیم دقیقه پس اگر علامت برج بنابر قاعده کلیه مرقوم باشد تا از تقویم کوکب بدلالت ارقام
هست یک برج زیاده خیال خواهد کرد مثلا اگر کوکب در دوم درجه سرطان بود با تقویمش
خواهد بود پس درین حال خواهیم گفت که چهار برج و ده درجه از اول حمل دور شده
بحالیکه سه برج و ده درجه دور شده است فتامل و هو بیچی را که عبارت از
قوسیست از منطقة البروج که محصور باشد میان دو نصف متجاور از دو دایره عرض تسبیحی
درجه قسمت کنند یعنی متصل کنند و هر قسمی را درجه گویند پس مجموع درجات
فلکی سیصد و شصت باشد که اقل عددیست که از کسور تسعه مخرج میشود الا السبع و درجه
در لغت بمعنی پایه نردبان است چه آفتاب بسبب طی هر یک از اینها صعود و هبوط کرد
و هم چنین هر درجه را بشصت دقیقه و هر دقیقه را بشصت ثانیه قسمت کنند
وهکذا الی العاشره پس قسمت اول جزو کل باشد و قسمت دوم جزو جزو و قسمت سیم
جزو جزو جزو و همچنین اختیار شصت درین اقسام بسبب سهولت است که در حساب
ظاهر میشود چه اقل عددیست که از کسور تسعه بیرون می آید الا التسع و ثمن و سبع
و هذا نسبت دادن ما دون او را با او بسهولت میسر است اما کواکب بر دو
نوعند سیارات و ثوابت چه اگر در حرکات مدار او جهت موافقت در مجموع دورها
آنرا ثوابت گویند و الا سیارات و سیارات هفتند باین ترتیب اول
زحل و مشهور است بکیوان دوم مشتری که معروف است به برجیس سیم مریخ
که موصوف است به بهرام چهارم شمس و مشهور است به آفتاب پنجم زهره که مسمات بناهید
ششم عطارد که ملقب است بکاتب هفتم قمر و مشهور است بماه و هو یک

اینن

این هفت کوکب را فلکیست علیحده زیرا که سوای حرکت شبانروزی هر کدام را بخصوصه
حرکتی یافته اند از مغرب بمشرق غالبا در مقدار مخالف یکدیگر پس هر یک را در بادی النظر فلکی
اثبات کرده اند چه بنابر اصول ایشان یک جسم بسیط را حرکت مختلفه ممتنع والا فیما میل که
کوکب در فلک بطریق ماهی در آب حرکت کند چه خرق و التیام باعتقاد ایشان بر فلک روا نیست
و فلک زحل فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب بترتیبی که مذکور است فوق فلک
کوکب که بعد از وست بطریق احاطه چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکیست که در
جوف اوست مثل توهای پیاز لا ترتیب افلاک باین صفت بچند وجه ثابت شده است
اولا بطریق کسف و آن چنان است که مشاهده کرده اند که زحل در حین مقارنه منکسف
بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست که فلک کوکب
کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است اما باین طریق معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت و فوق
کدام کوکب است چه کواکب در حال مقارنه آفتاب مضمحل میشوند الا القمر بواسطه کسوف معلوم
شده است که در تحت شمس است چه جرم قمر است که ساتر شمس میشود و منع ضوء او از ابصار
میکند در حصول مطلوب رجوع کرده اند بطریقی که آنرا اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست که
حادث شود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط که یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر خارج شده
و بمحدب فلک اعلی منتهی شوند و شک نیست که این زاویه در مرکز هر کوکب که نزدیکتر باشد
اوسع است از آنکه ابعد است چنانکه ازین شکل تصور آن معلوم است و بعد از این زاویه را در
قمر بیشتر یافته اند پس بدین طریق نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس اندکی بحدی
بعد و بعد کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحل اصلا محسوس نبوده از غایت ضعف زاویه پس



ازین معلوم شد که فلک شمس زیر تحت فلک مریخ است لیکن بازین طریق معلوم نشده که
فوق فلک زهره و عطارد است یا در تحت ایشان یا در میان ایشان چه تحقیق اختلاف
منظر در زهره و عطارد متعذر است زیرا که آلتی که از و اختلاف منظر اخذ میکنند و آن ذات
بذات الشعبتین مخصوص است باینکه او را در سطح دایرهٔ نصف النهار نصب کنند و این دو کوکب در
حال وصول بدایرهٔ مذکوره غیر مرئی میشوند چرا که بعد هر یک از آفتاب اقلست از
ربع پس از طریق عدول کرده بطریق دیگر اخذ نموده اند از الجمله آنکه می‌یابد که شمس در وسط سیارات
باشد استحسانا لما فی ذلک من حسن الترتیب کانه شمسة القلادة فی وسطها دوم آنکه مجموع
کواکب علویه را با آفتاب ربطی خاص است و سفلیین و قمر را ربطی خاص پس باید که
در میانه سفلیه و علویه باشد و سیعرف الربط فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی
سیم آنکه کواکب غیر شمس هر کدام که اقرب اند بارض اسرع اند از آنکه ابعد اند و چون
شمس اسرع از مریخ و ابطا از زهره است باید که میان زهره و مریخ باشد چهارم
آنکه اکثری از اکابر متقدمین و متأخرین بحساب ابعاد و اجرام علی سبیل حسن الظن در یافته اند
که ترتیب افلاک باین وضع است پنجم آنکه نقل نموده اند از بعضی که زهره را بر روی آفتاب
مانند خالی دیده اند و منهم الشیخ الرئیس و بعضی او را با عطارد مثل دو خال و منهم الحکیم
ابن باجة الاندلسی لیکن بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که هر یک ازینها [illegible] است
ولذلک یقولون هذه دلائل اقناعیة لا قطعیة و این فقیر را نیز ظفر نرسیده است
که در وقتی خاص بطریق اختلاف منظر که از دلائل قطعیه است مطلوب معلوم تواند کرد لیکن
ایراد آنرا لایق این کتاب نیست و شمس را نیر اعظم گویند زیرا که اعظم انوار

کواکب است

کواکب است و قمر را نیر اصغر چه ضوء است از شمس و بعد از و اضوء الکواکب است
ولهذا هر دو را نیرین گویند و سه کوکب که فوق شمس اند باعتبار مذکور علویه گویند
و از ایشان زحل و مشتری را علویین و زهره و عطارد را سفلیین گویند
و قمر را با هر دو باعتبار آنکه تحت فلک شمس اند سفلیه بر قیاس علویه و پنج کوکب
غیر نیرین را بسبب رجوع و استقامت و سرعت و بطوء ایشان خمسه متحیره
گویند و در تقویم علامت هر کوکب ازین کواکب سبعه رقم آخر اسم کوکب است
بر نمط زحل ل مشتری ی مریخ خ شمس ش زهره ه عطارد د قمر ر اما کواکب ثوابت
بسیار اند بحدی که احصای آن ممکن نیست و تسمیهٔ اینها بثوابت بجهت اوضاع
ایشانست بالیکدیگر یا بجهت بطوء حرکات ایشان و اینها را کواکب بیابانی گویند نیز هم
بجهت آنکه مانند مردم بیابان نشین براه و بیراه بهمه مواضع فرود آمده اند یا آنکه
بسبب این کواکب ذلیل در بیابانها خود را بمقصد میرسانند و آنچه از اینها برصد در آمده
و مواقع اینها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و دو کوکب است و رصد در
اصل جمع راصد است چنانکه خدم جمع خادم و راصد در لغت کسی را گویند که نگاهبان
باشد اما در اصطلاح رصد را اطلاق میکنند بر جمعی که رصد کواکب میکنند یعنی متوجه حرکات
ایشان شده در رسیدن ایشان بمواضع معینه بعد از آن بکثرت استعمال اطلاق کرده اند
بر موضعی که در وی رصد کواکب میکنند مجازا که آنرا رصدگاه گویند باسم
حال و مخفی نماند که این هزار و بیست و دو کوکب مرصوده غیر آن سه کوکب است
که آنرا اصغر خوانند که بطلمیوس از غایت صغر آن را داخل کواکب مرصوده نداشته

وخواجه عبد الرحمن صوفی داخل داشته پس باعتقاد او کواکب مرصوده هزار و بیست و

پنج باشد و اهل نجوم اکثر این کواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدر

و شرف و عظم گویند و هر قدری برسه مرتبه باشد اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب

کواکب هژده بود و فضل هر مرتبه بر مرتبه بعد از و بقدر سه یک اوسط قدر سادس

بود و آنچه از ماوراء قدر سادس بود از خفیه و مظلمه گویند و آنچه داخل کواکب مرصوده

نیست شد و پنج کوکب که ایشان را سحابی گویند که مانند لطخه ابر باشد اگرچه مرصوده اند

لکن ایشان را قدر نباشد پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر

قدر سادس و از برای تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل

کرده اند بعضی تام و بعضی ناتمام چنانچه نهصد و هفده کوکب ازین کواکب بر نفس این

صور واقعند یعنی بر محلی که این صور از آن خطوط متوهم میشوند یا در میان آن

خطوط و آنها را کواکب داخل این صورت گویند و چون خواهند که این کواکب

خبر دهند گویند کوکبی که بر سر فلان صورت یا بر دست او یا بر سینه او

علی هذا القیاس و صد و پنج کوکب دیگر بیرون این صور واقع شده اند و آنها را

کواکب خارج صور گویند و چون ازین کواکب خواهند خبر دهند گویند کوکبی که نزدیک

پای فلان صورت یا بقرب ذنب فلان صورت و پیش و ازین صور

چهل و هشتگانه بیست و یکی در جانب شمال است از منطقة البروج و پانزده در

جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه و حوالی آن صور بروج دوازده گانه و ما

اینجا یکیک از صور را بتفصیل بیاوریم و کواکب منسوبه هر یک را تعریف کنیم که

موجب

موجب اطالت و بمعرفت تقویم دخلی ندارد ولیکن ناظرین سماوات و عارفین کواکب را

مفید باشد و بالله التوفیق اما از صورتهای شمالی اول صورتی که بقطب نزدیکتر است

بنات النعش صغری است و دوم بنات النعش کبری و هر یکی هفت ستاره اند چهار ازین

نعش گویند و سه را که بطول واقعند بنات و بعضی ازین هر دو را بخرس تشبیه کرده اند

دب اصغر گویند و او را بی سر تصور کرده اند و دو ستاره را که بر سینه او باشد فرقدان

گویند یکی از دیگری روشنتر باشد و یک ستاره روشن که بر ذنب او است از آن جدی

جدی گویند و با او قبله شناسند و منجمان او را تصغیر کنند و جدی گویند تا با برج

مشارکت اسمی نداشته باشد و او نزدیکترین ستاره است بقطب شمالی بدین واسطه

حرکتش ظاهر نگردد و خارج این هفت ستاره ستاره است کوچک آنرا سهیم آهو

گویند دوم سه را دب اکبر و او تمام اندام است ازین سبب آن را اکبر گویند

و نزدیک کوکب دوم از ذنب او ستاره باشد روشن در غایت خفا و نور چشم را

بر وا امتحان کنند او را سها خوانند و ستارگان داخل این صورت بیست و هفت

و خارج هشت سیم صورت تنین است اژدهایی را مانند که بر گرد قطب شمالی

فلک البروج بر آمده و بر سر او چهار کوکب بر هیئات مخوف او را عوابد

خوانند و ستارگان او سی و یکند چهارم صورت قیفاوس بلغت یونان یعنی پادشاه

بعضی از عوام گویند که وی است ملکی را مانند تاجی بر سر نهاده و دست چپ

همی جنباند برای دویدن و از دو پای او جدی متعلق و سعه متخیل شود

ستارگان او یازده اند و خارج دو پنجم صورت عوا است و او را نقار و قناج نیز

خوانند مردی را مانند دو دست واز کرده گویا بانگ میکند سر دست چپ او بر بالای
کوکب آخر از کواکب بنات النعش کبریست و دست راست او آویخته از پس کوکب
صورة فکه است که بعد ازین بیان خواهد شد و باین دست عصایی بر بالای سر گرفته
ستارگان او بیست و دو اند خارج یکی که او را السماک الرامح خوانند و او را حارس
السماء و حارس شمالی نیز گویند چه در اکثر مواضع مرئی میشود و آن ستاره دیگر که با اوست
و بر ساق چپ آن صورت رمح رامح گویند ششم صورت فکه است که عوام
آن را کاسه درویشان خوانند و منجمان اکلیل شمالی دایره را مانند که نا
تمام است ستارگان او هشتست و نیر ایشان منیر الفکه خوانند هفتم جاثی علی رکبتیه است
او را راقص نیز خوانند مردی را ماند بر سر زانو ایستاده و از برای پای کوفتن کواکب
او بیست و هشتست خارج یکی هشتم صورت شلیاق و او را السلحفاة مفرقة
گویند و چنگ رومی نیز گویند سنگ پشتی را ماند ستارگان او ده اند و بر
یک طرف ستاره روشن با دو ستاره دیگر تاریک بر مثال شکلی چون در بین سبب عوام
آن را دیک پایه خوانند و منجمان نسر واقع بجهت مشابهت او بکرکسی که بال فراهم
کرده باشد و آن دو ستاره بمنزله دو بال او بینند نهم صورت دجاجه است
مرغی را ماند گردن دراز که بسمت مغرب بجهت دانه چیدن و بالهای گشوده جهت پریدن
هفده ستاره است خارج دو و دو بر سر آن کوکبست بر نفس مجره در جنوب کوکب
نسر واقع بمقدار یک نیزه او را منقار الدجاجه خوانند و بر سر دم او کوکبست
روشن در میان مجره او را ردف گویند و بر پشت ردف چهار کوکب روشن اند

برخطی

برخطی شبیه بمستقیم بر عرض مجره یکی از آن بر بال دجاجه است و یکی بر سینه و دو بر بال چپ
و این چهار کوکب را عرب فوارس ذنب دجاجه چون تابع آن چهارست از آنجهت ارداف
گویند دهم صورت ذات الکرسی است زنی را ماند بر کرسی نشسته که او را قائمه است چنین
قائمه منبر و پایها فرو گذاشته سیزده کوکب است و در صور عبدالرحمن صوفی مذکورست که بعضی
درین موضع تشریح تحمیل کرده اند که داخل صور چهل و هشتگانه نیست بلکه کواکب او بعضی
از صور ذات الکرسی است و بعضی از برة المسلسلة و بعضی از حامل رأس الغول و بعضی غیر
مرصوده چنانکه چهار کوکب از صورت ذات الکرسی بر خطی شبیه اند بخط مستقیم که
مجره را قطع کرده است بر عرض و ایشان بر بدن ششترند از طرف جنوبی این
خط سطری معوس از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر
ششترند و آن سطر معوس از کواکب بمنزله گردن او و در تحت این کوکب در جنوب
مجره دو کوکب می آید قریب بیکدیگر و آن بر دست ششترست و آن کوکب سحابی که بر
نفس مجره است در تحت این کوکب بر نیزه است و عرب این کوکب را کف الخضیب و کف
الثریا گویند چه از نزدیک بثریا خط سطری معوس از کواکب خارج شود و باین کواکب
روشن که بر مجره اند متصل شود از این جهت الثریا گویند و این کوکب روشن بمنزله انگشت دست
و هر یک کوکب بمنزله یک انگشت خضاب کرده اما اهل نجوم از آن کواکب یکی را که بیشتر می
آید از کف الخضیب گویند و سنام الناقه نیز گویند چه بر کوهان شتر است و قطب الاعلی
در نهایت الادراک آورده که چون کف الخضیب بنصف النهار رسد دعا مستجاب شود الا دعای
ظالم یازدهم حامل رأس الغول و او را برساوس نیز گویند مردی را ماند که بر پای چپ ایستاده

سر سوی شمال و پاهای سوی جنوب و پای راست برداشته و بدست چپ سر
غولی با خویش گرفته و دست راست بر بالای سر برآورده است و آن قطعی است
کواکب او بیست و شش اند خارج سه و پیرا راس الغول کوکبیست سرخ از قدر ثانی آنرا
راس الغول گویند دوازدهم صورت ممسک العنان است مردی را ماند که بر پای ایستاده
بیکدست عنانی و بدیگر دست تازیانه گرفته کواکب او چهارده اند و بر جانب جنوب
او ستاره ایست روشن و سرخ و در اکثری از مواضع با ثریا طلوع کند آنرا
عیوق خوانند چه رقیب ثریاست مشتق از عوق بمعنی باز داشتن و نگاهبان
باز دارنده بود از امور و ستاره دیگر از عیوق تاریکتر که با او و باد بران که بعد از این
در باب دوازدهم معلوم گردد و بر مثال مثلثی منفرج الزاویه بود که از آن کوکب ها العنان
گویند سیزدهم صورت حوا است مردی را ماند بر پای ایستاده و پاهای او
در شمال برج عقرب است و بهر دو دست تخو ماری گرفته و سر آن مار در جنوب کوکب
فکه است پنج و چهار ستاره است خارج پنج از الجمله ستاره ایست روشن بر سر او
که با نسرین بر مثال مثلث متفق الاضلاع است آنرا راس الحوا خوانند چهاردهم
صورت حیه است و او را حیة الحوا نیز خوانند ماری را ماند سر و دم
برداشته بر سر حوا هژده کوکب است از الجمله زیر گردن حیه ستاره ایست از
قدر ثالث که با سماک رامح و نیر فکه بر زاویه که اعظم آن مثلث است آنرا
عنق الحیه خوانند پانزدهم صورت سهم است و او را نبل نیز خوانند
تیری را ماند واقع میان منقار دجاجه و نسر الطایر در درازی که گوییم

پیکانش

پیکانش سوی مشرق و سوفارش بجانب مغرب پنج ستاره است شانزدهم
صورت عقاب است عقابی را ماند در پرواز روی بمشرق نه ستاره است ازو
خارج شش و کوکبی روشن بر میان منکبین اوست با دو کوکب بر طرفین او
تاریکتر بر مثال خطی مستقیم و عوام آنها را شاهین ترازو گویند میان آن روشن را
نسر الطایر خوانند چه با آن دو کوکب شبیه بکرکسی که بال گشاده بود و بر قیاس نسر واقع
بال فراهم کرده است هفدهم صورت دلفین است و آن حیوانی را ماند بحری که
شکل خیکی منفوخ آدمی را است که اگر غریقی را بیند بر پشت خود گیرد و بکنار آورد کواکب
او ده اند از الجمله چهار کوکب بر عقب نسر طایر بعید او نیزه بر شکل معینی عوام آنرا صلیب
خوانند و در پس این صلیب کوکبی بر آید در روشنی نزدیک پایان چهار کوکب آنرا
عمود الصلیب و ذنب الدلفین خوانند هژدهم صورت قطعة الفرس است و آنرا اوایل الفرس
خوانند سر اسبی را ماند در پس دلفین بقدر ده گز گوشش سوی جنوب چهار کوکب نوزدهم
صورت فرس اعظم است اسبی را ماند با سر و دو دست که او را کفل و پای نیست کواکب او
بیست اند از الجمله چهار کوکب اند که بر شکل مربعی فراخ که اضلاع آن قریب یک نیزه بود
لیکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود و عرب آن مربع را دلو خوانند و آن
ستاره ایست که بر ضلع زاویه شرقی شمالی مربع بود آنرا سرة الفرس خوانند و آنکه بر شرقی
جنوبیست جناح الفرس و آنکه بر غربی شمالیست منکب الفرس و دیگر را متن الفرس
خوانند بیستم صورت مرأة المسلسله است و عوام آنرا زن بی شوهر خوانند زنی را
ماند دستهای او گشاده و در هر یک از دو دست او با دو پای او بر اختلاف اقوال زنجیریست

وکواکب او بیست و سه اند از آنجمله کوکبی روشن بر مرخت از قدر ثانی بر دنبال سره الوی
جعد از صف کز عنینا و بطن الحوت نیز گویند بیست و یکم صورت مثلث است مشتمل بر
ما ثم علی ساقین چهار ستاره است یکی بر رأس مثلث بعد از آن رأس المثلث ا مراسته
سه بر قاعده آن مجموع کواکب داخل این صور بیست و سی و یک کوکبند خارج
بیست و نه لا از صور منطقة البروج که صور بروج اثنی عشریه اند اول صورت حمل
است که بشبه ماننده گاه سر او دو شاخ مقدم او بطرف مشرق و موخر او بطرف مغرب
ودستهای او بطرف جنوب و ملتفت شده است بطرف موخر خود بنوعی که گویی پشت
مینگرد کواکب او سیزده اند خارج پنج دوم صورت ثور است گاو را ماند که او را
کفل و دو پای نیست سر بر داشته یا در پیش انداخته بر اختلاف اقوال مقدم او
بطرف مغرب ستاره کان او سی و دو اند خارج یازدهم سوم صورت جوزا است و او را
توامان و دو پیکر نیز گویند و آدمی ماننده متعانق در شمال گاه که سر ایشان در طرف شمال
مشرق است و پایها بطرف جنوب و مغرب در نفس مجره و جوزا باین سبب گویند که او را
این صورت در میان آسمان است یقال جوز کل شی وسطه و بعضی گویند که چون جبار
که از صور جنوبی است جوزا گویند بجهة بیاض الرکوکب او ستعار است از کوسفندی
که وسط او سفید بود پس توامان را هم که در جوار اوست هم بمجاز جوزا گویند
کواکب او هژده است خارج هفت چهارم سرطان است چنگی را ماند مقدم او بطرف
مشرق و موخر او بمغرب و جنوب ستاره کان او نه اند خارج چهار پنجم صورت اسد است
شیری را ماند روی او بطرف مغرب و پشت او بشمال بیست و هفت ستاره است

خارج

خارج هشت از جمله کواکب داخله کوکبی است روشن وسیع که قلب الاسد است آنرا
قلب الاسد و ملکی خوانند و از جمله خارجة او کواکب متکاثفه مجتمعه است که عرب او را
هلبه خوانند و آن سه کوکب که بطلمیوس ضفیره خوانده است از این کواکب است
ششم سنبله است و او را عذرا نیز گویند زنی را ماند دامن فرو انداخته و است ازین
چپ او آویخته و دست راست برداشته و با آن خوشه گرفته و کوکبی روشن
بر کف دست چپ اوست او را سماک اعزل خوانند از جهة ارتفاع او سماک
و از جهة انکه بی سلاحست اعزل در برابر سماک رامح است که نیزه دارد و کواکب
او بیست و شش است خارج شش هفتم صورت میزان است ترازوی را ماند کفه
او بجانب مغرب و عمود او بطرف مشرق هشت ستاره است خارج نه هشتم صورت
عقرب است کژدمی را ماند سر او بطرف شمال و مغرب و دم او برداشته بجانب
جنوب و مشرق کواکب او بیست و یک اند خارج سه نهم صورت قوس است و او را
رامی نیز خوانند دابه را ماند از گردن تا آخر و از اصل گردن او نصف مردی بیرون
آمده تا کمر عمامه بر سر دارد و از و علاقها آویزان و کمانی در دست گرفته و بدست دیگر
بر کشیده است و یک کوکبست دهم صورت جدی است بزغاله را ماند که دو شاخ
دارد و دو دست او بطرف مغرب و پشت او بشمال و از پشت تا دم موخر شکل
ماهیست کواکب او بیست و هشت اند یازدهم صورت دلو است و او را
ساکب الماء و دالی نیز گویند مردی را ماند بر پای ایستاده سر او در شمال و پای او
در جنوب و میل نموده بطرف مشرق و دستهای دراز کرده و بیک دست کوزه گرفته

وازآن آب میریزد بطرف قدم خود و آب جریان میکند تا دهن حوت جنوبی
کواکب او چهل و دو است خارج سه و بعضی گویند که او را بایی سبب دلو گویند که
مرغی را ماند که در صورت فرس اعظم کعیتم و عرب دلو گویند و آن مجاور این صورت است
برقیاس جبار و توامان دوازدهم صورت حوت است و او را سمکتین نیز خوانند
دو ماهی را ماند سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف مشرق و سر دیگری بطرف جنوب نزدیک
شاخ حمل واصل شده و دم ایشان بخیط معوج طویلی که از کواکب صغار متصور
شده و آن را خیط الکتان گویند کواکب او سی و چهار است خارج چهار مجموع کواکب این صور
دویست و هشتاد و نه اند خارج پنجاه و هفت سوی صغیره بعده بر ارباب فهم مخفی نماند
که صور دوازده گانه بحرکت فلک ثامن متحرک اند چنانکه سایر صور فلا محاله از موازات
اقسامی که او را بروج اعتبار کرده اند بیرون روند پس کواکب حمل بثور و کواکب ثور
بجوزا و علی هذا القیاس چنانکه درین زمان کواکب اول حمل با آخر او منتقل شده و از
صورت جوز الاقدام او دور نمانده لیکن اهل این فن تغیر اسما جایز نداشتند تا انطباق
از صلای آن آسان باشد چه مدعا اقسام بروج است نه صور و از انتقال صور خللی
باقسام نرسد اما از صور جنوبی اول صورت که بمنطقة البروج نزدیک است صورت قیطس
جنوبیست حیوانی را ماند بحری که او را دو پای است و دمی چون دم مرغ کواکب او بیست
و دو است از آنجمله دو کوکب بر دو شعبه دم اوست مقدار ده نیزه از یکدیگر دور
اند که بطرف جنوبست ذنب او قیطس جنوبی گویند و آن دیگر را که اخر است ذنب
قیطس شمالی دوم صورت جبار است و عوام او را ترازو خوانند و جوزا نیز گویند

چنکه

چنانکه مذکور شد مردی را ماند با کمر و شمشیر بر پا ایستاده و بدست راست عصایی
بر بالای سر گرفته و دست چپ در آستین کشیده و آستین انداخته سی و هشت ستاره است
و سه ستاره بکمر او را که بر یک طرف هست اند منطقة الجوزا و نطاق الجوزا و نجم الجوزا و نظام الجوزا و نظم
گویند سیم صورت نهر است جویی آب را ماند که عطفات بسیار دارد و ابتدای او از
زیر قدم چپ جوزا باشد و بعد از عطف با اطراف بکوکبی روشن منتهی شود که آن را آخر النهر
گویند سی و چهار ستاره است چهارم ارنب است خرگوشی را ماند دوان بسوی مغرب دوازده
است پنجم صورت کلب اکبر است سگی را ماند رونده بر دنبال صورت جبار از جهت
آن را کلب الجبار گویند هجده کوکبست خارج یازده از جمله کواکب داخله کوکبیست بر دهان
کلب که روشن ترین کواکب ثابته است و او را شعرای یمانی خوانند چه مغیب او بجانب
یمنست و او را نیز کلب الجبار نیز خوانند و کوکبی که حوز دست نزدیک پا و بمقدار سه گز و نیم کم
از او سالار مرزم یمانی خوانند ششم صورت کلب اصغر است و آن دو ستاره است
یکی را که از او روشنتر است شعرای شامی گویند بجهت آنکه مغیب او بجانب شمالست و آن دیگر را
که بقدر دو گز از او دور است مرزم شامی و سبب تسمیه این دو ستاره الکلب متشابه اوست
بشعری یمانی در مرزم و عرب شعری یمانی را عبور و شامی را غمیصا گویند و از خرافات زنانست
که شعریان خواهران سهیلند و میان سهیل و جوزا نزاعی دست داد پس سهیل جوزا را
بشکست و بجانب جنوب گریخت و شعری یمانی از عقب او از مجره بگذشت از این جهت
او را عبور گفتند و شعری شامی حزان بر مفارقت بگریست که چشمش هفتم صورت
سفینه است کشتی را ماند چهل و پنج کوکبست از این کواکب سهیل که مشهور و معروفست

بر لشکر کشتی است هشتم صورت شجاع است ماری برا ماند دراز و باریک کیر العطفات
سر او چهار کوکب متقاربست ما بین قلب الاسد و شعری شامی و نهایت دم او در جنوب
سماک اعزل است ستارگان او بیست و پنج اند خارج دو و از جمله کواکب داخله کوکبی
سرخ و روشن بر گردن صورت است و در حوالی او هیچ کوکب دیگر نیست او را فرد الشجاع
و عنق الشجاع گویند نهم صورت باطیه است قدحی را ماند که غرق شده باشد و
کعب او بر پشت شجاع از جهت اشتراک این دو صورت در دو کوکب او هفت است دهم
صورت غراب است زاغی را ماند سر سوی مغرب زیر شجاع نشسته و کوکبی از شجاع
بر منقار اوست که او را منقار الغراب گویند یازدهم صورت قنطورس است حیوانی
ماند از سر تا پشت بصورت آدمی و از آنجا تا آخر بصورت موخر فرس بطریق رامی سی و
هفت ستاره است و کوکبی روشن از آنها بر دست این دابه است قریب بافق جنوبی
و ارتفاع او از ارتفاع سهیل کمتر است آنرا رجل قنطورس خوانند دوازدهم صورت
سبع است شیری را ماند و قنطورس پای او را گرفته است نوزده ستاره است
سیزدهم صورت مجمره است مجمر سوزنی را ماند که شعله برزده باشد هفت ستاره است
چهاردهم صورت اکلیل جنوبیست شکل صنوبری را ماند و عرب او را قبه خوانند
سیزده ستاره است پانزدهم صورت حوت جنوبیست ماهی را ماند عظیم سر او
بجانب مشرق و دم او بجانب مغرب یازده ستاره است خارج شش و از جمله
کواکب داخله است کوکبی روشن از قدر اول بر دهن این صورت او را فم الحوت
جنوبی خوانند مجموع کواکب نفس این صور [illegible] و نود و هفت و خارج نوزده است

تم

تمامی بحث در معرفت صور و کواکب ثابته مشهوره فلنرجع الی ما کنا بصدده فنقول المعلوم
و ثوابت بر فلک ثامن اند فوق فلک زحل قبل ازین مذکور شد که در یک کره دو
حرکت مختلف متعذر است و بدین سبب ترتیبی که گفتیم سبعه سیاره چنین مختلف الحرکة
بودند معرفت فلک اثبات که بعد از ان بنظر دقیق در کواکب ثابته حرکتی نظر یافتند
همه موافق در جهت و مقدار پس احتیاج باشد بانکه ثابته را نیز فلکی اثبات کنند و چنین
هر یک از ستارگان که سفلی تحت ثابته را که در ممر ایشان واقعست بالضروره
این فلک شامل محیط با فلاک سیاره را اثبات کردند و ده سطح ازین فلک مماس شد است
جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه متقابل از سطح او و باقی ثوابت مرکوزند درو و علی هذا
ما شاء الله و آن فلک را فلک البروج و فلک مکوکب و فلک صور و منازل رویه
نیز گویند و کرسی که گویند عبارت ازین فلکست و فوق این فلک غیر فلک ثوابت
فلک تاسعست که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت میدهد
چون کواکب سیاره را و ثابته را حرکتی خاصه ایشان که موجب اثبات افلاک
ثمانیه شده است حرکتی دیگرست سریع چنانکه قریب شبانروزی یکدوره تمام میکنند
محتاج شدند بفلکی دیگر که حرکت شبانروزی مستند باو باشد و بواسطه تحریک افلاک
ثمانیه تا این حرکت آن فلک را شامل محیط بکل اثبات کرده اند چه فطرت سلیمه شاهد
بانکه تحریک فلک داخل خارج را در وسعت و ثخن اضعاف او باشد مستقر مینماید
و بر آن وجه هیچ کوکب نیست و از ینجهة او را فلک غیر مکوکب و فلک اطلس
خوانند و چون محیط است بکل از افلاک اعظم و فلک اعلی گویند و چون

محرک سایر افلاکست از افلک الافلاک گویند و چون منتهی افلاکست آنرا فلک اقصی

گویند و چون غایت ابعادست آنرا محدد جهات گویند و در عرف اهل شرع آنرا عرش گویند

و هر یک از افلاک ثمانیه مذکوره را حرکتیست از مغرب بمشرق مخالف حرکت

فلک اعظم که آن از مشرق بمغربست چنانکه نظر طویل و دقیق بر آن دالست و چون

بروج ثابته را از مغرب گرفته اند حرکات از مغرب بمشرق همه را توالی بروج خوانند

و صورت افلاک تسعه با عناصر اربعه بترتیب در جوف فلک قمر بحسب تقاطع اینست



و بباید دانست که از افلاک مذکوره هشت فلک از

... بکواکب سیاره است فلک کلی آن کواکب

خوانند و در ضمن هر یک افلاک دیگرست که آنرا افلاک

افلاک جزئیه گویند و چند فلک در این رساله بعض از حرکات

مندرجست که ادراک آن موقوف بر معرفة افلاک

جزئیه است واجب نمود که در این انتهاییات و کیفیات

هر یک بیان کنیم بعون الله تعالی و توفیقه بعد هذا اعلم که

که فلک کلی هر کوکب سیاره ممثل آن کوکب گویند بجهة

آنکه مماثل فلک البروجست چه مراکز آنها بر مرکز فلک

البروج که از مرکز عالم گویند متحد بند و مناطق و اقطاب آنها نیز در محاذاة منطقه و اقطاب

او است و در حرکات نیز با او موافقند هم در مقدار و هم در جهت سوای ممثل قمر

که مقدار حرکت او بر خلاف توالیست و زیاده از مقادیر حرکات سایر ممثلات

و منطقه

و منطقه هر یک از ممثلات را بمجاز نیز ممثل گویند و چون اجرام سماوی بسیط اند

و هر کلّه که از سیارات مشاهده میشود متشابه نیستند و معتقد بسیط آنست که

متشابه باشند باین سبب در تحت ممثلات افلاک دیگر اثبات کرده اند بعضی شامل

ارض و بعضی غیر شامل ارض چنانکه شمس را دو فلکست یکی ممثل که فلک کلی اوست

و آن معلومست دوم خارج مرکز و آن فلکیست متوازی السطحین در داخل ثخن

ممثل و مرکزش نقطه بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقة البروج بود و سطح

محدب او مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطه مشترک و آنرا اوج گویند و چون فرض

کنیم که خارج مرکز از ممثل منفصل شود هر آینه دو کره مختلف الثخن از ممثل باقی ماند

محیط بخارج مرکز و دیگری محاط او اول را متمم حاوی گویند دوم را متمم محوی و رقت

حاوی از جانب اوج بود و غلظتش از جانب حضیض و رقت و غلظ محوی بر عکس و غایت

پایش رسد گوینده چون بعدا از افراز هر دو را منطبق خارج مرکز سازند ممثل تمام شود

و شمس جرم بود کری مصمت مغرق در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح او مماس دو

سطح خارج شده است بر دو نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل دو فلک

دیگرست اول خارج مرکز و آن در ثخن ممثل چنانکه در آفتاب گفتیم الا آنکه منطقه

افلاک در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه مقاطع اند با ایشان دوم تدویر

و آن فلکیست مصمت در ثخن خارج مرکز بهمان نوع که آفتاب در ثخن خارج مرکز

خود و کوکب در تدویر مغرق چنانکه سطح تدویر با سطح کوکب بیک نقطه مماس

گشته است و فلک خارج مرکز را در غیر شمس فلک حامل خوانند و فلک قمر را

و مقعر ش بر مماس مقعر او بود بر نقطه مشترکه و آنرا حضیض گویند

غیر از ممثل سه فلک دیگر است اول مایل و آن فلکی بود متوازی السطحین در جوف ممثل
چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر ممثل و سطح مقعر او مماس عالم کون و فساد
و این فلک اگرچه با ممثل متحد المراکز است اما منطقه هر یک مقاطع آن دیگر است بر دو
نقطه که از آن عقدتین گویند و فلک ممثل را در فلک قمر جوزهر نیز گویند دوم حامل
داخل ثخن مایل چنانکه حامل سایر کواکب در ثخن ممثل خود و منطقه این فلک بر منطقه
مایل منطبق باشد سیم تدویر و آن مغرق باشد در حامل بطریق تدویر باقی کواکب
این فلک را اما داخل در سطح منطقه حامل بود بخلاف سایر کواکب و عطارد را نیز از ممثل
سه فلک دیگر بود اول مدیر و آن در ثخن ممثل بطریق حوامل در ممثلات خود و منطقه اش
مقاطع منطقه ممثل دوم حامل و آن در ثخن بود چنانکه مدیر در ثخن ممثل و منطقه اش در سطح
منطقه مدیر بود سیم تدویر بود در ثخن حامل علی الرسم هر یک ازین دو کوکب نیز
علی الرسم مغرق‌تر در تدویر خود و از انچه گفتیم لازم می آید که عطارد را دو اوج باشد
یکی مشترک میان مدیر و حامل و از اوج حامل گویند و تفصیل اینها بطریق دیگر اوایل
چهار متمم باشد دو از ممثل و دو از مدیر و صورت افلاک هر کوکب بحسب تسطیح
برینگونه است اما تقویم کوکب عبارت از بعد موضع اوست از راس
الحمل یعنی قوسیست از منطقة البروج میان اول حمل و موضع کوکب بر توالی
بروج و آنرا طول کوکب نیز گویند و مراد بموضع کوکب در طول طرف
خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و الا نقطه تقاطع دایره عرض بود که بطرف
خط مذکور گذرد با منطقة البروج آن تقاطع که اقرب بود بطرف خط مذکور و این خط

در عرف

در عرف اهل هیأت خط تقویمی گویند و حرکتی که کوکب بآن حرکت این قوس را قطع کند
حرکت طولی و حرکت تقویمی و در تقویم تام و شمس بعد از جدول تواریخ مستخرج
بجهت تقاویم کواکب سبعه سیاره هفت جدول پیدا کنند و ابتدا بالشمس کنند
زیرا که اشهر و اضوأ و اشرف و اعظم کواکب است پس قمر چه از بعد شمس او اظهر و اضوأ است
و در اختیارات و احوال قمر احتیاج بیشتر از سایر کواکب پس خمسه متحیره را
ابتدا از زحل بر ترتیب افلاک بیاورند و هم هر یک از ستاره در سطری که بر فوق
جدول ایشان است مصرح بنویسند و در جدول هر یک کوکب موضع
آن کوکب از فلک البروج یعنی منتهای قوس تقویمی کوکب از منطقة البروج در
نصف النهار هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازای آن روز ثبت کنند
تا معلوم شود که در هر نصف النهار روز تقویم کوکب چه مقدار است و اختیار نصف النهار از
سایر اوقات بجهت آنست که باعتقاد منجمین مبدا ایشان نیز و است چنانکه در باب ششم
معلوم کرده و بسه رقم اول برج یعنی رقم اول ازین ارقام است موضوع باشد
بجهت برج و آن هرگز از یازده بیش نگذرد چه اگر دوازده شود باول حمل اشتغال کنند
و دور از سر گرفته شود و رقم صفر در آن مرتبه ثبت شود و رقم دوم موضوع باشد
بجهت درجه و آن هرگز از بیست و نه زیاده نشود چه اگر سی شود از آن مرتبه ساقط گردد
و عوض آن برجی بر رقم اول زیاده شود از ارقام گویند و رقم سیم موضوع باشد بجهت دقیقه
و آن هرگز از پنجاه و نه نگذرد و چون بشصت رسد از آن مرتبه ساقط گردد و بمرتبه
ما قبل خود رجوع شود یکدرجه اضافه رقم آن مرتبه شود و مراتب تقویم کوکب در دفتر

در دو فرق از دقیقه زیاده نباشد الا نادر او گاه باشد که در چند روز متوالی تاریخ
ازین ارقام هیچ و شود بسبب آنکه مقدار حرکت کوکب در آن ایام در غیر مرتبه آن رقم موجود
نبوده است حاصل از آخر آن رقم را در آن روز کم بجهت تخفیف کتابت الا در روز اول و آخر
ننویسند و جای که هیچ خالی گذارند تا مراتب مشتبه نشود چه اگر خالی نباشد
با آنکه رقمی از مرتبه دیگر آنجا نوشته شود ناظر از این مرتبه اعتقاد کند و بناء مراتب تاریخ
باین سبب مختل گردد و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند روز متوالی مکرر نشود بجای
آن نیز خالی گذارند **باب چهارم** در میرات و دهسیرات کواکب در رجعت
و استقامت ایشان مراد از میرات اینجا مدت یک دور کوکب و مدت مکث
او در برج و حدها از دور کوکب مفارقت او از نقطه معینه از فلک البروج تا
معاودت او باز بهمان نقطه و برصد و امتحان معلوم شده است که دورات
متتالیه کواکب سیاره متفاوت المدة است الا شمس که تفاوت دورات او
محسوس نیست پس بواسطه این تفاوت مضبوط دوره حفظ وسط هر کوکب فی الحقیقه
مختلفة الحرکة است و از این حرکت وسط گویند که مستوفی بجای مدت دوره حقیقی آن
کوکب منظور داشته و بجهت سهولت کسور آن اسقاط نموده و دوره حقیقی این دور
کما کمترست و گاه بیشتر پس معلوم باید که آفتاب در مقنت یکسال دوره
تمام کند تحقیق چه سال شمسی چنانکه سبق ذکر یافت عبارت از دوره اوست
و بوجهی که راسی روز تمام کند تقریباً تقریباً بوجه اختلاف مکث او در بروج
بسبب سرعت و بطو حرکت او درین زمان بی سبب زیج جدید سلطان الشهید

هیأت فلک شمس در سطح



هیأت فلک علویه و زهره







در فر

حرکت آفتاب در برج حمل سی روز و پانزده ساعت و در ثور سی و یک روز و دو ساعت و در
جوزا سی و یک روز و نه ساعت و در سرطان سی و یک روز و ده ساعت و در اسد سی و یک روز
و پنج ساعت و در سنبله سی روز و نه ساعت و در میزان سی روز و شش ساعت
و در عقرب بیست و نه روز و نوزده ساعت و در قوس بیست و نه روز و دوازده
ساعت تقریبا و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت و در دلو بیست و نه روز
و شانزده ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت و ماههای شمسی حقیقی عبارت
ازین مدتهاست و تغیر فاحش درین ازمنه نشود مگر در مدتهای مدید و مدار روز
درین مقام شبانروز است و قمر دوره را در بیست و هفت روز و
ثلث روزی تمام کند تقریبا چه تحقیق از ثلث کمتر است به هفده دقیقه
و ساعتی لیکن چون تفاوت اندکست مصنف قید تقریبا نکرده است و برجی را
در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت و بطوء سیر
او و گاه باشد که چون در حد و غایت سرعت بود در دو روز و یا کمتر از
دو روز باندکی کمتر از یک ساعت برجی را تمام کند و زحل دوره را قریب
سی سال دوره تمام کند قید قریب بواسطه آنست که دوره وسط او تحقیقا
بیست و نه سال و پنج ماه و سه روز و شانزده ساعت و بیست و یک دقیقه است
و مراد از سال درین مباحث سال شمسی است دارنده سی روز و برجی را در دو سال
و نیم تمام کند قید تقریبا اینجا هم وجهی دارد یعنی آنکه زمان دوره متحیره
بر عدد بروج قسمت کرده است و حال آنکه مکث او در هر برجی ببطوء و سرعت سیر او

مقاومت

متفاوت است دوم آنکه بر تقدیر تساوی مکث چون مدت دوره تقریبی خارج از
دوازده هم تقریبی باشد و مشتری دوره را در قریب دوازده سال تمام کند
و بحسب تحقیق مدت دوره وسط و یازده سال و دو ماه و سیزده روز و یازده ساعت و بیست
دقیقه است و برجی را در یک سال تقریبا و وجه تقریب اینجا هم دو است و مریخ
دوره را در قریب یک سال و دو ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسط
او یک سال و ده ماه و بیست و یک روز و بیست و دو ساعت و پنجاه دقیقه و برجی را
در یک ماه و نیم تمام کند تقریبا چون سریع السیر بود و ما یکسال استقرا نمودیم در
حال سرعت سیر در مدت چهل روز یا نه کمتر برجی را تمام کند و هر یک از سفلیین
دوره را در قریب یکسال تمام کنند قید قریب مکرر نظر بدوره حقیقی ایشان باشد
والا در وسط احتیاج نیست و چون مستقیم و سریع السیر باشند در هر
برجی را در بیست و هفت روز تقریبا تمام کنند و عطارد در شانزده روز
تقریبا قید تقریبا بجهت آنست که هر یک ازین دو کوکب گاه باشد که در سرعت
سیر بیشتر یا کمتر ازین مدت برجی تمام کنند لیکن تفاوت بعض مقدار کمی بیکروز رسد و ما
یکسال استقرا نمودیم زهره در حال سرعت سیر درین سه کوکب آخر آنست
که گاه باشد که در حال سرعت سیر در برجی باشند و در حال بطوء در برجی و تفاوت
میان مدت مکث ایشان درین دو برج بسیار است بخلاف علویین که در
مدت قطع کفین برجی هم بطی شوند و هم سریع و چنین چنین باشد تفاوت
میان مدت سیر ایشان در دو برج اندکی بود و قید مستقیم در عطارد است

[illegible]

فقط چنانکه محقق طوسی در سی فصل ذکر کرده چه او را در رجعت نیز سرعت سرعت
در زمانی مکث او در برجی که از آن شروع کرده متفاوت است تا زمان مکث او در برجی که از آن
مستقیم و سریع گردد بخلاف مریخ و زهره که ایشان را در رجعت سرعت نیست چه
سرعت عبارت است از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر حرکت وسط چنانکه بعد از این بیان خواهد
و در رجعت ایشان در هیچ وقت بحرکت وسط نمیرسد پس قید سرعت بیرون ایشان
کافی باشد و اینکه مصنف زهره را در قید مستقیم داخل داشته ممکن بکما از او
بعید چانه تعبیر کنیم و در عطارد و بلکه در ایشان لیکن بعید از سرعت کوکب اعظم باشد از
آنکه در تمام برج بود یا در بعضی حال اگر مخصوص باشد بتمام برج قید مستقیم در هر کوکب سفلی
باطل خواهد بود و کواکب ثابته دوره را در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی
در دو هزار سال که خارج قسمت بیست و چهار هزار است بر عدد بروج و در درجه را
در شصت و شش سال که خارج قسمت هزار است بر عدد بروج درجات برج تقریبا
و وجه تقریب آنست که کسر خارج قسمت است و مصنف بجهت سهولت اسقاط
آن کرده است بر از منان مستقیمه مخفی نماند که کمیت حرکات ثوابت مختلف فیه از ارصاد مختلف
و قدما مثل ارسطو و تبع او معتقد آن بوده است که ایشان را غیر از حرکت یومیه حرکتی دیگر
نیست و لهذا اسناد آن حرکت بفلک ثامن کرده اند و بعد از او نوبت با برخس رسید بعضی
از ثوابت قریب منطقه را رصد کرده و در ایشان حرکتی یافته است از مغرب بمشرق
ولیکن از غایت قلت بر کمیت ایشان مطلع نشده است بعد از آن بطلمیوس
و ما لانا و من لطایف تحقیق چون مرتکب این امر شده اند رای ایشان بر این قرار

کرش

کرش که در هر صد سال درجه قطع میکنند و جمعی از متاخرین مثل ابن الاعلم و غیرا
در تحقیق مطلوب استقصای تمام کرده گفته اند که در هر هفتاد سال درجه قطع میکنند
و این موافقت با آنچه محقق طوسی سلطان المحققین المغفور در ارصاد خود یافته انار الله برهانه
که در زمان مامون خلیفه رصد کرده اند که کواکب آنست که در هر شصت و شش سال درجه
قطع میکنند و حکیم فاضل محی الدین مغربی که از راصد آن مراغه است چند کوکب را مثل
عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق یافته است با آنچه در زمان مامون یافته اند و اعتماد
مصنف بر این قول است و هو یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشند
یعنی بر توالی حرکت کنند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی و گاهی مقیم یعنی ساکن
نمایند چه اگر مقدار تقویم کوکب در یک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود
مستقیم باشد و اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی بود مقیم و اقامت باین نوع که گفتیم در کواکب
علویه و زهره محسوس شود و در عطارد چون سریع السیر است مدت اقامت به یک شبانه روز
نرسد و اگر احیانا در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشد آن اقامت نبود بلکه بعد از
نصف النهار اول از آن دقیقه بگذرد و در آن شبانه روز راجع یا مستقیم گردد و در نصف
النهار ثانی بهمان دقیقه عود کند و در حوالی مبدا رجعت و استقامت غیر بود از
انتهای اصلا این و قبل از ابتدای آن دیگر مقیم شوند چه در علم حکمت مقرر است
در ما بین دو حرکت مختلفین فی الجهة سکونی متحقق است و پیش از شروع در اثر
کلام چاره نیست از تحقیق رجوع و آنچه بان متعلق است پس میگوئیم که چون
دو خط از مرکز عالم خارج شوند از جانبین و تدویر مماس او شوند منطقه تدویر بان

با آن دو نقطه مماس بر دو قسم مختلف منقسم میشود اعلی و اسفل و لامحاله قوس اعظم اعظم بود از اسفل و مخفی نماند که قوسهای متساوی از قطعهٔ علیای تدویر آنچه بعیدتر بود قربت اعظم نماید از آنچه ابعد است و هم چنین قوسهای متساوی از قطعهٔ سفلی آنچه اقرب است بحضیض تدویر اعظم نماید از آنچه ابعد است پس حرکت تدویر در قوس عظمی سریع نماید و در قوس صغری بطی و مراد بذروه و حضیض تدویر دو نقطهٔ تقاطع محیط تدویر است با خطی که از مرکز عالم خارج شود و از مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی شود آنکه دورتر ترست ذروهٔ مرئی گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض مرئی و حرکتی که این خط با آن حرکت متحرک باشد حرکهٔ مرکز معدل گویند چه مرکز تدویر بر آن خط است و آن حرکت همه بر توالی باشد و چون مرکز هر یک از حوامل متحیره از مرکز عالم خارج است لامحاله مرکز تدویر از مرکز عالم در یک نقطهٔ حامل بعید بود و در نقطهٔ دیگر قریب و غایت بعد وقت وصول او باشد بنقطهٔ اوج و غایت قرب وقت وصول او بود بنقطهٔ حضیض و از این لازم آید که حرکت مرکز معدل در قطعهٔ بعیده بطی بود و در قطعهٔ قریبه سریع و حرکتی که در وسط باشد بقدر حاصل میان این سرعت و بطو آن را حرکت وسط گویند فاذا تمهد هذا باید دانست که چون افلاک تداویر شامل ارض نیستند لاجرم اگر اعلی ایشان بر توالی حرکت کند اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه در متحیره است و اگر اعلی بر خلاف توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قمر است و هر یک از کواکب متحیره چون در اعلی تدویر باشند حرکهٔ ایشان بتوالی سریع نماید چه کوکب در این حال بمجموع حرکهٔ مرکز معدل و حرکهٔ تدویر متحرک باشد و چون باسفل تدویر انتقال کند حرکهٔ کوکب

بتوالی

بتوالی بطو پیدا کند بسبب آنکه در این حال کوکب بمقدار فضل حرکت معدل مرکز بتوالی بر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و بنابر آنچه قبل از این مذکور شد هر چند کوکب بحضیض نزدیکتر شود حرکت تدویر بخلاف توالی سریعتر و فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطی‌تر نماید تا بجائی رسد که مرکز کوکب بتوالیست کوکب را مستقیم گویند تا بجائی رسد که حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی متساوی کنند و کوکب چند گاه چنان نماید که در یکجا می ساکنست و در این حال کوکب را مقیم و بعد از آن حرکت تدویر بر خلاف توالی زیاده آید بر حرکت مرکز معدل بتوالی و کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف توالی متحرک باشد و در این حال کوکب را راجع گویند و هر چند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت سریعتر نماید تا کوکب بحضیض مرئی رسد و آنجا غایت سرعت او باشد در رجعت و وسط زمان آن و چون از حضیض بگذرد در رجعت بطوی پیدا کند و هر چند بر این بطی‌تر شود تا باز بموضعی که گفتیم مقیم گردد و بعد از آن مستقیم شود و در استقامت سریعتر شود تا بذروه رسد که غایت سرعت او است در استقامت و وسط زمان آن و بعد از آن حال اول عود کند و از آنچه گفتیم لازم می آید که کوکب در یک دوره تدویر دو بار مقیم گردد یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت و آن را مقام اول گویند و دیگر بعد از رجعت و قبل از استقامت و آن را مقام ثانی خوانند و قمر را لاکن چه تدویر است لا حرکة او در قطعهٔ علیا که بخلاف توالیست از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعهٔ علیا بطی و در قطعهٔ سفلی سریع نماید و چون حرکهٔ مرکز معدل بنسبت بمرکز عالم مختلف است لامحاله مدت استقامت یا رجعت در رجوع یا رجوع متفاوت باشد چه هر گاه حرکت مرکز معدل سریع باشد تخالف حرکتین از

آوان استقامت دیرتر دست دهد و در اوان رجعت زودتر و هر کدام طبلی باشد و در اوان
استقامت زودتر دست دهد و در اوان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت
بنا بر استقرا از جداول زیج زحل را هشت ماه و چهار روز است و مشتری را نه ماه
و چهارده روز و مریخ را دو سال و پانزده روز و زهره را یکسال و شش ماه
و چهار روز و عطارد را سه ماه و چهار روز و هر ماه در تقویم سی روز است و اصغر
زمان استقامت زحل را هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را
نه ماه و مریخ را یکسال و ده ماه و هفت روز و زهره را یکسال و پنج ماه و بیست
روز و عطارد را سه ماه و سه روز و اعظم زمان رجعت زحل را چهار
ماه و بیست و یک روز است و مشتری را چهار ماه و سه روز و مریخ را دو
ماه و بیست و یک روز و زهره را یکماه و چهارده روز و عطارد را بیست
و سه روز و اصغر زمان رجعت زحل را چهار ماه و شانزده روز است و زهره را
یکماه و ده روز و عطارد را بیست و یک روز و در تقویم تام و شمسی علامت
مبدا رجعت و استقامت هر کوکبی از متحیره را در اثنای تقویم آن کوکب
ثبت کنند بنوعی که فاصله باشد دو روز را که در میان نصف النهار این دو روز
کوکب ابتدای رجعت یا استقامت کرده باشد جدا و بجهت تعیین وقت آن بر
حاشیه نیز نویسند یعنی در جدول اتصالات کلیه در محاذی روزی که در آن روز
یا شب قبل از ابتدای رجعت یا استقامت کرده باشد و علامت مبدا استقامت
مت باشد و از قبل رجعت عت و چون خواهند که بر حاشیه ثبت
کنند

کنند اول علامت استقامت یا رجعت نویسند ملحق بعلامت کوکب سابع یا سیم
پس علامت روز که آن میم است و علامت شب که آن لام است پس علامت
یکی از ایام اسبوع ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از
اول روز یا شب و در بعضی تقاویم بهمین اکتفا نمایند و در اثنای تقویم کوکب هیچ ننویسند
و در تقویم قمری در حاشیه ثبت کنند اما علامات ساعات و دقایق کمتر نویسند و در
بعضی تقاویم تام و شمسی در جدول تقویم هر یک از علویان در وقت اقامت یا
لفظ مقیم مصرح نویسند چنانکه با علامت رجعت یا استقامت منقطع باشد و مدت اقامت
در زحل هفت روز است و در مشتری پنج روز و سیر تقویمی کوکب خواه راجع و خواه مستقیم
در شبانروزی که آن را بهت کوکب آن خوانند اگر مساوی سیر شبانروزی وسط آن
کوکب باشد آن را سیر وسط گویند و کوکب را در آن حال متوسط السیر خوانند
و اگر زاید باشد بر سیر وسط و هر چند بر آید آن زیادتی در تزاید بود آن را سیر زاید
متزاید گویند و اگر در تناقص بود آن را سیر زاید متناقص گویند و کوکب را درین دو
حال سریع السیر خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط و هر چند آن
روی در تناقص نهد آن را سیر ناقص متناقص گویند و اگر روی در تزاید نهد آن را
ناقص متزاید گویند و کوکب را درین دو حال بطی السیر خوانند و در تقویم تام گاه
باشد که این احوال را در اثنای تقاویم کواکب سبعه بر سر جداول آن نیز
ثبت کنند و علامات آنها اینست سط سیر اوسط سیر زاید
متزاید زه متنقص سیر ناقص متناقص قص صه سیر ناقص متزاید سیر زاید متناقص قص مص

وحرکت وسط مریخ در شبانروزی دو دقیقه است و مشتری را چهار دقیقه
و نه ثانیه و مریخ را سی و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه و شمس را پنجاه و نه دقیقه
و هشت ثانیه و زهره و عطارد را همین مقدار و قمر را سیزده درجه و ده دقیقه و
سی و پنج ثانیه

باب پنجم در معرفت میل آفتاب و عروض کواکب

و جوزهرات ایشان اولا باید دانست که بعد نقطه از دایره در سطح کره فوق
بود از عظیمه که بر آن نقطه و بر دو قطب آن دایره گذرد ما بین آن نقطه و محیط آن
دایره از جانبی که اقرب از آن باشد پس بجهت معرفت بعد نقطه مفروضه از منطقه
فلک نهم که او را معدل النهار گویند دایره فرض کنند که بدو قطب آن فلک و آن
نقطه گذرد و قوسی که ازین دایره میان نقطه مفروضه و معدل النهار باشد بشرط که زیاده
از ربع نبود او را بعد آن نقطه گویند از معدل النهار و بعد اجزای منطقة البروج از معدل النهار
میل اول آن جزو گویند و بعکس میل ثانی آن جزو که قوسی باشد از دایره عرضیه که بر جزو
مفروض گذرد ما بین منطقة البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل چون مطلق
مذکور شود مراد میل اول باشد و چون آفتاب دائم بر منطقة البروج است میل آن
جزوی را که آفتاب در و بود میل آفتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر که چون
در اکثر اوقات بر منطقة البروج نیستند بر ایشان میل اطلاق نکنند بلکه بعد کوکب از
معدل النهار گویند و دایره میل که برین سرطان و جدی گذرد و آن را دایره مار بالاقطاب
اربعه گویند بجهت مرور او بقطبین معدل النهار و قطبین فلک البروج و قوسی که ازین
دایره ما بین منطقة البروج و معدل النهار باشد از جانب اقرب آن را میل کلی و میل

اعظم

اعظم گویند چه عظمت از زیادتی میول و مقدار میل کلی را بحسب ارصاد مختلف یافته اند و بحسب
زیج جدید الغ بیک بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه است اما میل آفتاب
یعنی میل اول او بعد اوست از معدل النهار که منطقه فلک نهم است
و او را معدل النهار بدین سبب گویند چون مرکز آفتاب بسطح این دایره رسد بقرب ساکنان روز و
شب متساوی شود در جمیع مواضع و فصل مشترک میان این دایره و سطح کره ارض را خط استوا گویند
و او را یعنی آفتاب را مدارات یومیه است مرسوم از مرکز او بحرکت خاصه او که داخل در سطح
منطقه فلک هشتم است که آن را منطقة البروج گویند از جهت مرور او بر اوساط بروج
یا اوساط بروج و لهذا منطقه اوساط بروج نیز گویند و از جهت ملازمت آفتاب مر این را
دایره شمسیه نیز گویند و این منطقة البروج مقاطع معدل النهار است
بر دو نقطه متقابل چه معدل النهار و منطقة البروج از دو دایره عظیمه اند و دو قطب
هر یک غیر دو قطب آن دیگر است لازم می آید که تقاطع کنند این دو دایره بر دو نقطه مشترک
متقابل که منحصر باشد میان این دو نقطه نصف هر یک ازین دو دایره و این در شکل
دوازدهم از اولی اکر ثاوذوسیوس مبین شده است و از نقطتین مذکورتین آن نقطه
که آفتاب چون بحرکت خاصه خود از آن بگذرد در شمال معدل النهار باشد
یعنی در جهت قطب او که نزدیک است بکوکب جدی آن را نقطه اعتدال ربیعی گویند
از جهت تساوی شب و روز و حصول ربیع در وقت وصول آفتاب باین نقطه در
معظم معموره و مبدأ بروج یعنی اول حمل را ازین نقطه گرفته اند و ابتدا از نقطه حمل نیز
گویند و آن دیگر را که چون آفتاب از او بگذرد در جنوب معدل النهار باشد نقطه

اعتدال خریفی بسبب آنکه چون آفتاب بآن نقطه رسد تساوی شب و روز و حصول
خریف باشد در اکثر معموره و این نقطه همیشه اول برج میزان بود و وجه تسمیه این دو
جهت شمال و جنوب آنست که نیمی از این دو جهت ممیز و موسوم بنام این دو اسم و از
ابتدای گذشتن آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی تا رسیدن او
بغایت بعد از معدل النهار که محل تقاطع دایره ماره باقطاب اربعه است
با منطقة البروج و آنرا نقطه انقلاب صیفی خوانند بسبب انقلاب زمان یعنی
وصول آفتاب بآن نقطه از ربیع بصیف در اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد
زاید باشد اما شمالی بسبب وقوع آفتاب درین مرور در شمال معدل النهار
اما زاید بسبب تزاید فرجه منطقتین از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی
یعنی برج سرطان است اما صاعد بسبب صعود او درین حال بجانب سمت الرأس لیکن
مخفی نماند که این حکم مخصوص است ببلادی که آفتاب از سمت الرأس آن بلاد
در هیچ وقت بجانب شمال میل نکند که اگر موضعی باشد از معموره که آفتاب از
سمت الرأس آن موضع بجانب شمال بگذرد مثل [illegible] حبشه و زنگبار و ولایت
یمن و مکه معظمه و بعضی از بلاد هند درین حال از وقت گذشتن او از سمت
الرأس تا غایت بعد میل شمالی هابط و زاید باشد در آن حال موضع و از اینجا یعنی
از غایت میل تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی میل شمالی هابط ناقص
باشد بسبب وقوع آفتاب در شمال معدل النهار و هبوط او از سمت الرأس و
تناقص فرجه منطقتین در مابین این دو نقطه اما اگر آفتاب در شمال بطرف

شمال

شمال سمت الرأس موضع گذرد آن هنگام در آن موضع میل شمالی صاعد ناقص باشد
و از ابتدای گذشتن او از نقطه اعتدال خریفی تا بغایت بعد
که محل تقاطع دیگرست از دایره مار باقطاب اربعه با منطقه آنرا اول جدی و نقطه
انقلاب شتوی گویند بسبب انقلاب زمان یعنی وصول آفتاب بآن نقطه از
خریف بشتا در جمیع معموره میل جنوبی هابط زاید و از اینجا تا رسیدن
باز بنقطه اعتدال ربیعی میل جنوبی صاعد ناقص باشد و اینها
بمقایسه ماسبق معلوم است لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوبی در جمیع معموره
یکیست چه در ربع مسکون آفتاب در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الرأس مایل
نشود و کواکب دیگر را اگرچه بعد از معدل النهار باشد لیکن ثمرت آنها در تقویم
مصطلح نیست و عمل آن هم فی الجمله معتبرست و صورت وضع معدل النهار با فلک
البروج و تزاید و تناقص میل برینگونه است
اما عرض کوکب عبارتست از بعد
او ست از منطقة البروج یعنی
قوسیست از دایره عرضیه که بمرکز کوکب
گذرد میان خط تقویم کوکب و منطقة البروج
از جانب اقرب پس شمس را عرض نباشد چه مرکز او دایما در سطح خارج مرکز در
سطح منطقه ممثل و منطقه ممثل در سطح منطقة البروج و مرکز قمر دایما در سطح مایلست
نه در سطح منطقة البروج بلکه مقاطعست با منطقة البروج بود و نقطه

متقابل به آنکه مرکز قمر بر منطقهٔ تدویرات و منطقهٔ تدویر در سطح منطقهٔ حامل و سطح
منطقهٔ حامل در سطح منطقهٔ مایل پس منطقهٔ مایل مدار قمر باشد و هر کز از رو راس نقطه
چون این منطقه متقاطع با منطقهٔ جوزهر که داخل در سطح منطقة البروج است
پس متقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون عظیمه است متقاطع بر دو نقطهٔ متقابل
بود چنانکه در معدل النهار و منطقة البروج گفتیم اما یعنی آن نقطه‌ها از دو نقطه
مذکور که قمر چون بحرکت خاص خود از آن بگذرد در عرض شمالی شود
یعنی بطرف شمالی منطقة البروج آید نقطهٔ راس و مجاز شمالی قمر گویند و آن
دیگر را که چون قمر از آنجا بگذرد در عرض جنوبی شود نقطهٔ ذنب و مجاز جنوبی قمر
گویند و راس و ذنب بسبب آن گویند که شکلی را که حادث شده است در میان
نصف عالی و نصف ممثل از جایب اقرب تشبیه کرده‌اند بمار [illegible] و منتهای
طرفین او این دو نقطه است و تخصیص مجاز شمالی براس و مجاز جنوبی بذنب
بسبب سعادت اول و نحوست ثانیت و هر دو را عقد تین و جوزهرین
خوانند اما تسمیهٔ این بعقد تین بسبب آنکه تشبیه کرده‌اند هر یک را بعقده
که میان دو خط افتد که این عبارت از آن دو دایره است و اما بجوزهرین بعضی
گویند بجهت آنکه جوزهر معرب جوزهره است که مرکب است معنی او عقده باشد
و بعضی دیگر گفته‌اند که معرب گوزهر است چه از دو طرف اژدهای مذکور قصد
و صعود و هبوط و زیاده و نقصان در عرض بقیاس میل معلوم شود
یعنی از وقت گذشتن قمر از نقطهٔ راس تا غایت بعد میان این دو نقطه

لهاین

که غایت عرض قمر است و مقدار آن بحسب اکثر ارصاد پنج درجه است عرض شمالی
صاعد زاید باشد اگر قمر از سمت راس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اقالیم
الا شمالی هابط زاید باشد چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا رسیدن بعقدهٔ ذنب
عرض شمالی هابط ناقص باشد و اگر در طرف شمال سمت الراس گذرد و شمالی صاعد
ناقص و از عقدهٔ ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی هابط زاید باشد اگر
قمر از سمت الراس و طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر معموره و الا جنوبی صاعد زاید
چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا باز بعقدهٔ راس عرض جنوبی صاعد ناقص بود و اگر در طرف
شمال سمت الراس گذرد جنوبی هابط ناقص و صورت مدار قمر با منطقة البروج و تزاید
و تناقص عرض او باین نهج است و هو یک از راس و ذنب را سیری است
معکوس یعنی بر خلاف توالی و آنچه هر یک از دو نقطه تخمین انداز فلک جوزهر که
بخلاف توالی متحرک است و مقدار آن حرکت در ارصاد مشهور هر شبانروزی سه دقیقه
و ده ثانیه یافته‌اند و در تقویم نام و شمس موضع راس قمر از جدول بعد
از جدول تقویم عطارد در نصف النهار هر روزی بازای آن روز بیابند
بسه رقم اول برج و دوم درجه و سیم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب و موضع ذنب
هفتم موضع راس باشد بهمان درجه و دقیقه چه موضع دو نقطه متقابل در فلک بر این
وجه است پس ایراد موضع یک نقطه کافی باشد و علامت راس در تقویم
باشد و اختیار این صورت بجهت آنست که اگر سیان نویسند برقم شش
مشتبه شود و علامت ذنب باشد و گاه باشد که علامت راس

س نویسند چه بعضی قران مانع اشتباه است چنانکه بعد از این معلوم
شود و باید دانست که چنانکه مرکز جرم قمر را مدارات مقاطع منطقة البروج
همچنین مرکز هر یک از تداویر خمسه متحیره را مدارات مقاطع منطقة البروج
بود نقطه متقابل که یکی راس باشد و آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز
تدویر ایشان از آن بگذرد در شمال منطقة البروج شود و در زهره نقطه
که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد با وج متوجه شود و در عطارد بحضیض و
دیگری ذنب که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان
از آن بگذرد در جنوب منطقة البروج شود و در زهره نقطه بود که چون مرکز تدویر او از آن
بگذرد متوجه حضیض شود و در عطارد متوجه اوج و تفاوت تعریف این دو نقطه در علویه و
سفلیین بنابر نکته است که در کتب هیات معلوم میشود و بیان آن در اینجا لایق نیست
و اختیار مرکز تدویر این کواکب درین امر بجهت عدم دوام وهم است بر یک حال
چه گاهی بر مدار مرکز تدویر افتد و گاهی در طرف شمال آن و گاهی در طرف
جنوب آن بخلاف قمر با مرکز تدویر خود و آن را ممتحن المدارات و جوزهرات
خمسه متحیره را سیر بیست مستقیم چه هر یک نقطه شخص اند از منطقات بحرکت
فلک البروج متحرک کنند و مقدار حرکت شبانروزی هشت ثالثه است و در
بعضی تقاویم تامه موضع راس جوزهر هر یک از خمسه متحیره در اول هر
ماهی از ماههای جلالی بر سر جدول تقویم آن کوکب ثبت کنند
لکن مرتب صالح باشد والا در صفحه یسری بر سر جدول هر کوکب بجهت نظرات آن
کوک

کواکب با قمر کشیده باشند بچهار رقم یکی برج دوم درجه سیوم دقیقه چهارم ثانیه برج دوم
درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و داخل ساختن ثانیه بجهت آنست که حرکت
جوزهرین کواکب در مدت یکسال شمسی بدقیقه نمیرسد پس آن نسبت بدون
ثانیه در اول هر ماه عبث باشد و موضع ذنب هر کوکب بر برج هفتم موضع راس آن
کوکب باشد بهمان اجزا چنانکه موضع ذنب قمر به نسبت راس او و در تقویم
تام مقدار میل آفتاب را در جدول باریک در پهلوی یسرای جدول
تقویم او در نصف نهار هر روزی بازای آن روز بنویسند بدو رقم
یکی رقم درجه دوم دقیقه و همچنین مقدار عرض هر کوکب در
جدول باریک در پهلوی یسرای جدول تقویم او بطریقی که در میل گفتیم
بنویسند و در بعضی تقاویم بمیل بعرض قمر اکتفا کنند و در بعضی دیگر عرض تمام
کواکب را در هر ده روز بازای روز یازدهم ثبت کنند و در عطارد و زهره بجوز
و در ایام دیگر هیچ ننویسند و مقدار غایت عرض هر کوکب بحسب زیج جدید الغ
بیک بر نحویست که زحل مشتری مریخ زهره
عطارد و علامت شمالی و از جنوبی و از صاعد
و از هابط و از زاید و از ناقص و این علامات را
متصل بیکدیگر در اثنای جداول میل و عرض کواکب هر گاه یکی ازین صفات
مبدل بیکدیگر شود ثبت کنند بعد از آنکه بر سر جدول نوشته باشند یعنی
علامات شمالی صاعد زاید اینچنین باشد و علامات شمالی هابط زاید چنین

شهسد وشمالی هابط ناقص چنین شهقص وشمالی صاعد ناقص چنین شصقص
وجنوبی هابط زاید چنین جهبه وجنوبی صاعد زاید چنین جصبه وجنوبی
صاعد ناقص چنین جصقص وجنوبی هابط ناقص چنین جهقص وگاه باشد که
علامت زاید وناقص ننویسند چه هم میل وعرض شمالی صاعد وهم میل وعرض
جنوبی هابط زاید باشد وهم میل وعرض شمالی هابط وهم چنین جنوبی صاعد ناقص
لیکن این مخصوص است بمواضعی از معموره که هیچ یک از سیارات از سمت الراس الموضع
بطرف شمال نگذرند که اگر موضعی باشد که بطرف شمال گذرند این علامات زاید
و ناقص التزام باید کرد کما لا یخفی علی المتامل فیما تقدم باب ششم
در معرفت ارتفاع آفتاب وظل او ودر نصف النهار اولا باید
دانست که دایره عظیمه که یک قطب او سمت الراس ودیگری سمت القدم موضع
باشد آنرا دایره افق گویند پس اگر معدل النهار سمت راس آن موضع گذرد
وآنرا افق استوا خوانند ومنتصبه ومستقیمه گویند واگر قطب معدل النهار سمت
الراس الموضع باشد آنرا افق رحوی گویند وماسوای این دو افق را
آفاق مایله گویند ودو نقطه تقاطع معدل النهار را با جمیع آفاق نقطه مشرق
ومغرب گویند وعظیمه که بر دو قطب افق وبر دو قطب معدل النهار گذرد آنرا دایره
نصف النهار گویند از جهت انتصاف نهار در حین وصول آفتاب بدین
دایره فوق الافق در اکثر ربع مسکون وعظیمه که بر دو قطب افق وبر مرکز کوکب گذرد
آنرا دایره ارتفاع آن کوکب گویند وصغیره از خطوطی که کوکب مرتسم شود بحرکت

بحرکت فلک کلی آنرا مدار یومی آن کوکب گویند وآن با معدل النهار لامحاله متوازی
باشد یا متحد پس اگر آن مدار دایره افق را قطع کند آنچه از آن فوق الافق بود قوس النهار
آن کوکب گویند وآنچه تحت الافق بود قوس اللیل وآنچه میان طرف تقویم کوکب وافق شرقی
باشد از قوس النهار وافق غربی از قوس اللیل آنرا دایر آن کوکب گویند اما شبانه
روز نزد عامه مجموع یک شب ویک روز است ومبدا آن نزد متشرعه اول شب است چه ظلمت
ونور طاری ونزد اهل روم وفارس اول روز چه نور وجودی وظلمت عدمی
اما نزد اهل حساب از رسیدن آفتاب بتقاطع مدار او با دایره نصف النهار چه
باین اصطلاح در جمیع مساکن مقدار شبانروزی مساوی بود تقریبا بخلاف اصطلاحات
دیگر که بحسب هر بقعه متفاوتست چنانکه بر عالم علم هیات مخفی نیست ومعتبر نزد
حکمای یونان تقاطع اعلیست ونزد حکمای خطا وایغور تقاطع اسفل اما مبدا روز
در عرف اهل شرع از ابتدای طلوع صبح صادق است ومبدا شب بعد از استیفای
غروب آفتاب ونزد اهل روم وفارس مبدا روز از طلوع جرم آفتاب است ومبدا
شب از غروب جرم او واین وضع طبیعیست چه وجود نهار منوط بطلوع شمس است
ووجود شب مشروط بغروب او وذکر شب وروز واجزای آن که مصنف در
ضمن ابواب بیان خواهد کرد برین اصطلاحست ونزد بعضی از اهل هند ما بین
ابتدای طلوع صبح صادق وطلوع آفتاب وما بین غروب آفتاب وغروب شفق
بمنزله فصل مشترک میان شب وروز وداخل هیچکدام نیست شبانروز را
که عبارت از مجموع قوس النهار وقوس اللیل آفتابست بر بیست وچهار قسم

متساوی کنند چه زمان ایرات ممتد است بحسب فهم استقراری دارد پس قبول
قسمت میکند و آن اقسام را ساعات مستویه و معتدله گویند از جهت دوام
تساوی مقدار او نسبت بساعات معوجه که عنقریب مذکور میشود و آنقدار از معدل النهار
که در هر ساعتی از ساعات معوجه یا مستویه طلوع کند از اجزای آن ساعات گویند پس اجزای هر ساعتی
مستوی ربع سدس دوره فلک یعنی پانزده درجه معدل النهار باشد
واگر روز و شب هر یکی را یعنی هر یک از قوس النهار و قوس اللیل آفتاب را
علیحده بدوازده قسم متساوی کنند آن اقسام را ساعات معوجه
و زمانیه گویند چه بطول و قصر شب طویل و قصیر شوند پس از این
حیثیت که زمان این ساعات طولا و قصرا تابع زمان شب و روز است آنرا ساعات
زمانیه گویند و از این حیثیت که مقدار ساعات روز یا شب با مقدار ساعات شب
مختلف است بحسب اختلاف طول و قصر طریق آن سال ساعات معوجه گویند و بسبب
ارتسام خطوط آن بر آلات قیاس رصدیه ساعات قیاسیه نیز گویند و هر
ساعتی خواه مستوی و خواه معوج بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین
هر دقیقه بشصت ثانیه و هر ثانیه بشصت ثالثه و هکذا
تا بعاشره ولا محاله دقایق و ثوانی ساعات مستوی با دقایق و ثوانی ساعات معوج
متفاوت باشد بحسب اختلاف شب و روز و در اکثر ربع مسکون عدد ساعات
مستویه روز و کسور آن و همچنین اجزای ساعات معوجه از وقت گذشتن آفتاب
از اول جدی تا رسیدن باول سرطان روز بروز در تزاید باشد و در نصف

دیگر

دیگر یعنی از اول سرطان تا اول جدی در تناقص و ساعات شب بر عکس
این باشد یعنی عدد ساعات مستویه و اجزای ساعات معوجه از اول جدی تا اول سرطان
در تناقص بود و در نصف دیگر در تزاید و از اول حمل تا میزان عدد ساعات مستوی و
ساعات معوجه روز زاید باشد بر مستویه و معوجه شب و از اول میزان تا اول حمل ناقص و سر
این اوضاع آنست که چون منطقه البروج و معدل النهار دو دایره متقاطعه اند چون
از منطقه البروج که بعد ایشان از نقطه انقلاب متساوی باشد بحرکه معدل مدارات رسم
کنند و آفاق استوائیه جمیع این مدارات متساوی تنصیف کنند بشکل سی و نهم از
اولی اکر تاوذوسیوس پس آفتاب در هر مدار که باشد قوس النهار او با قوس اللیل
متساوی باشد دائما شب و روز آنجا متساوی باشد تقریبا اما در آفاق مائله معتدلی
چون قطب شمالی معدل النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر آینه
افق همان منصف معدل النهار باشد و بس سایر مدارات افق منقسم بدو
قسم مختلف شود چنانکه قسم ظاهر از مدارات شمالیه اعظم باشد از قسم خفی و
لهذا آنرا مدارات عالیه خوانند و اقسام مدارات جنوبیه که از مدارات مختفیه
بعکس این باشد بشکل نوزدهم از ثانیه آن کتاب پس چون آفتاب در مدارات
شمالیه باشد یعنی در ما بین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاده باشد از قوس
اللیل و همچنین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه باشد
یعنی ما بین اول میزان و اول حمل عکس این باشد و چون بر معدل النهار
باشد یعنی در اول حمل یا میزان متساوی باشند و بشکل بیستم از مقاله مذکوره هر مدار

از قطب شمالی معدل النهار ابعدست اجزای قسم ظاهر او اقلست از اجزای
قسم ظاهر آن مداری که اقربست و اجزای قسم خفی بر عکس این و هر مداری که بقطب جنوبی
معدل النهار اقربست اجزای قسم ظاهر او اکثرست از اجزای قسم ظاهر
آن مداری که ابعدست و قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن آفتاب
از اول جدی که مدار او ابعد از مدارات اجزای بروجست از قطب شمالی تا رسیدن
باول سرطان که مدار او اقرب جمیع مداراتست بآن قطب قوس النهار متزاید
بود و همچنین ساعات النهار و ساعات اللیل متناقص و از گذشتن آفتاب از اول
سرطان تا اول جدی قوس النهار و ساعات النهار متناقص و قوس اللیل و ساعات
اللیل متزاید و از آنچه گفتیم معلوم شد که اطول ایام و اقصر لیالی وقت وصول
آفتاب باول سرطان و اقصر ایام و اطول لیالی وقت وصول آفتاب
باول جدی و در تقویم ساعات و دقایق مستویه هر روزی که از
طلوع مرکز آفتاب تا غروب آن بازای آن روز ثبت کنند در
جدول علیحده بعد از تقویم راس و در تقویم قمر بعد از جدول ماه ترکی و در بعضی
که بعد ازین معلوم گردد و بعد و رقم یکی رقم ساعات دوم دقیقه
و چون خواهند که ساعات و دقایق شب معلوم کنند ساعات و دقایق روز را
از بیست و چهار ساعت که مدت شبانروزست نقصان کنند باقی
ساعات و دقایق شب باشد و طریق نقصان کردن چنانست که از بیست
و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور را از آن نقصان
کنند

کنند و ساعات تمام سال از بیست و سه نیز آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد و
در بعضی تقاویم منجمان خود نگاه میدارند با اول تقویم جیب و سطرا از
زیج مستخرج میشود ساعات و دقایق نیم روز نویسند چه بعضی از
اعمال نجومی موقوف بر معرفت ساعات نصف النهارست پس
چون خواهند که ساعات و دقایق تمام روز حاصل کنند او را مضاعف ساعات
و دقایق تمام روز حاصل شود اما ارتفاع کوکب بعد کوکب
است از افق یعنی قوسیست از دایره ارتفاع میان خط نصف کوکب و افق
در فوق الارض بشرطی که از ربع زیاده نباشد و قید فوق الارض
بجهة آنست که اگر قوس مذکور بشرط مذکور در طرف تحت الارض بود آنرا
ارتفاع کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند و آن ارتفاع که اعظم از آن
نباشد در آن مدار که کوکب بر آن بود از مدارات یومیه آنرا غایت
ارتفاع آن کوکب گویند در آن مدار و آن وقتی بود که کوکب بر تقاطع
مدار و دایره نصف النهار بود لامحاله در آن وقت دایره ارتفاع بر دایره
نصف النهار باشد منطبق و اگر کوکب بر سمت سر بود هر آینه غایت ارتفاع
ربع دور بود و آن غایت ارتفاع باشد مطلقا و در تقاویم تمام غایت
ارتفاع آفتاب از هر روزی بازای آن روز در جدول علیحده بعد از
جدول ساعات بیاورند بعد و رقم یکی درجه و دیگری دقیقه
و غایت ارتفاع کواکب دیگر در تقویم ثبت کردن مصطلح نیست

اما ظل نصف النهار عبارتست از سایهٔ مقیاس است
که قایم بر سطح افق باشد در وقتی که آفتاب در غایت
ارتفاع باشد یعنی وقتی که بر دایرهٔ نصف النهار رسیده نه بر سمت الراس اگرا
ظل نصف النهار معدوم باشد و مراد از افق اینجا افق حسیست افق
حقیقی چه قبل ازین بیان نمودیم و آن صفحه ایست موازی افق حقیقی
و مماس سطح ارض باشد از جانب فوق و طریق نصب کردن
مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار کنند بروجهی که اگر
آب بر وی ریزند از همه جوانب برابر سیلان کند چه اگر بعضی از
اجزای زمین اخفض از بعضی بود آب بآن جانب اخفض میل کند چنانکه
طبع اوست و از برای تسویهٔ زمین آلتی سازند مثلث متساوی الساقین
که آنرا زیناکو گویند و اکثر آن که این آلت را از چوب زنند و باید که چوب
این دو ساق بوزن برابر بود و الا مقصود حاصل نشود و بعضی راس آنرا قایمه
سازند بجهت امتحان زوایای عمارت و غیرها در منتصف قاعدهٔ آن نشانی
کنند و از راس مثلث شاقولی در آویزند و آن حجری بود ثقیل مثل سرب
که از طرف خطی آویخته باشد و سطح زمین را چنان سازند که این
مثلث بهر طرف که بگردانند شاقول بران نشانه آید و هم چنین بود
این سطح داخل در سطح افق حسی بود و موازی افق حقیقی و مقیاس جسمی بود مستدیر
مخروطی الشکل و باید که ثقیل بود تا در موضع خود قایم بایستد و بعضی آنرا

از چو

از چوب سازند و طریق آنرا مثقوب ساخته سرب مذاب در ان ریزند
پس دایره درین زمین هموار بکشند و مقیاس را برین دایره نصب کنند
بنوعی که سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود بود و بجهت امتحان در سه موضع
مابین محیط دایره و راس مقیاس ابعاد را گیرند و اگر هر سه برابر بود آن
مقیاس عمود بود برین سطح مستوی فی الحقیقه سطح افقست و سایه که
در وقت غایت ارتفاع آفتاب از مقیاس برین سطح افتد ظل نصف
النهار بود و آنرا فی زوال خوانند و آن لامحاله اقصر ظلی بود که در
مدار از آن مقیاس بحصول رسد و تقدیر ظل باقسام مقیاس کنند و
مقیاس را گاهی بدوازده قسم کنند و گاهی بهفت قسم پس اگر
مقیاس را بهفت بخش کند آن ظل را که ازین مقیاس حاصل شده
باشد ظل اقدام گویند چه تقدیر ظل بقامت خود کنند و قامت را باقدام
تقدیر میکنند و غالب آنست که طول قامت هر کس مساوی هفت قدم او باشد
و بعضی شش قدم و نیم نیز قسمت کنند چه قامت بعض مردم باقدام او شش قدم
و نیم افتد و اگر مقیاس را بدوازده قسم کنند آن ظل که حاصل
از آن مقیاس شده ظل اصابع گویند و اصابع بجهت آن گویند که اغلب آن
بود که ایشان را بشبر تقدیر کنند یا بجهت آنکه اکثر مقیاسها ازین ظل گیرند
شبری بود و شبر هر کس مقدار دوازده اصابع باشد از اصابع او و هر
قدمی را بشصت دقیقه قسمت کنند و هم چنین هر اصبع

و در تقویم تام در جدول اخیر صفحهٔ یمنی فی زوال هر روز
باصابع یا باقدام بازاء آن روز وضع کنند تا اگر کسی خواهد اجتماع
بتعیین زوال افتد از تسویهٔ زمین و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظل
بغایت قصر و تقدیر آن فارغ باشد بدو رقم یکی رقم اصبع اگر انحاء
آن بحسب ظل اصابع که باشند یا قدم اگر بحسب اقدام که باشند و دوم
دقیقه از اصبع یا قدم و گاه باشد که دو جدول آورند در یکی
ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری بحسب اقدام

باب هفتم در معرفت نظر و تناظر و مجاسد و انتکاث و تحویل و عکس

چون دو کوکب از کواکب سیاره در یک جزو
از فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع شوند بانیمعنی که نصف دایره
که متحد باشد بقطبین بروج بطرف خط تقویم هر دو کوکب و ثابت
بحال کوکب تحت ز قران و نسبت بحال هر دو مقارنه گویند و این
مقارنهٔ حقیقی و اگر درین حال خط تقویم هر دو بر یکدیگر منطبق باشد آنرا
مقارنهٔ عرضی حقیقی گویند و اگر دو خط که از بصر خارج شود بمرکز هر دو کوکب بیکی از
دو سطح نصف دایره متحد بقطبین بروج باشند آنرا مقارنهٔ مرئی
خوانند و اگر خطین منطبق باشند آنرا مقارنه عرضی مرئی خوانند لیکن این
نوع مقارنهٔ حقیقی در تقویم ثبت کردن متعارف نیست و چون شصت
درجه یعنی سدسی از منطقة البروج بعد باشد میان ایشان یعنی میان

موضعین

موضعین این دو کوکب آنرا تسدیس گویند و لامحاله یکی در برج سیم دیگری بود
یا در برج یازدهم و اگر میان موضعین ایشان نود درجه باشد که ربع منطقة
البروج است آنرا تربیع گویند و هر آینه یکی در برج چهارم دیگری بود یا در برج دهم و
اگر بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث منطقة البروج است آنرا تثلیث
خوانند و لازم یکی در برج پنجم دیگری بود یا در برج نهم و هر یک ازین نوع
دو صنف باشند ایمن و ایسر چه اگر کوکب تحتانی درین اوضاع بتوالی بیشتر از فوقانی
باشد ایمن بود و اگر فوقانی بتوالی بیشتر باشد ایسر و اهل احکام گویند اتصال ایمن قوی‌تر
بر ایسر در اثر تفوق است و چون صد و هشتاد درجه که نصف منطقة البروج است
بعد باشد آنرا حقیقة مقابله گویند چه در یوقت موضع هر یک از کوکبین
مقابل موضع آن دیگر باشد یعنی در برج هفتم یکدیگر باشند و اهل احکام ابعاد دیگر را
غیر ازین چهار بعد را ابعاد ساقط از انظار خوانند بجهة عدم تاثیر ابعاد زیرا که آنچه
و بدایت و نهایت این ابعاد اگر چه در بروج مختلف اند اما در درجه و اجزای آن
متحد باشند و هریک ازین پنج نوع را که مقارنه و تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله
است نظر و اتصال و مشاکله نظری گویند و بعضی مقارنه را اتصال جرمی خوانند
باقی نظرات را اتصال شعاعی و موضع قران را مطرح شعاع قران و نهایة
ابعاد معتبره را در سایر نظرات مطرح شعاع آن نظر گویند و کوکب تحتانی را
در بعضی امور نافذ و متصل گویند و آن دیگر را منظور الیه و متصل به و قبول‌کننده بر
پس قمر در بعضی احوال از آنها متصل باشد و زحل متصل به و سایر کواکب تحت

بر دو صف توانند بود چنانکه بر خبیر بصیر ظاهر است وصورت انظار بحسب تقسیم
فلک برینگونه است ونظرات قمر را با کواکب مزاجات و ممازجات وامتزاجات
گویند بسبب کثیرت اتصال قمر با دیگر کواکب وآمیزش دادن طبایع ایشان
بیکدیگر وقران نیرین را اجتماع خوانند بجهت آنکه حکما آفتاب
شمس را مذکر گیرند و قمر را مونث واین وضع بمنزلهٔ
ملاقات ایشان بود وشاید که این اصطلاح بنا بر
مناسبت کلام رب العزة باشد که وجمع الشمس والقمر
ومقابلهٔ ایشان را استقبال گویند
بسبب آنکه قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع مبادرت
نماید یعنی پیشتر گردد و هم هذا روز بروز متقارب باشند
پس مستقبل او باشد چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس این
وضع مستدبر او بود و بجهت این مبادرت است که او را
درینحال بدر گویند وبعضی گویند بدر مأخوذ است از بدرهٔ یعنی
بدره که مملو باشد از زر سرخ یا چیزی مملو باشد از دو جهت در بیوفت ممتلی
قمر از نور بر شمس داین بجهت که درینحال استقبال را نیز امتلا گویند وقران
آفتاب را که با یکی از خمسهٔ متحیره احتراق آن کوکب گویند
بسبب تشبیه شمس باتش واختفاء کوکب تحت الشعاع او باحتراق و بیفتد
بیکی ازین کواکب سیاره را یا یکی از عقدتین قمر مجاسد

لم

آن کوکب با آن عقده گویند که بمعنی ملاقه است وبعضی آنرا داخل نظرات دانند
وغیر از مقارنه نظر دیگر را احکامیان با عقدتین اعتبار نکنند چه ایشان را نور وشعاع
نیست واختیار عقدتین قمر در مجاسد دون عقدتین کواکب دیگر بجهت آنست
که این دو عقده بعالم سفلی اقرب است وخسوف وکسوف که دو امر عظیمند درین
عقد حادث میشوند وسفلیین را با آفتاب غیر از احتراق اصلا نظری
دیگر نباشد زیرا که مرکز جرم آفتاب و مرکز تدویر هر یک از سفلیین دائما
مسامت یکدیگرند تقریبا وازین جهت که حرکت وسط ایشان مثل حرکت
وسط شمس گرفته اند تا مسامت مختل نشود پس لاجرم چنین اند هر کوکب در ذروه
وحضیض تدویر خود برسند محترق گردند وچون از ذروه وحضیض متباعد
نمایند هر آینه در یکی از دو طرف آفتاب باشند آنرا طرف صباحی وطرف مسائی
گویند وهرگز از آفتاب زیاده از انچه مقتضی نصف قطر تدویر ایشانست دور نشوند پس
وغایت آن در زهره چهل وهفت درجه است ودر عطارد بیست وهفت درجه
این دو کوکب را با آفتاب الا احتراق دیگر صورت نظر نه بندد چه مقدار نظر سدس
که اقل مقادیر انظار است شصت درجه است وانظر که سفلیین را با آفتاب وعلویین
با سیم اند آن رفته است همین است وایشان را یعنی سفلیین با یکدیگر و
غیر از قران وتسدیس نظری دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز تدویر
این دو کوکب چنانکه گفتیم دائما مقارن یکدیگرند پس هیچ شک نیست که ایشانرا
با یکدیگر قران متصور است وچون اتفاق افتد که هر یک در طرفی از طرفین

آفتاب باشند هرآینه نیز تسدیس ممکن نبود چه غایت بعد ایشان درین حال از
یکدیگر بمقدار مجموع غایات بعد هر یک از آفتاب که آن بمقدار درجات متجاوز نتواند بود
و ظاهر است که مقدار تسدیس شصت درجه بیش نیست لیکن بمقدار نظرات دیگر
رسند چه حد تربیع که اقل مقادیر انظارست بعد از تسدیس نود درجه است اما تناظر
که آنرا اتصال و مشاکله محلی گویند بر دو نوع است یکی تناظر یومی
و آنرا تناظر مطلق زمانی و اتفاق طریقت نیز گویند و آن بودن دو کوکب
زیاست در دو طرف اول سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر
وجهی که دو بعد موضع هر یک از ایشان یعنی ازین دو کوکب از انجا یعنی
از سرطان متساوی باشد و لا محاله این بعد در یک کوکب بر توالی بروج
باشد و در دیگری بر خلاف توالی مثلا چون کوکبی در ده درجه ثور بود و دیگری
در بیست درجه اسد هرآینه میانه ایشان تناظر بود چه بعد هر یک از اول
سرطان یکبرج و بیست درجه است اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و
این نوع را اتفاق طریق بسبب آن گویند که دو جزء از منطقة البروج که متساوی
البعد بود از نقطه انقلاب چنانکه سبق ذکر یافت در باب ششم یک
مدار رسم کنند پس هر دو در طی یک طریق متفق باشند و یومی و زمانی بسبب
آنکه زمان نهار یک جزو و هم چنین نیز زمان لیل او با زمان نهار و زمان نهار او با
زمان لیل آن جزو دیگر مساوی بود چه هر دو بر یک مدار اند و تناظر مطلعی
یعنی نوع دوم ازین دو نوع تناظر تناظر مطلعی و آنرا اتفاق قوت نیز خوانند

وآن بو

وآن بودن کوکبست از دو طرف اول حمل یعنی نقطه الاعتدال ربیعی
بر وجهی که بعد موضع ایشان از انجا متساوی باشد و این بعد نیز
در یک کوکب بر توالی و در دیگری بر خلاف توالی بود مثلا چون کوکبی در پنج
درجه دلو بود و دیگری در بیست و پنج درجه ثور هرآینه میان ایشان این تناظر واقع
شود چه بعد هر یک از راس حمل یکبرج و بیست و پنج درجه بود و اول بر توالی و
ثانی بر خلاف توالی و این نوع را مطلعی بسبب آن گویند که چون معدل
النهار و منطقة البروج دو دایره متقاطعند هرآینه قسی منطقة البروج
که بحرکت معدل متحرک باشند متفاوت المدة طلوع کنند و لا محاله
آن مدت قوسی بود از معدل النهار که با آن قوس از منطقه طالع شود و
آنرا مطالع آن قوس منطقه خوانند و در کتب هیات مبین شده است
که مطالع دو برج یا دو جزء متساوی البعد از اول حمل که تناظر در آن
متحقق شود متساوی بود و اتفاق قوة آن بسبب آن گویند که مطالع هر یک
از دو جزء مذکور چنانکه گفتیم مساوی مطالع آن دیگرست پس قوت یکی مثل
قوة آن دیگری باشد در طلوع و غروب چه حرکت بمقدار قوة است و چون
در حرکت مساوات بود در قوة نیز مساوات باشد و چون کوکب متوجه نظر
یا تناظر کوکب یا متوجه مجاسدی یکی از عقدتین قمر شود پیش
از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسدا و حرکت بلک کوکب
از آن دو کوکب بتقریب یعنی اتصال با کوکب قریب می باشد اهد

العقدتين متغير شود بانکه بعد از استقامت یا رجعت یا سرعت یا بطو راجع یا
مستقیم یا بطی یا سریع شود بسبب انکه ازین عوارض آن نظر یا تناظر
یا جی سا باطل شود و آنرا ابطال یا انتکاث کویند وانجمعی میانه قمر و سایر
سیارات صورت نبندد و هم چنین میانه شمس و هر یک از متحیره چنانکه
بر عالم علم هیات مخفی نیست و انتکاث در لغت بمعنی شکستن و تاب
از ریسمان باز دادنست و وجه نسبت ظاهر است و اهل احکام انتکاث را
دلیل عهد شکستن و پشیمانی از کارها و ناامیدی دانند اما تحویل که آنرا
حلول نیز کویند عبارت از انتقال نقطه است از آخر برجی باول
برج بعد از ان و اکر انتقال آن نقطه از اول برج باخر برج مقدم
باشد آنرا عکس کویند یعنی عکس تحویل و مراد از نقطه مراکز کواکب و
عقدتین قمر و نقطه اوج هر یک از سیارات و جوزهرات خمسه متحیره است
لیکن ثبت تحویل اوج و جوزهرات خمسه متحیره در تقویم مشهور نیست و
بعضی نقل کردن کوکب را از موضعی بموضع دیکر مطلق نیز تحویل کویند
و تحویل قمر را از برجی ببرجی اصطلاحا انتقال کویند و در تقویم
نظرات آفتاب و خمسه متحیره و تناظرات و انتکاث و محاسه
و تحویل و عکس ایشان که لازم رجوعست و عکس راس قمر را که عکس ذنب
او را است آن تقویم معلومست در صفحه یمنی بر حاشیه یعنی در جدول
اتصالات کلیه ثبت کنند و شب و روز و ساعات کذشته از

آن شب

آن شب و روز را این اوضاع و احوال در آن واقع شود تعیین کنند
و علامات اینها که مذکور شد اینست ه علامت مقارنه
س علامت تسدیس ع علامت تربیع ث علامت تثلیث
و آنرا هر کز نقطه ننهند چه قرینه بران دالست ا علامت مقابله و
استقبال و بجهة تمیز حرف ل را بلام مقابله الحاق کنند و هم چنین نویسند
لمع علامت اجتماع از عین تربیع بمناسبه تمیز است ن علامت
احتراق جا علامت محاسه تل علامت تحویل ا علامت ظی علامت تناظر
لیل و تمیز او از علامت استقبال بغیر این میسرست م علامت یوم و
انتکاث و عکس را مصرح نویسند و کاه باشد که علامت
نویسند و آنرا همیشه منقوط ب زنند و هم چنین کاه باشد که علامت
محاسه را با راس معس و با ذنب معذ نویسند و درین زمان این بیشتر
متعارف و مصطلح است و چون تناظر مطلعی باشد بجهة تمیز بالای
علامات تناظر حرف ع نویسند اکر یومی باشد حرف میم نویسند
و اکر ثبت یکی ازین دو حرف التزام کنند هم مقصود حاصل شود بعضی
علامت تناظر زمانی را همان یومی شمرده ظ نویسند و علامت تناظر
مطلعی ظم و هو نظرات و تناظرات اول علامت نظر یا تناظر
ثبت کنند پس علامت یک کوکب متصل بتناظر یا نظر که فلک تحت او
فلک آن کوکب دیکر باشد ثبت کنند پس علامت آن کوکب دیکر که منفصل است

پس علامت روز را اگر اتصال در روز باشد یا شب اگر اتصال در شب
باشد پس علامت یکی از این ایام اسابیع ملحق بعلامت روز
یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اول روز
یا اول شب ک درلفظ روز یا شب اتصال واقع شده باشد واین همه
مربوط باشد درمی ذی رقم از روز ثبت شود اگر مسافت صالح کجا باشد
والا نزدیک بآن و در احوال اقات خمسه متحیره علامت شمس نویسند
چه علامت احتراق مشروط باینکه قران کوکب با شمس است و رقم احتراق
متصل بعلامت کوکب محترق نویسند و مجاسدت اول رقم مجاسدت
نویسند بعد از آن رقم کوکب مجاسدت بعد از آن رقم عقدة
راس یا ذنب واگر علامت مجاسدت معس یا معب باشد اول
رقم کوکب نویسند پس رقم مجاسدت یعنی معس یا معب و علامت روز
یا شب واسابیع وساعات ودقایق بطریق مذکور ثبت نمایند
بعد ترتیب در نظرات و تناظرات مذکور شد ثبت نمایند و در انصرافات
بعد از کتابت لفظ انصراف یا علامت آن هر کدام اختیار کنند
باشند علامت نظر انصراف نظر باشد یا تناظر اگر تناظر باشد یا مجاسدت
اگر مجاسدت باشد نویسند پس علامت کوکب منصرف از او و کوکب که در
اتصال است آن انصراف واقع باشد پس علامت آن کوکب دیگر با علامت
یکی از عقد تین قمر اگر انصراف در مجاسدت داشته باشد و آن قیاس در نظرات

وچون مذکور شد و در انصرافات ساعت و دقیقه نویسند الا نادرا زیرا که دریافتن
وقت آن متعسر است خصوصا در علویان و در تحویلات علامت تحویل ثبت
کنند پس علامت کوکب تحویل پس علامت برج محول الیه چه برج محول منه
ظاهر شده معلوم میشود پس علامت روز یا شب واسابیع وساعات ودقایق
آن بقیاس نظرات ومراد بعضی تحویل شمس سال بهر برج بجهت یالونی دیگر برده
سواد نویسند چه اهتمام بشان آن بیشترست و بدین قیاس غیر بدیشان
تحویل عکس ثبت کنند چنانکه اول لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب بار اول
پس علامت برج معکوس الیه و بعضی چون خواهند که عکس ثبت کنند بعد
از علامت کوکب بار اول لفظ الی نویسند ظاهرا سبب آن باشد که لفظ
عکس در معنی رجوع در عرف گاه بالی متعدی میشود و بر جنس نفس ظاهرست که ایراد آن
بی فایده و اگر نظر یا تناظر یا غیر آن از تحویلات و مجاسدات وانچه بعد
ازین خواهد آمد از رسیدن کوکب بمواضع معینه در نیم روز یا در نیم شب
واقع باشد بجهت تحقیق کتبت بجای علامات ساعات ودقایق
رقم ن که علامت نصف است نویسند و در تقویم قمر ساعات و دقایق آن
که مذکور شد متروک باشد و تناظر سفلی نیز درین زمان بعضی الا در تقویم تام نویسند

باب هشتم در معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات

وحضیضات ایشان بر ادلهٔ مستقیمه مخفی نماند که اهل احکام نجوم بالهام
و کهانت و تجربه و قیاس از حلول کواکب در هر یک از بروج و اجزای آن

ادراک تاثیرات سعد و نحس کرده اند و آنرا اعتبارات نموده یکی از انجمله
اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانکه هر کوکبی را در برجی و درجهٔ نوع قوتی
یافته اند و آنرا شرف آن کوکب نامیده اند یا ضعفی و آنرا هبوط آن کوکب
گفته اند پس مصنف بصدد بیان موضع شرف و هبوط هر یک در آمده گفته
که شرف آفتاب در نوزدهم درجهٔ حمل است و شرف قمر در
سیم درجهٔ ثور و شرف زحل در بیست و یکم درجهٔ میزان
و شرف مشتری در پانزدهم درجهٔ سرطان و شرف مریخ
در بیست و هشتم درجهٔ جدی و شرف زهره در بیست
و هفتم درجهٔ حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجهٔ سنبله
و در بعد تابی قمر نیز اعتبار شرف کرده اند و شرف راس در سیم درجهٔ
جوزا است و شرف ذنب در سیم درجهٔ قوس و چنانکه اهل تجربه
تتبع و استقراء کلام عرب کرده اند و در تنازعهای انحاء بجهت ضبط قواعد صرف
و نحو و دلائل استحسانی ایراد نموده اند همچنین اهل احکام بعد از تجربه و
و قیاس دلائل و نکات مستحسنه بجهت این معززات در مداخل خود مذکور
ساخته اند و اعتبار از آن فرموده طالع عالم کنند و گویند سرطان طالع
عالم است و چون اوتاد آن زایچه در طالع و رابع و سابع و عاشر است هر آینه
بروج منقلبه اند سزاوار آنست که شرف شمس و کواکب علویه که باطل
سائر سیارگانند درین بروج باشد معاودت آن انقلاب کنند

مز

مشتری که کوکب حیات و بقاست لایق آنست که در سرطان باشد
که وتد عالم است چه طالع متعلق بحیات و نفس است و شرف آفتاب که
پادشاه کواکب است مناسب آنست که در حمل باشد که بیت عاشر است
چه عاشر اعلای بیوت است و متعلق بحکومت و دولت و شرف
زحل که کوکب دهقنت و فلاحت موافق آنست که در میزان باشد که
بیت رابع است چه رابع خانهٔ ضیاع و عقارات و شرف مریخ که کوکب مخالفت
و عداوت قیاس آنست که در جدی باشد که بیت سابع است چه بیت سابع
خانهٔ اضداد و خصومت است و شرف قمر که خلیفه و معین آفتاب است
اصل آنست که در جوار شرف او باشد پس ثور که مجاور حمل است شرف
قمر شد و چون زهره سعد است و کوکب نظافت و ظرافت و بیت نهم
متعلق بدیانت و تقوی و طهارت باید که خانه نهم که برج حوت است شرف
او باشد و شرف عطارد که کوکب عقل و علم و کیاست است سزاوار آنست
که در سنبله باشد که برج انسی و بیت ثالث است چه بیت ثالث متعلق است
بعلم و ادب و تعلیم و تعلم و چون موضع شرف هر یکی ازین کواکب ناظر
است بطالع و عقدتین قمر از کواکب نیستند اولی اینست که شرف ایشان
در موضعی باشد که در طالع ساقط است و بیوت ساقطه دوم و ششم
و هشتم و دوازدهم است پس اینها بیت دوازدهم را بجهت شرف
راس اختیار کرده اند که جوزا است بسبب مجاورت او بثور که شرف

قوت و چون ذنب در مقابل راس است پس باید که شرف او نیز
مقابل شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزا است و از بیوت
ساقطه شرف او باشد و موقوف طالع و سیر بیوت و منسوبات هر یک
بعد از این بتفصیل معلوم کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و اهل این فن گویند که بودن کوکب
در برج شرف مثل شخصی باشد که در مملکت خود با حکومت و سلطنت و موضع
هبوط هر یک از اینها یعنی از این کواکب و درجه مقابل اشرف ایشان
باشد یعنی در برج هفتم بعالم درجه که مخفی نماند درجه درجه مقابل در فلک
ضد یکدیگرند و هم چنین دو برج چه اگر یکی از آن فوق الارض بود دیگری
تحت الارض باشد و اگر یکی طالع باشد آن دیگری غارب و اگر یکی
در سمت الراس باشد آن دیگر در سمت القدم و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع
آن دیگری هابط باشد در انحطاط پس ضد یکدیگر باشند و چون هبوط
در اینجا ضد شرف است باید که در موضعی باشد که مقابل موضع شرف
بنا بر هذا هبوط شمس در نوزدهم درجه میزان است و هبوط قمر در سیم
درجه عقرب چه هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل و هبوط مشتری
در پانزدهم درجه جدی و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه سرطان و هبوط
زهره در بیست و هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت
و هبوط راس در سیم درجه قوس و هبوط ذنب در سیم درجه جوزا است
و منجمان هند در اعتبار درجات خلاف جمهور کرده اند بنوعی که سید الفضلاء املح العلماء

بعض

غیاث منصور را در مراقع النجوم ایراد فرموده مانده و میانه جمهور نیز خلاف در آنکه
اطلاق شرف و هبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اول برج تا درجه شرف
اینست که مصنف بعد و بیان در آن خواهد آمد که برج شرف همه شرف باشد
و از آن هبوط نیز هبوط الا آنکه آن درجه اقوی بود پس چون کوکب در برج
شرف یا هبوط تحویل کند ابتدای قوت هر بود و روز بروز مترایید شود تا آن
درجه و آنجا در کمال قوت بود و بعد از آن شروع در تناقص کنند تا که در حین حلول
برج دیگر منتفی شود و بعضی برین رفته اند که هر کوکبی را بعد از درجه شرف حدت
شرف آنجا منقطع میشود و آن حد آفتاب را تا بیست و نهم درجه حمل است و ماه را
تا بیست و سیم ثور و مشتری را تا بیست و ششم سرطان و مریخ را تا آخر جدی و زهره را
تا دوازدهم حمل و عطارد را تا بیست و یکم سنبله و در تخصیص درجات این طایفه
دلیل بسیار گفته اند و اکثری از آن ظرافات نیک در خاطر قرار نمی یابد حقیقت
آنست که درین اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان متتبع تجربه سلف
کرده اند و متعرض بدلیل نشوند کما قال امام اهل الصناعة ابو الحسن کوشیار الجیلی فی
مجمل الاصول و من المتفردین فی العلم ان هذا ای احکام من تاتی علی جزئیاته ابحاث
سبیل النظر و الجدل و یظن انه برهان الجملة بطریقة البرهان فلذی ینبغی ان یعتقد
فی هذا العلم انه یدرک بالتجربة و القیاس اما اوجات کواکب چون مصنف از تحقیق
مواضع شرف و هبوط کواکب فارغ شد شروع نمود در تحقیق مواضع اوجات
و حضیضات ایشان بدانکه اوج در لغت معرب اوک است و آن کلمه ایست

هندسی یعنی علو چه ابعد نقطه ایست از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم اما
حضیض کلمه ایست عربی الاصل بمعنی پستی چه اقرب نقطه ایست از محیط خارج مرکز
بمرکز عالم و بلغه یونانی اوج را افجیون و حضیض را افریجیون و جمیع حقیقه اوجات
کواکب را در ضمن بیان هیات افلاک جزئیه ایشان مبین ساخته ایم اینجا
حاجت بتکرار نیست پس گوییم تقویم اوج که انرا بمجاز نیز اوج گویند قوسی است
از منطقه البروج میان اول حمل و موضع اوج بر توالی و مراد بمواضع اوج طرف
خطی بود که از مرکز عالم خارج شود بنقطه اوج گذشته بفلک الافلاک منتهی شود اگر نقطه
اوج در سطح منطقه البروج باشد چنانکه در شمس والا نقطه تقاطع دایره عرضیه
است که بطرف خط مذکور گذرد با منطقه البروج آن تقاطع که اقرب باشد بطرف
خط مذکور چنانکه در سایر کواکب است و چون ممثلات سوای ممثل قمر بقدر
حرکت ثوابت متحرک کنند هر آینه اوجات این کواکب که نقاط مخصوصه اند از ممثلات
نیز با آن حرکت متحرک باشند و ازین جهت است که مصنف در تحقیق مواضع اوجات
رعایت تاریخ کرده میفرماید که در سال اربعمائه ملکشاهیه بمحاسبه زیج
جدید خاقانی موضع اوج آفتاب یعنی انتهای قوس مذکور در دوم درجه
سرطان بوده و مواضع اوج زحل در سیزدهم درجه قوس و موضع اوج
مشتری در دوم درجه میزان و موضع اوج مریخ در نوزدهم درجه
اسد و موضع اوج زهره در بیست و دوم درجه جوزا و موضع اوج
عطارد یعنی اوج مدیر او نه اوج اوج در پنجم درجه عقرب و موضع حضیض هر کدام

دا

وانضعه مقابل موضع اوج ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه
اوج و حضیض دو نقطه متقابلند از فلک البروج سوای اوج و حضیض عطارد که با
یکدیگر متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارتست از اقرب ابعاد مرکز مدیر اوست
بمرکز عالم بر دو نقطه تثلیث اوج مدیرست چنانکه اهل هیات باستقرا معلوم
کرده اند پس عطارد را سه حضیض باشد یکی حضیض مدیری که مقابل اوج مدیرست
و دوم حضیض حقیقی که بر دو نقطه تثلیث اوست و در اول سال پانصد و هژده
ملکشاهی که زمان تحریر این شرحست بمحاسبه زیج جدید الغ بیگ اوج آفتاب در
چهارده درجه و چهل دقیقه و پنج ثانیه سرطان بود و اوج زحل در نوزده درجه
و یازده دقیقه و سی و هشت ثانیه قوس و اوج مشتری در یک درجه و چهل و هشت
دقیقه و سی و هشت ثانیه میزانست و اوج عطارد در شش درجه و چهل و پنج
دقیقه و سی و پنج ثانیه عقرب و اوج مریخ در بیست و چهار درجه و دوازده دقیقه
و پنجاه و پنج ثانیه اسد و اوج زهره در بیست و چهار دقیقه و سی و دو ثانیه
جوزا و اوج عطارد در شش درجه و چهل و چهار دقیقه و سی و پنج ثانیه عقرب
و مخفی نماند که از آنچه مصنف از زیج خاقانی نقل کرده تا ما از زیج جدید استخراج کردیم
با آنکه حرکت بین الزمانین منظور داریم تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقیقة الحال
وهو خیر الواقفین و اسرع الکاسبین و اگر کسی اراده کند که در سالهای بعد ازین
مواضع اوجات بداند بعد هر سالی که ازین تاریخ گذشته باشد پنجاه و دو ثانیه بر موضع
اوج هر کوکب افزاید مطلوب حاصل آید و از مواضع اوجات موضع رأس هر یک از

از خمسه متحیره استنباط توان نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج و
بیست و دو درجه از اوج مشتری و سه برج و چهار درجه از اوج مریخ و سه برج
از اوج زهره نقصان کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند باقی با حاصل
موضع راس هریک ازین کواکب شرف و هبوط آفتاب و خمسه متحیره ودر تقویم
منخیره و دانستن اینکه وقت وصول هریک باول درجه شرف در صفحه میان
در میان اتصالات کلیه نویسند چنانکه اول علامت شرف یا هبوط نویسند
پس علامت کوکب یا راس ملحق بعلامت شرف یا هبوط پس علامت
روز یا شب در آن شرف و هبوط واقع شده باشد پس اسابیع
و ساعات و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند و هم چنین رسیدن
کواکب مذکوره یعنی آفتاب و متحیره بذروات و حضیضات ایشان
بمثل این طریقه که مذکور شد در میان اتصالات کلیه ثبت کنند
بر طبایع سلیمه مخفی نماند که اکثری از منجمان مشهور را در این موضع غلطی
واقع است پس فاحش و بیان آن چنان است که اهل رصد در شمس و علویین
نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیده اند و از آن در زیجات ثبت که بنا بر سهولت در
عمل ظاهر شود و بیان آن اینجا لایق نیست و این مجملت از بی بضاعتی چون
بی تحقیق این امر زده اند وقت رسیدن این کواکب با آن نقطه بعقیده
آنکه اوجست استخراج کرده در تقویم ثبت میکنند و حال آنکه کوکب هنوز باوج
حقیقی واصل نشده چه اوج حقیقی در شمس متاخرست از آن نقطه بدو درجه تقریبا

هو زحل

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروة

هو زحل بهفت درجه و در مشتری بدوازده درجه و آنچه در اوج گفتیم در حضیض نیز
بعینه وارد است کما لایخفی علی اولوا الالباب ظاهرست که اثر اوج و حضیض حقیقی
مترتبست نه بر اوج و حضیض اعتباری و علامت شرف کوکب در تقویم
ف باشد و از هبوط ط و از رسیدن کوکب باوج ح و از
رسیدن او بحضیض ض و در اکثری از تقاویم علامت شرف بسبب
آنکه مشتبه باحتراق نشود و هم چنین هبوط را بتبعیت شرف بحمره
یا لون دیگر نویسند جز سواد و فرق در هر اجتماع و استقبال در اوج
باشد و در هر تربیعی که او را با آفتاب باشد در حضیض اصحاب
فهم و فطرت پوشیده نماند که صانع این مصنوعات عالیه بحکمت ازلیه چنان ساخته است
که خط وسط شمس دائما یا مقارن مرکز تدویر قمر و نقطه اوج اوست یا متوسط
میانه ایشان و بیانش آنست که جمیع این هرسه با یکدیگر در نقطه از فلک البروج
مثلا اول حمل مجتمع شوند هر شبانروز مرکز تدویر قمر بحرکت حامل متحرکست بیست
و چهار درجه و بیست و دو دقیقه بتوالی از آن نقطه حرکت کند و اوج بحرکت
حمل و جوزهر بمقدار یازده درجه و دوازده دقیقه بخلاف توالی از آن نقطه
مزایلت نماید و چنین این هرسه فلک طرف حامل اند بمقدار مذکور حرکت مرکز
تدویر را لازم کنند پس بعد مرکز تدویر و خط وسط شمسی سیزده درجه و ده دقیقه
ماند و چون خط وسط شمسی پنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت لامحاله بعینه

مقدار مرکز تدویر نزدیکتر و از اوج دورتر شود و مابین او و هر یک از اوج
و مرکز تدویر دوازده درجه و یازده دقیقه شود و ازین جهت که حرکت
حامل را بوده ضعف خوانند یعنی بعد مرکز تدویر را از خط وسط شمس چون
مضاعف کنند بعد مرکز تدویر از اوج حاصل آید و از آنچه گفتیم لازم می آید که مرکز
تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال وسطی در اوج باشد و در تربیعی که او را با خط
وسط شمس افتد در حضیض وسطی که ماه با آفتاب است در باب سیم موضح
همان است پس مرکز تدویر در هر ماهی دو بار باوج و دو بار بحضیض رسد و آنکه
مقصد بجای مرکز تدویر ذکر قمر کرده و از ذکر اجتماع و استقبال مطلق اجتماع
و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی و هم چنین از تربیع مراد او تربیع حقیقی است نه
وسطی ظاهرا که قصد تقریب کرده

باب نهم

در معرفت طالع اجتماع و استقبال و جز ایشان طالع در اصطلاح قوم
جزویست از منطقة البروج که در وقت مفروض بر افق باشد شرقیه
یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن وقت زمان ولادت شخصی بود آنرا
طالع آن شخص گویند و اگر در اول سال شمسی بود آنرا طالع سال گویند و اگر در
وقت دیگر بود آنرا بآن وقت اضافت کنند و آنچه بر افق غربی باشد
هم در آن وقت هم از منطقة البروج آنرا سابع گویند و آنچه از منطقة البروج
در آن وقت بر دایره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض آنرا عاشر
گویند و از طرف تحت الارض رابع و هو خانه که بعد از طالع بود بر توالی

ازا

آنرا ثانی گویند و آنچه بعد از ثانی باشد ثالث و هم چنین تا آخر
که عاشر است متصل بطالع باشد و تفصیل این اجمال بر وجه کمال آنست که اهل نجوم
فلک البروج را بدوازده قسم متساوی تقسیم کنند و آنرا تسویة البیوت خوانند
و این تقسیم بوسیله شش دایره عظیمه باشد یکی از آن جمله افق که بر مبدا
قسم اول و هفتم که طالع و سابع است گذرد و دیگری نصف النهار که بر مبدا
قسم دهم و چهارم که عاشر و رابع است گذرد و قوم را در مبدا این بیوت اربعه
که از این دو دایره بحصول می رسد اصلا خلافی نیست و لهذا معتبر داشتند اینها را علی التعیین
نموده اند در مبادی سایر بیوت خلاف کرده اند آنچه جمهور بر آنند آنست که نصف شرقی
قوس النهار جزو طالع و نصف شرقی قوس اللیل آنرا بسه قسم متساوی
کنند و دوایر میول بمبادی آن اقسام بگذرانند و آنچه مخترع استاد ابو ریحان
که آنرا مرکز محققه خوانند آنست که هر یک از ارباع دایره اول سموت که
واقع میان افق و نصف النهار بسه قسم متساوی کنند و دایره اول
سموت دایره باشد که بسمت الراس و سمت القدم و دو نقطه مشرق و مغرب
گذرد و دوایر عظام بمبادی این اقسام بگذرانند بشرطی که مار باشند بنقطه
شمال و جنوب که دو نقطه تقاطع دایره نصف النهار واقعست و آنچه معتقد حرشی
حاسبست آنست که هر یک از دو قوس افق را که واقع میان جزو طالع و نقطه
جنوب و شمال بسه قسم متساوی کنند و دوایر ارتفاع بمبادی آن اقسام بگذرانند
و این طریق را محققین تزییف کرده اند چه اگر منطقة البروج بسمت الراس گذرد

باین طریقه تسویة البیوت میسر نگردد وانچه مستعمل منجمان است آنست که هریک از دو
قوس را از منطقة البروج که واقع است میان افق ونصف النهار بسه قسم متساوی
کنند وبمبادی آن اقسام دوایر عرضیه بگذرانند وچون منطقة البروج برین
نحو بحسب یکی ازین طریق بدوازده قسم شود هر قسمی را بیتی خوانند وابتدای اقسام را
مراکز بیوت خوانند وابتدا از طالع کنند بر توالی بشمرند وچون عمل درین باب
بکشند ودران دوازده خانه رسم کنند وطریق رسم آن علامات مختلف است
وبالجمله آنرا بر وجهی رسم کنند که متصل باشد یعنی ازین خانها بعضی دیگر
وخانهٔ دوازدهم که آخر بیوت است متصل بخانهٔ اول باشد وعدد
هر خانه درجهٔ اول یکی ازین بیوت دوازده گانه یعنی قوس را از منطقة
البروج که واقع باشد میان اول حمل ومرکز آن خانه بر توالی ثبت کنند ومواضع
کواکب سیاره وعقدتین قمر در هر خانه از آن خانها که افتد نیز ثبت کنند وآنرا
وآنرا یعنی آن شکل را زایجه خوانند که مأخوذ است از زیج معرب زه یا زیجه وآن
خیطی است که بنایان در استوا عمارات بآن رجوع کنند ودر صحاح مذکور است
که اصمعی گفته است که برمن ظاهر نیست که لفظ زیج عربی الاصل است یا معرب وبعضی
گفته اند که زایجه مشتق از زاویه است بقرینه آنکه اکثر استعمال آن در مواضع است اما جزء
اجتماع جزویست از منطقة البروج که دران جزء اجتماع واقع باشد یعنی جزوی
که موضع نیرین دران متحد باشد وجزء استقبال جزویست هم از منطقة البروج
که دران جزء احد النیرین را ثبت نمایند دران جزو دیگری بمقابله معلوم

نحو

شود پس اگر استقبال در روز بود آن جزو یعنی آن جزو استقبال موضع آفتاب
بود بجهة آنکه درین هنگام آن جزو که موضع آفتابست فوق الارض بود واین
جزو فوق الارض را در استقبال اعتبار کنند واگر استقبال در شب بود موضع
جزو استقبال بود چه درین وقت آن جزو که موضع قمر است فوق الارض باشد واگر
اتفاقی افتد که استقبال در احد طرفی حقیقی نهار است وجه درین حال جزو استقبال
موضع آن نیر باشد که بر افق مشرق باشد ودر تقویم تام وشمسی طالع وعاشر
اجتماع واستقبال مقرون باجزاء ایشان در جدول باریک در یمین
جدول اتصالات کلیه بیاورند بآن طریق که اول علامت اجتماع
واستقبال ثبت کنند پس علامت روز یا شب متصل بیکی از ایام اسبوع
پس ایام شهر عربیه هلالیه پس ایام آن شهر وساعات ودقایق گذشته
از اول روز یا اول شب که در آن اجتماع یا استقبال واقع شده باشد پس
طالع اجتماع واستقبال بسه رقم وضع کنند اول رقم برج دوم
درجه سیوم دقیقه وبرین قیاس یعنی برقیاس طالع هریک از عاشر وجزو نیز
بسه رقم ثبت کنند وچون طالع وعاشر ثبت شود هر آینه سابع ورابع نیز
معلوم گردد چه سابع مقابل طالع باشد ورابع مقابل عاشر کما لا یخفی وچون خواهند
که ارقام کتبه هریک از ساعات وطالع وعاشر ثبت کنند اول علامات ایشان
بنویسند وعلامات انها اینست ت ساعات لع طالع شره عاشر ولفظ
جزو را مصرح ملحق بالف ولام ثبت کنند پس حرف ب تبعیض پس رقم برج

که متبعض است پس رقم درجه و دقیقه که بعض است و گاه باشد که بجهة تساهل
وتخفیف کتاب علامت روز یا شب و ساعات و دقایق و
اجتماع و استقبال درین جدول نیاورند چه آن از صفحهٔ یسری
معلوم میشود زیرا که مقابله و مفارقهٔ شمس در صفحهٔ یسری بازاء هر روز و اوقات
عبارت از اجتماع و استقبال است کما یجی و بعض منجمان در تقاویم نامه چون خواهند
که زیاده دقتی نمایند جهة هر اجتماعی و استقبالی علیحده زایجه وضع کنند
یکی در اول صفحهٔ یمنی و دیگری در اول صفحهٔ یسری و گاه باشد که هر دو را در
اول صفحهٔ یسری وضع کنند و چون نصف ظاهر و نصف خفی منطقة البروج بدایرهٔ
نصف النهار در اغلب اوقات بدو قسم مختلف منقسم میشود لازم گاه
بود که برجی که بحسب عدد عاشر برج طالع بود بحسب واقع عاشر
نباشد یعنی اکثر بر دایرهٔ نصف النهار نباشد بلکه در طرف شرقی دایرهٔ
نصف النهار بود و درینحال در اکثر معموره برج نهم طالع عاشر بود یا در طرف
غربی بود و درینحال در اکثر مسکون برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا اذا
بلغ ماخوذ هراة حیث من الالات والبلیات هر گاه طالع بیست و
پنج درجه دلو باشد عاشر بحسب عدد برج عقرب بود اما
بحسب عمل نه درجه قوس آید که برج یازدهم است چه در فوق آن
دایرهٔ نصف النهار است و برج عقرب در طرف غربی او و این هنگام بسبب این
اختلاف در بیت و نجم زایجه چنین نویسند من ط یعنی عاشر

که برج

که برج عقرب است بحسب عدد و از برج قوس نهم درجه است بحسب عمل
وایضا در بلدهٔ فاخرهٔ هرات هم گاه سه درجه ثور باشد طالع عاشر بحسب عدد دلو بود
لا بحسب عمل بیست درجه جدی افتد که برج نهم است چه در فوق آن بر دایرهٔ
نصف النهار است و برج دلو در طرف شرقی و درین هنگام چنین نویسند من
ط د یعنی عاشر برج دلو است بحسب عدد و از برج جدی بیست درجه است بحسب
عمل و رابع که مقابل عاشر است نیز باین نوع مختلف شود و قس علی هذا این اختلاف
که قسم در خانهای دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع میشود و چون
شود و چنین در تسویة البیوت منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم میشود
هر آینه گاه باشد که مرکز دوم بیتی در برج سیم آن بیت واقع شود یا مرکز دو
بیت در یک برج افتد و باین سبب بعضی با اکثری از بیوت بحسب عدد و عمل بر قیاس
عاشر مختلف شود مثلا چون همان بیت و پنج درجه دلو که در مثال آورده
در بلدهٔ مذکوره طالع باشد بیت حادی عشر که بحسب عدد قوس است بحسب عمل
سه درجه جدی واقع شود پس آنرا درین هنگام چنین باید نوشت ج
من ط ه و بیت ثانی که بحسب عدد حوت است بحسب عمل اول درجه حمل
افتد پس آنرا درینحال چنین باید نوشت با م ط ا و بیت ثالث که
بحسب عدد حمل است بحسب عمل پنج درجه ثور افتد پس آنرا چنین باید نوشت ه
من ا ه و بیوت نظایر اینها که خامس و ثامن و تاسع است نیز برین قیاس بود و چون
نقطهٔ طالع مبدأ تقسیم بیوت در او اختلاف نباشد و هم در سابع چون مقابل

[illegible]

اوست

باب دهم در معرفت نطاقات کواکب سیاره و ظهور و خفای خمسهٔ متحیره و رؤیت اهله

اولا باید دانست که در تحت خارج مرکز دایره موهومه است که مرکز آفتاب بر آن حرکت میکند و منطقه خارج مرکز خوانند و همچنین در تحت حامل هر کوکب دایره است که مرکز تدویر بر آن متحرک است منطقه حامل آن کوکب گویند و در تحت تدویر نیز دایره موهومه است که مرکز کوکب بحرکت تدویر بر آن حرکت کند منطقه تدویر آن کوکب گویند و اجل این صناعت منطقه خارج مرکز آفتاب را و هم چنین منطقه حوامل سایر کواکب و منطقه تدویر آنها را بچهار قسم کرده اند بر وجهی که دو قسم فوقانی که متصل اند بذروه اعظمست از حیث قسم تحتانی که هم متصل اند بحضیض و آن اقسام را نطاقات خوانند اینست معنی قول مصنف که هر یک از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج ایشان یعنی فلک خارج مرکز هر یک چهار نطاقست که آن نطاقات را اوجی گویند و هر یک از خمسهٔ متحیره و قمر را در ذی تدویر ند در فلک ایشان چهار نطاق دیگر هست و آن نطاقات تدویری گویند و نطاق و منطقه بیک معنی آمده و بعضی گویند که منطقه اخص است از نطاق چه نطاق در لغت هر چیزی را گویند که بر میان بسته شود و میان بند متعارف را گویند و علی التقدیرین اطلاق نطاق برین اقسام از قبیل اطلاق کل است بر جزء و بعد هذا مخفی نماند که بعضی در تقسیم نطاقات اختلاف ابتدا را اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف مبداء را و مبداء آن ابتدا گویند که مبداء انطاق اول در هر دو فلک دورترین نقطه بود از منطقه ایشان

نسبت

نسبت بمرکز عالم و مبداء انطاق سیم نزدیکترین نقطه هم از منطقه ایشان بنسبت بمرکز عالم و معتبران میسر که مبداء انطاق اول در هر حامل فلک انجا بود که حرکت هر یک بنسبت بمرکز عالم در کمال بطو بود چنانکه در خارج مرکز مطلق در تدویر قمرست یا در کمال سرعت چنانکه بتدویر خمسهٔ متحیره است و مبداء انطاق سیم انجا که در کمال سرعت بود چنانکه در خارج مرکز مطلق و در تدویر قمرست یا در کمال بطو چنانکه در تدویر خمسهٔ متحیره بحسب هر دو رای مبداء انطاق اول و سیم در خارج مرکز اوج و حضیض او است و در تدویر ذروه و حضیض مرئی بود و کما لا یخفی علی من له ید فی علم الهیئة و مبداء انطاق دوم و چهارم نزد معتبران ابتدا بعد اوسط باشد بحسب مسافه یعنی بعدی که واسطه باشد میان بعد ابعد و بعد اقرب و لهذا در خارج مرکز دو نقطه تقاطع منطقه اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار نصف قطر خارج مرکز و در تدویر دو نقطه تقاطع محیط اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز عالم و نزد معتبران میسر ابعاد اوسط باشد بحسب سیر یعنی موضعی که انجا حرکت نه سریع باشد و نه بطی و آن در تدویر دو نقطه تماس منطقه اوست با دو خط که از مرکز عالم بجانب او آید و در خارج مرکز شمس و عطارد دو طرف خطیست که از مرکز عالم عمود شوند بر خط مار باوج و حضیض و در حامل علویه و زهره دو طرف عمودیست که از مرکز حامل بر قطری که بر اوج و حضیض ایشان گذرد و در حامل قمر دو طرف عمودیست که خارج شود بر خط مار باوج و حضیض او از نقطه بر همان خط که بعد او از مرکز عالم در حضیض بمقدار یازده جزویت و ثلث تقریبا باجزای که نصف قطر فلک

عامل او شصت باشد و برهان هندسی بر آنها قامت که اند لیکن ایراد آن اینجا
مناسب نیست و نطاق اول اوجی آن بود که چون آفتاب با مرکز و نطاق اول
تدویر آنکه چون مرکز کوکب در نطاق اول و دوم هابط و در نطاق سیم و چهارم صاعد
و در نطاق چهارم و اول مستقیم بود و در نطاق دوم و سیم منخفض و اهل احکام اینها را
از جمله قوت و ضعف کواکب شمرده اند چنانکه در باب نوزدهم معلوم کرده اند نسخ
وازین دو شکل تصور آنچه مذکور شد توان نمود

ودر تقویم

ودر تقویم تمام نطاقات اوجی و تدویری کواکب را با بعد را ابعاد یا مسیر
کدام اختیار که باشند در صفحه یمنی در سر جدا اول تقویم ایشان ثبت
کنند تا معلوم شود در سر هر ماه از ماههای جلالی مرکز تدویر در کدام نطاق
اوجی و کوکب خود در کدام نطاق تدویر است و علامت اینها یعنی علامت
هر یک از نطاقات اوجی و تدویری اینست قا نطاق اول اوجی
نج نطاق دوم اوجی قو نطاق سیم اوجی ند نطاق چهارم
اوجی فا نطاق اول تدویری قب نطاق دوم تدویری
قو نطاق سیم تدویری ته نطاق چهارم تدویری گاه
باشد که چون کوکب یا مرکز تدویر در یک نصف النهار در آخر نطاقی
باشد و در نصف النهار دیگر بعد از وی بنطاق دیگر رود دو علامت
این نطاق را که باو منتقل شده در ما بین این دو نصف النهار در
اثنای تقویم آن کوکب بیارند تا معلوم شود که مرکز تدویر یا کواکب در
کدام شبانروز با آن نطاق انتقال کرده و چون حرکت افلاک قمر است از
افلاک سایر کواکب کاه باشد که از جهت نطاق قمر دو جدول با یک
در طرفین جدول تقویم او بیارند و در یکی که در طرف یمنی تقویم
اوست عدد نطاق اوجی و در دیگری که در طرف یسار است عدد
نطاق تدویری او ثبت کنند چه اگر در اثنای تقویم او ثبت کنند چنانکه
در سایر کواکب ارقام در آن جدول بسیار مختلط و در هم رفته شود اما

ظهور و خفای خمسهٔ متحیره مراد از ظهور کواکب اول ظهور است که بعد
باشد در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه در تحت شعاع آفتاب مختفی بوده باشد
و مراد از خفای کوکب اول در آمدن اوست در تحت شعاع آفتاب بر وجهی
که اصلا مرئی نشود در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه اول ظاهر
باشد و مختفی نماند و ظهور و خفای کواکب مختلف می‌شود به سبب کثرت
و قلت بعد از زمین و به سبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و به سبب سرعت
و بطء و به سبب کثرت مطالع و مغارب اجزای بروج و قلت آن و اکثر صفا
و کدورت هوا و حدت و کلال بصر اینها در ریج و خلف لیکن آنرا اعتبار
نکنند اما کیفیت ظهور و خفا آنست که هر یک از کواکب
علویه پیش از احتراق چند روز در مغرب مختفی شوند
و بعد از آن چند روز در مشرق ظاهر شوند به سبب آن بود که چون
شمس از مقابله کوکب علوی منصرف شود هر آینه به واسطه سرعت در طلوع بر
کوکب سبقت گیرد و روز بروز متقارب باو شود تا که بعد بینهما به ثبت
درجه آید و کوکب را در این حال متوجه خوانند به سبب آنکه شبانگاه نزدیک
به افق غربی مرئی شود هر چند برآید نزدیکتر شود تا در حوالی افق آفتاب
در تحت شعاع مختفی شود و در این حال او را مغمور تحت الشعاع خوانند تا که
محترق شود و بعد از احتراق چون آفتاب به سرعت از او بگذرد و او در
طلوع سبقت گیرد بر آفتاب اما از غلبه نور خورشید هنوز مرئی نشود تا چون

مقداری

مقداری از یکدیگر دور شوند کوکب صبح در مشرق به نظر آید و آن ظهور او بود
بعد از آن او را مشرقی خوانند تا که بعد میان او و آفتاب شصت درجه شود و
از او بگذرد مشرقی بود و نه مغربه تا که بعد از مقابله باز چه تغریب که تقدمت درجه است
و حالت اول عود کنند و بعضی حد تشریق و تغریب را در علویه نود درجه دانند و
احتراق ایشان بعض کواکب علویه در اواسط ایام استقامت باشد
پیش آنست که منظم فاطر لم یزل به تقدیر ازلی چنان ساخته است که دائما
بعد کواکب علویه از ذروهٔ تدویرشان نسبت باجزای تدویر به قدر مرکز تدویر
است از آفتاب نسبت باجزای فلک البروج و چون چنین بود دائما کوکب
علویه را احتراق در ذروه بود و وسط ایام استقامت است و مقابله آفتاب
در حضیض و وسط ایام رجعت و این هم تقریبی است و لهذا حضیض او اسط کوکب است
و ربط علویه با آفتاب که در باب سیم و عمل شد الیومیت و هر یک از
سفلیین تقریبا در وسط زمان استقامت وقت وصول است
است بر ذروه تدویر و وسط زمان رجعت تقریبا که وقت وصول ایشان
است به حضیض تدویر محترق شوند به بیانی که قبل از این در باب هفتم مذکور
ساختیم و در اغلب اوقات پیش از احتراق وسط استقامت
مشرق مختفی شوند و آنرا خفای صبحی گویند و بعد از آن احتراق
در مغرب ظاهر شوند و آنرا ظهور مسائی گویند و هم چنین در اغلب
اوقات پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی شوند و آنرا

خفای مسائی گویند و بعد از آن احتراق در مشرق ظاهر شوند
که آن را ظهور صباحی گویند و سر این اوضاع آنست که هر یک ازین دو
کوکب در حال ظهور صباحی چون باعلای تدویر خود اشتغال کنند هر آینه روز
بروز بجانب آفتاب میل کنند زیرا که حرکت کوکب درین حال بقدر حرکت اعلای
تدویر بر توالی بر حرکت آفتاب زیاده آید پس در حوالی افق شرقی قرب
بطلوع آفتاب محقق گردد و بعد از آن چون بذروه رسد که وسط ایام
استقامت است محترق شود پس بواسطه استقامت سرعة سیر آفتاب سبقت
گیرد و چون مقداری از آفتاب دور شود شبانگاه در مغرب ظاهر شود و
او را درین حال مغربی خوانند و هر چند بر آید کوکب از آفتاب دورتر شود چنانکه
هر شام او را ارفع از شام پیشتر بینند تا بقدر آنچه مقتضی نصف قطر تدویر او
باشد برسد و آن را رباط اعظم و حد تقریب آن کوکب گویند و چون
از آن بگذرد باسافل تدویر اشتغال کند که بر خلاف توالی متحرکست پس روز
بروز نزدیک بآفتاب شود چنانکه هر شام ارتفاع او کمتر بینند تا در حوالی افق
غربی بتحت شعاع آفتاب در آید در آن حال تا رونق تخفیف رسد که موضع وسط
ایام رجعت است و لا محاله آنجا محترق گردد و بعد از آن بقدر حرکت اسفل تدویر که
خلاف توالیست بطرف صباحی آفتاب میل کند تا چون مقداری از آفتاب
دورتر شود باید که او در افق شرقی ظاهر گردد و او را درین حال مشرقی خوانند
و هر چند بر آید از آفتاب دورتر شود چنانکه هر صبح او را ارفع از صبح پیشتر تا بیند

باز

باز که برباط اعظم و حد تشریق رسد پس باعلای تدویر مشتغل شود و حالت اول معاودت
کند و اهل احکام تشریق کوکب علوی و تغریب کوکب سفلی را از جهة قوای ایشان
دانند اما قید اغلب بجهة آنست که گاه باشد که عطارد بعد از احتراق وسط رجعت
اگر چه او را در مشرق ما بد ظاهر شد نشود و هر چند برباط اعظم رسیده باشد و هم
چنان مختفی نماید تا احتراق دیگر بسبب آنکه در برج کوتاه مطالع بود پس او را قبل از احتراق
وسط استقامت ازان جهة خفا نیز نباشد چه تحقیق خفا بعد از ظهور بود و اتفاق
گاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت اگر چه او را مغرب باید که ظاهر شد که
نشود و هر چند آنجا نیز برباط اعظم رسیده باشد و هم چنان مختفی بماند تا احتراق دیگر
بسبب آنکه در برج کوتاه مغارب افتد و بعد پس او را قبل از احتراق وسط رجعت
در آن جهة خفا نیز نباشد و زهره هم گاه بود که در اقلیم پنجم در عین احتراق
مرئی باشد و آن وقتی بود که در برج حوت راجع باشد و عرض شمالی او بر
اینحال قبل از احتراق وسط رجعت نه مختفی شد باشد در مغرب و بعد از آن
احتراق نه ظاهر در مشرق و ازین بیان ظاهر شد که قید اغلب در ظهور و خفای وسط
استقامت بجهة تخلف احوال زهره و عطارد هر دو در تقویم ظهور و خفای
خمسه متحیره را در میان اتصالات کلی مار آی دو ذو مفروض کردند تا شام
آن کوکب خفا یا ظهور دست دهد ثبت کنند و علامت ظهور ظ
باشد و از خفا خف و علامت مختفی با ظاهر را ملحق بعلامت
ظهور و خفا نویسند و در بعضی تقاویم هر دو سا مفرد نویسند و علامت کوکب مفرد

پس اگر ظهور یا خفا مشرقی باشد بر بالای آن یا در پیش حرف ق
نویسند و اگر مغربی باشد حرف ب نویسند و گاه باشد که بجای مشرق
و مغرب لفظ صباحی و مسائی نویسند و در بعضی تقاویم ظهور و خفای بعضی ثوابت
مشهوره نیز نویسند بجهة آنکه اکثری از طوایف را بظهور و خفای بعضی از ثوابت مشهوره
احتیاجست چه اهل اعداد و طلسمات بعضی از اعمال خود را مشروط بوقت ظهور یا
خفای کوکبی ساخته اند که در خواص موافق آن عمل باشند و کیمیاگران در اعمال
اکسیر بظهور یکی از ثوابت مقید باشند و بعضی از دهاقین و اهل فلاحت نیز در زراعت
و حبوبات و غرس و پیوند اشجار و قطع قضبان و اثمار ملاحظه وقت ظهور و خفای
ثابته نمایند که اعمال مذکوره را در آن وقت انسب و اولی دانند و اطبا نیز در امر
نهی فصد و مسهل و غیر هما باین امور مقید باشند و از ثوابت مشهوره ظهور شعری یمانی
و سهیل را بیشتر ثبت کنند چه بعضی مردم در حال ظهور شعری یمانی ملاحظه نمایند که
قمر در کدام برجست و از آن بر حوادث آینده عالم استدلال کنند و بعضی دیگر اول روزی
که بعد از ظهور شعری واقع شود ملاحظه موضع قمر نمایند و از آن بر حوادث آینده احکام
نویسند و تفصیل آن در رسائل معتبره در علم فلاحت نوشته مذکورست و در بعضی بلاد
بعضی از دهاقین قبل از ظهور شعری به بیست و یک روز یا یک ماه از هر تخمی که اراده زراعت
آن دارند در موضعی بکارند و در وقت ظهور شعری ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد
گویند آن تخم در آن سال نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده شده باشد گویند
نیکو نیاید و بظهور سهیل جمعی بسیار مقیدند چه در بلاد ابتدای زراعت گندم و ابتدای

رخ

و ابتدای قطع فضلات تاک و بعضی از اثمار و امکنه مویز در وقت ظهور سهیل کنند
و نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود از لون او و حرکتی که از شعشعه نور او ظاهر میشود بر
حوادث استدلالات نمایند و بجای ظهور و خفا درین کواکب
طلوع و غروب سقوط نویسند زیرا که ظهور ثوابت در حین طلوع
بود و خفا در حین غروب بخلاف بعضی از سیارات که گاه باشد که این دو امر در ایشان
بعکس یافت شود کما عرفت فیما سبق اما رؤیت هلال بعرف اهل نجوم عبارت
از رؤیت قمر در شب اول ماه و تحقیق ماهیت آن چنانست که قمر جرمیست
کثیف صیقلی پس از آفتاب کسب نور کند و بجهة نور از و منعکس شده
بر سطح ارض افتد و آنرا قمرا گویند و چون اجرام کری الشکلند و چنانچه
در ابعاد و اجرام مبین شد جرم شمس اعظم از جرم قمرست هر آینه نصف
بیشتر از کره قمر مستضی بضیاء آفتاب و نصف کمتر مظلم اصلی خود و فصل
مشترک میان مستنیر و غیر مستنیر از جرم قمر دایره بود چنانکه ابرخس حکیم در
کتاب جرمی النیرین مبرهن ساخته است و آنرا دایره ضیا و ظلام خوانند
و مخروط شعاع بصر در حین مشاهده چون محیط کره قمر شود مماس نصف کمتر
از قمر شود و آنرا نصف مرئی گویند و نصف بیشتر را که مماس نتواند شد
غیر مرئی و فصل مشترک میان مرئی و غیر مرئی از جرم قمر دایره بود و آنرا
دایره رؤیت خوانند و اینها همه در کتاب مناظر اقلیدس برهان معلوم
شده است و این دو دایره بحسب اختلاف ابعاد نیرین بصغر و کبر مختلف شوند

برهان

و در وقت اجتماع قطعهٔ ظلمانی ماه بجانب ارض بود و نورانی بجانب آفتاب
و درین حال دایرتین یا منطبق باشند بایکدیگر یا متوازی تقریبا و چون اجتماع
زایل شود هر آینه هر دو دایره مقاطع یکدیگر شوند و قطعهٔ نورانی بجانب ارض
میل کنند و لحظةً فلحظةً مرآید شود تا بحدی که از انجانب ماه که محاذی آفتابست
نمایان شود و آن هلال باشد و اهل این فن وقت سیرین قمر را بجهت
رؤیت هلال موقوف بر دو شرط دانند که یافت شود در دو بعد که یکی را بعد معدل
گویند و حکم بلندی و پستی هلال و کثرت و قلت مکث او فوق الارض از ان کنند
و دیگری را بعد سوا و روشنی و تاریکی هلال را از آن قیاس کنند لیکن درین دو شرط
خلاف کرده اند آنچه متعارف و مشهور است اینست که محققین میفرمایند که بتجربه
و امتحان چنان معلوم کرده اند که چون بعد از غروب آفتاب قمر
فوق الارض باشد بقدر ثلثان ساعتی که مقدار ده درجه معدل
النهار است آنرا بعد معدل گویند یعنی مقدار مکث قمر را بعد از اجتماع در فوق
الارض اعم از انکه ده درجه باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند بکسر دال
چه بعد مذکور بحسب اجزای معدل النهار است یا بفتح دال بسبب انکه بعد مذکور
بزیادت یا نقصان تعدیل الغروب معدل میشود چنانکه بر اهل عمل مخفی نیست و ایضا
چون در وقت غروب آفتاب بعد میان هر دو تقویم هر دو نیر
که اعظم انوار بعد سوا گویند ما بین ده درجه و دوازده باشد
یا بیشتر هلال مرئی شود بادیک پس اگر احد البعدین فقط با هر یک از ده

درجه کمتر باشد حکم برؤیت هلال نتوان کرد لیکن استادان گفته اند که اگر مقدار
یکی کمتر از نصف درجه باشد ممکن بود هلال دیده شود خصوصا که عرض قمر
الوقت شمالی باشد الا اگر بعد معدل میان دوازده درجه و چهارده درجه باشد
هلال معدل ببینند و اگر از آن بگذرد بلند و ظاهر نماید و بعد بین التقویمین را بعد
سوا بجهت آن گویند که بحسب اجزای منطقة البروج که آنرا مستوی گرفته اند و
اجزای معدل النهار را باین نسبت کرده اند کیف ما اتفق و بدانکه رؤیت هلال
باختلاف آفاق مختلف میشود چه هر مسکن که مدار قمر در آن مسکن اقرب باشد
رؤیت هلال انجا اسرعست و در تقویم ببیش ادا و دافی دوازده کامه جدولی
بیارند و در انجا بعد معدل و بعد سوا از اول هر ماهی استخراج کرده
در تحت اسم آن ماه که در آن جدول نوشته باشند ثبت کنند و هم از
اول ماه وقت غروب آفتاب باشد که قریب برؤیت هلال بود بلد رقم
بکی درجه دوم دقیقه و کیفیت هلال از روشنی و تاریکی و دقت
و هذا اعتدال مستفاد است از بعد معدل و بعد سوا در ان جدول بیاورند
و در بعضی تقاویم اینها را در تحت صفحهٔ یمنی بجهت هر ماهی که در آن صفحه نوشته باشند
نویسند و گاه باشد که عرض قمر در آن وقت نیز در وقت غروب قریب برؤیت
هلال ثبت کنند و در آن جدول که قبل از اوراق دوازده گانه نوشته باشند
یا در تحت صفحهٔ یمنی و غرض از ثبت عرض قمر آنست که در بعضی اوقات نه دائما
چنان که بعضی گمان برده اند چون عرض قمر شمالی بود در شمال مغرب آفتاب بلا [illegible]

وچون جنوبی بود و در جنوب آن وچون این امر معلوم کرد و ادراک هلال بر
مستهل آسان و آسهل بود و مخفی نماند که آنچه معروف و موده که تعیین و عرض قمر را در اول
هر ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند رسم تعجیب واینچه درین زمان مشهور
و معروف است آنست که در غروب روز بیست و نهم اینها استخراج کرده در جدول غرت
نمایند پس اگر قمر بحد رویت رسیده باشد کیفیت هلال را از روشن و باریک
وغیرهما ایراد نمایند و آن شب را غره ماه دانند و اگر بحد رویت نرسیده باشد لا یری نویسند
و آن شب را سلخ دانند و بباید دانست که آنچه درین زمان در صفحه یمین تقاویم با همه
ثبت می نمایند اینست که درین ابواب مذکور شد چه درین عصر از بلاد التفاقه
اجل و ازکار بعلم ریاضی منجمان تا اهل بلاد بر تدقیق و تتبع سال بر تحقیق ترجیح
داده مرتکب استخراج تقویم تام کمتر میشوند و با مستعملات صفحه یمین یکماهه ساله از سال
پانصد و نوزده جلالی با فق قهجابه حفظها الله تع عن الآفات والبلیات الی الابد
استخراج که بعضی از زوایده بعد از این معلوم خواهد شد باین کتاب نقل کردیم
تا اگر کسی را ذوق مطالعه بعد مباحثه این کتاب شود و بجهت مثال احتیاج بتقویم تام
نباشد و بالله التوفیق علیه التکلان فی جمیع الاوان

باب یازدهم

در معرفت انتقال قمر و ممازجات و خلاف اوج مصنف
از بیان معرفت صفحه یمین فارغ شد شروع نمود در بیان مستعملات صفحه
یساری پس میفرماید در صفحه یسری و جدول ایام اسابیع
و ایام عربیه اهلالی اعاده کنند بجهت تعیین وقت هر یک

از

الزوایا الثمانیة	الاول	
مراکز البیوت	٥	١٢
رابع طالع تحویل شمس بشور	یا ط	ی ب

از سوم رمضان تا هفدهم دلالت کند واله اعلم بر حال بزرگان و نقص و حصومت و بد حالی دزدان و قصد بزرگان و خون
خلقی و ارزانی و فراخی را بها و فساد در آب و قلعها خانها و بهای قسم و بر کشش هوا و باران بیش مردم
فرو مایه و دلالت صحرا و درت کوک ماکه بر دلیشه در حق فلان

سلخ	...	اوضاع الکواکب	...	الطالع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الثانی	الثالث	الرابع	
٤٥	٩٠	١٣٥	١٦٨
ا ح	ط ٠	ح ٠	ی ٠

و امرداں و رعیت امانی و مسلم یا طمع و کثرت قتل و فجور و نیاه کشش نجم در ابدان و موت لعشان و عقارها و تیز زبان و اهل بازار
و بسیار جمع و خراب و عتدال هوا و اقوال عداوت و تخلومتها و هشکها و بدی از اهل جهان و بیماریها جهلک و وقوع رعد و برق
دلالت کند بر روئی کار اهل بازار و لیسر جمع و خراب و علم هوا امانی کسیره دری و قوت حال ملوک و غیب از ١٨ رمضان تا شوال
جیوش و عدل و انصاف

...	الکواکب	اوقات	...	...	ایام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

رز مشقات این صفحه از عدم التفات و رجوع بصفحه یمنی و سبب تخفیف بود به بلا که اشهرت
اوست و اقتضای او برده در ورقه چه اکثر موقوفات این صفحه اوضاع و احوال قمر است
پس جدولی دیگر بیاورند و در اینجا انتقال قمر از برجی به برجی باز آی
هر روزی که درین روز یا در آن شب بعد از آن روز آن انتقال واقع
باشد ثبت کنند بچهار رقم یکی رقم برج منتقل الیه دوم رقم ساعت
سیم رقم دقیقه از آن روز یا شب بعد از آن روز که در آن انتقال دست داده یا
چهارم رقم روز یا آن شب و گاه باشد که تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم مختصر و
در آنجا در تقویم قمری رقم دقیقه ننویسند و بجهت تسامح و تخفیف کتابت بر رقم
ساعت اختصار کنند و در بعضی تقاویم بجهت رقم برج علیحده جدولی بیارند لیکن چون
انتقال قبل از نصف النهار واقع شود رقم برج منتقل الیه در ازای آن روز ثبت
نمایند و اگر بعد از نصف النهار واقع شود در روز بعد از آن و علامت روز
درین صفحه باشد عبارت از نهار است و از شب همان که علامت
لیل است و بعد از جدول انتقال قمر ششم جدول دیگر بیاورند بجهت
مماز جات قمر با کواکب دیگر و اسامی این کواکب ملصق بحرف که بعبارت
در سیطر که در فوق جدول مذکور است بنویسند و ابتدا از شمس کنند بعد از آن
بقیه را و بترتیب افلاک ابتدا از زحل بیاورند پس در ازای هر روز
نظری که در آن روز یا شب بعد از آن روز قمر را با کوکبی باشد از
جمله در جدول آن کوکب وضع کنند بچهار رقم با سه رقم اول

علامت نظر باشد و بالجمله و قیاس انتقال قمر بعض بعد از علامت نظر رقم دوم
علامت ساعت و سیم علامت دقیقه و چهارم روز یا شب و اگر دقیقه متروک باشد
علامت روز یا شب بود و قمر را با کواکب دیگر اگرچه تناظر محقق شود لیکن ثبت
آن در تقویم معروف نیست اما حالات قمر نزد جمهور مخصوص است بمجاسدت او
با راس و مجاسدت او با ذنب و رسیدن او بدرجه شرف و رسیدن او
بدرجه هبوط و رسیدن او با اول طریقه نیّره و آن چهارده درجه بود
که در ما بین شرف آفتاب و درجه شرف قمر است و از جهت آنرا
طریقه نیّره خوانند و رسیدن با اول طریقه محترقه و آن نیز چهارده درجه
بود که در ما بین درجه هبوط آفتاب و درجه هبوط قمر است
و از جهة آنکه درجه شرف زحل و چهارده از حد مریخ داخل درجات این طریقه است
طریقه محترقه خوانند و درجات حدود کواکب بعد از این در باب هفدهم معلوم گردد
ان شاء الله تعالی و بعضی مجاسدت قمر با کید کنند و ایضا رسیدن قمر
بمبدا دخول تحت الشعاع یعنی وقتی که میانه تقویم او و تقویم آفتاب دوازده
درجه ماند و از مبدا محاق نیز گویند جمله حالات قمر شمرند و کید کوکبی
متوهم است که او را سیری است معکوس یعنی بر خلاف توالی و در صد و
چهل و چهار سال شمسی دوره تمام کند و بوجهی در دوازده سالی
و در جزء در صد و چهل و شش دوره و بعضی گفته اند که کواکب کید موجود
لامر نیست و لهذا مولانا قطب الدین شیرازی در تحفه شاهیه فلک او را ثبت

فلک

فلک شمس و فوق فلک عطارد اثبات کرده است بجای فلک زهره و فلک زهره را
فوق فلک شمس خلافا للجمهور و علی کلا التقدیرین اهل احکام او را نحس دانند
چنانکه شیطان فلکش خوانند و در بعضی تقاویم نام و شمسی بر سر صفحه
نیّری تقویم او و راه در اول هر ماهی از ماههای جلالی بیاورند بچهار رقم اول
رقم برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که مذکور شد
در اثنای ممازجات قمر در مواضعی هر روزی که قمر را این حالت در آن روز یا شب بعد از
آن روز واقع شود در هر جدولی از جداول ممازجات که خالی باشد بسرخی یا
لون دیگر غیر سواد بچهار رقم یا سه رقم بطریقه ممازجات وضع کنند و اگر جدول
خالی نباشد در خارج جداول نویسند و بعضی حوالی جدولی بعد ممازجات بجهة حالات نیارند
و علامات نظرات و شرف و هبوط در پیشتر یعنی در باب هفتم و هشتم
معلوم شد و علامت مجاسدت با راس مص باشد و با ذنب مجب
و با کید ـ و بعضی مجاسدت با کید را مصرح نویسند و بعضی بر این صورت د ق
علامت طریقه محترقه ق باشد و علامت تحت الشعاع خ و در بعضی
تقاویم رسیدن قمر را بمبدا خروج از شعاع نیز ثبت کنند و آن وقتی بود که میان تقویم
او و آفتاب بعد از اجتماع بمنتهای دوازده درجه رسد و علامتش اینست ح
و نیز ه را مصرح نویسند و گاه باشد که در بعضی از تقویمها علامت
مجاسدت را با راس س و با ذنب ب و علامت تحت الشعاع
غ و علامت نحوه ه باب دوازدهم در معرفت منازل قمر و ساعات

منازل قمر عبارت از سی عشر بود که قمر در مدت یکدوره خاص قطع کند چنانکه
هر شبانروزی در منزلی باشد تقریبا و چون قمر یکدوره در بیست و هفت
روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط آن ثلث کرده اند و منازل را بیست و هفت
گرفته اند اما عرب و اهل بادیه تتمیم آن ثلث نمایند و منازل را بیست و هشت
اعتبار کنند و علامات منازل را کوکبی گیرند که در حوالی منطقه البروج خواه از صور
منطقه باشد و خواه نباشد و اسم هر یک از آن علامات اخذ کنند و چون
قمر مقارن یکی از آن علامات شود پس اگر ساتر آن علامات گردد گویند
کفح و کافحه ای واجهه و غلبه و بآن تفأول نکنند و اگر ساتر نشود گویند عدل
القمر و بآن تفأل کنند و بعضی از جمهور مفسرین بر آنند که مراد از منازل که در آیه
کریمه و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم واقع است همین منازل است
اما اهل حساب دور فلک را یعنی منطقه البروج را به بیست و هشت قسم
متساوی تقسیم کرده ابتدا از اول حمل و هر قسمی را بمقابل اسامی منزلی از
منازل قمر دعوی در انتقال قمر این باشد و چون بروج دوازده است و منازل
بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد علی التحقیق علی الحساب
و اسامی این منازل بهمان صفت که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند و بواسطه
اشتمال کواکب تغیر آن ننمایند چنانکه در بروج و آن بر ترتیب اینست شرطین
منزل اول بود و علامت آن دو ستاره است روشن بر دو شاخ حمل از اوساط قدر
ثالث و بعد ایشان از یکدیگر یک ذراع بود و بقرب احدیهما ستاره ایست تاریک

وبعض

وبعضی از عرب آنرا داخل دانند و بر سه را اشراط خوانند و صورت ایشان برین
نهج است ⁂ و شرطین بفتح شین و شرط بضم شین معجمه و راء مهمله در لغت بمعنی علامات است
بطین منزل دوم علامت سه ستاره مقدم الشرطین از اوسط قدر رابع بر شکل
مثلثی خورد بر این صورت ∴ و گویند موقع او بطن حمل است مشابه سه ستاره که
بر بطن حوت است لیکن چون صورت از بطن الحوت از آن اصغر کرده بطین نامیده اند
ثریا منزل سیم بود و از اعوام پروین و پرن خوانند و علامت آن شش ستاره است
متقارب هم بر این صورت ⁂ روایت کنند که پیغمبر صلعم از آن ابتعدت شمرده اند
و از آن جمله چهار مرصود است یکی از قدر رابع و دیگر از قدر خامس و سه دیگر از ربع جدید
همه از قدر خامس شمرده اند موقع این کواکب کوهان ثور است و بعضی گمان
برده اند که ذنبه حمل است سهو کرده اند و ثریا را بجهت آن گویند که باران که در طلوع
او واقع شود بزعم عرب امارات از زراعت و بسبب کثرت گیاه بود و آن تصغیر ثروت
مشتق از ثروه بمعنی کثرت مال و تصغیر آن بجهت صغر کواکب اوست و ثریا را
عرب النجم و نجوم الثریا نیز خوانند دبران منزل چهارم بود و علامت آن ستاره
ایست روشن از قدر اول که سرخ گراید با چهار کوکب دیگر از آن تاریکتر ستاره
از آن تاریکتر همه از قدر ثالث بر این صورت بعضی آنرا تشبیه کرده اند بصورت
حرف لام از ارقام هندیه و آن ستاره روشن که بر یکطرف او بود بمنزله چشم جنوبی
ثور است و از آن جهت او را عین الثور خوانند و الکلم طرف دیگرست بمنزله چشم

شمالی تورست وانکه زاویه آنست بمنزله چین او وتسمیه او بدبران بجهة دبور
وتبعیت اوست مر ثریا را واین جهت است که او را تابع النجم وحادی النجم وتالی النجم
خوانند واورا المجدح نیز گویند و مجدح بضم میم وکسر دال در لغت چوبی سه را گویند که دو شعبه
داشته باشد **هقعه** منزل پنجم بود وعلامت او سه کوکب خورد است بیکدیگر
متصل مانند سه نقطه که بر سر شین زنند برین صورت ∴ واین جهة او را اثافی
خوانند وبطلمیوس هر سه را یک کوکب سحابی گرفته وچنین بمنزله صورت جبار است
از راس الجبار ورأس الجوزا هم خوانند وهقعه در لغت صورت دایره صغیره
سفید باشد بر پهلوی چپ اسب یا بر سر او واصحاب خیل او را علامت شمرده‌اند
هنعه منزل ششم بود صاحب روضة المنجمین گوید که علامت او دو ستاره
است بر موضع صورت جوزا و دوری ایشان از یکدیگر بقدر یک ذراع ونیم
یکی از ایشان بجانب شمال مایل آنکه شمالی ترست از اوسط قدر ثالث است
وآن دیگری از اوسط قدر رابع و عرب گویند پنج ستاره است برین صورت ∴
وهنعه در لغت داغی را گویند که بصورت چوگانی بر گردن چهارپایان نهاده باشند
ذراع منزل هفتم بود وعلامت آن دو ستاره است که بمنزله سر هر یک از
توامین باشد برین صورت ∶ (راس التوام المقدم، راس التوام المؤخر) وهر دو از اوسط قدر ثانی باشند وآن را
ذراع مبسوط گویند چه مقدمست طلوع او بر طلوع ذراع مقبوض که شعری شامیست
یا بر زعم او و آن هر دو سه را ذراع بجهة آن گویند که بزعم عرب بر دو ساق اسد واقعند

ومنجمان یکی

ومنجمان یکی سه را از دو ستاره ذراع مبسوط که اول برآید راس التوام مقدم و
مقدم الذراعین وآن دیگری سه را راس التوام المؤخر ومؤخر الذراعین خوانند
نثره منزل هشتم بود وعلامت آن دو ستاره است از صورت سرطان از اوسط
قدر رابع با کوکبی سحابی که در میان آن دو است وآنرا معلف سرطان خوانند
برین صورت ∴ وبطلمیوس در مجسطی همان معلف را نثره گفته است
اما زعم عرب آنست که نثره بر منخر اسد است یعنی سوراخ بینی او ونثره در لغت خلطی
گویند که در حین عطسه از بینی حیوانات بیرون آید وخلط اینجا کوکب سحابی
بود **طرفه** منزل نهم بود وصاحب روضة المنجمین گوید که علامت آن دو ستاره
است از قدر رابع که بعد میان ایشان مقدار یک باز و بود یکی شمالی بود بر سر
آمده بود ودیگری از کواکب خارج سرطان برین صورت ∶ اما زعم عرب آنست
که بمنزله دو چشم اسد اند واین جهت طرفه گویند **جبهه** منزل دهم بود
علامت او چهار کوکبست بر خط معوج بر گردن وسینه اسد برین صورت
∴ واین چهار کوکب آنکه بر جنوب مایل است اعظم بود چه از قدر اول است
وقلب الاسد علم آن بود وآن که در شمال مایل است با آن ستاره که در جنب
کوکب اعظم است هر دو از قدر ثالث اند وآن دیگری از قدر ثانی وزعم عرب
آنست که این چهار کوکب بر پیشانی اسد اند ولهذا جبهه گویند **زبره**
منزل یازدهم بود وعلامت آن دو ستاره است یکی از قدر ثانی ودیگری
از قدر ثالث بر موضع صورت اسد وبعد بینهما بقدر دو ذراع ونیم تخمینا

بدین صورت و آنکه روشن‌تر است از زبره الاسد خوانند و نزد عرب ابن سینا
بمنزله دایره است یعنی میان دو کتف او صرفه منزل دوازدهم بود و
علامت او ستاره ایست روشن از اوسط قدر اول و او را منجمان ذنب الاسد
خوانند چه ایشان بمنزله ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله دماغ و قلب او و از این
جهة او را قلب الاسد خوانند و صرفه بدین جهة گویند که در وقت طلوع او
هوا از حرارت منصرف شود به برودت و در وقت سقوط او از برودت بحرارت
عوا منزل سیزدهم بود و علامت آن پنج ستاره است یکی از قدر رابع و باقی از
قدر ثالث از صفحه جنوب عذرا بر شکل لامی که بطرف یسار مکتوب شده ابتدای
او از برابر صرفه بود بر سطری بسوی جنوب گراید و کوکب پنجم بطرف شمال میل
کند تا فرجه مانند زاویه پیدا شود و آن کوکب که بر زاویه بود آن را زاویة العوا
گویند و صورت آنش اینست عرب گویند که ان العوا کلاب تبعن ظلوم الاسد
و بعضی گویند که بجهة عطف که بر وی است عوا گویند که یقال عوت الشی ای عطفته و عوا را
البرد نیز گویند بسبب آنکه چون او طلوع کند هوا میل بسردی کند سماک
منزل چهاردهم بود و علامت او یک ستاره است از اصغر قدر اول بر کف دست
چپ عذرا او را سماک اعزل خوانند و صفت او قبل این در بروج مذکور شد
اینجا حاجت بتکرار نباشد غفر منزل پانزدهم بود و علامت او سه ستاره است
بر خط معوج هم از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از پس سماک اعزل بدین صورت
و صاحب روضة المنجمین گوید که او را بسبب غفر گویند که نزدیک است

۲۰ ابان

بزبانای عقرب پس گویی آن را پوشیده و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است
که او را بآن جهة غفر گویند که در طلوع او طراوت و نضارت اشجار از انظار پنهان و
پوشیده گردد زبانا منزل شانزدهم بود و علامت آن دو ستاره است بر دو
کفه میزان هر دو از اکبر قدر ثالث یکی را در طرف جنوب کفة الجنوبیة گویند
و آن دیگر را کفة الشمالیة و صورتش اینست و عرب گویند که این دو
کوکب بر زبانان عقرب واقعند یعنی بر دو قرن او اکلیل منزل هفدهم بود و
علامت آن سه ستاره است از جنوب بشمال کشیده بر خطی فرجه مجموع
هر سه از قدر ثالث بدین صورت و چون بر پیشانی عقرب واقع است از
اینجهت او را اکلیل خوانند چه اکلیل در لغت عصابه را گویند یعنی که بر سر
پیشانی بندند قلب منزل هژدهم بود و علامت آن ستاره ایست سرخ
رنگ از قدر ثانی با دو ستاره دیگر از دو جانب او بود هر دو از قدر رابع
بود بر خطی مقوس در تحت الاکلیل بدین صورت و او را قلب بجهة آن گویند که بر
قلب صورت عقرب واقع و آن دو ستاره طرفین او را نیاط خوانند یعنی رگ دل
شوله منزل نوزدهم بود و علامت آن ستاره ایست که ما بین ایشان بکشر
بود بر نیش عقرب هر دو از قدر ثالث بدین صورت و شوله در لغت جزوی
گویند که مرتفع شده باشد بر دم ذوات الاذناب چون دم برداشته باشد و لهذا
عقرب را شوله نیز گویند یعنی دم بردار نعایم منزل بیستم بود و علامت
آن هشت ستاره متفرقه است بر مجره و حوالی آن از صورت رامی بدین صورت

وعرب تشبیه کرده اند مجره را بنهر آب واین هشت کوکب را بهشت
شترمرغ که بآب خوردن آمده باشند وآن چهار را که داخل مجره اند از قدر ثالث
نعام وارده خوانند یا نعایم وارده یعنی آب خورنده وآن چهار دیگر را
از قدر رابعه نعایم صادره یعنی آب خورده و مراجعت نموده اند بلده
منزل بیست ویکم بود وعلامت آن فضاییست مابین نعایم وذابح
دروی هیچ ستاره نیست واعراب ازین جهة تشبیه کرده است ببلدة الثعلب یعنی
خوابگاه شتر روباه چه دائما آن موضع را روباه از خس وحصا خالی کند
وذابح منزل بیست ودوم بود وعلامت آن دو ستاره است هر دو اصغر
از قدر ثالث بر دو شاخ جدی وبُعد بینهما گزی باشد ودر میانه این دو کوکب
مائل بفوق ستاره باشد از اصغر قدر خامس وصورت ایشان برین نهج بود
وعرب کوکب میانه را شاة المذبوح خوانند وآن دو کوکب
طرفین او را که گویا در ذبح اویند سعد الذابح بلع منزل بیست وسیم وعلامت
آن دو ستاره است بر دست چپ ساکب الماء یعنی یکی که مائل بشمال بود از اکبر
قدر رابع وآن دیگری از اوسط قدر سادس وستاره دیگر از اصغر قدر
خامس در میان ایشان باشد بدین صورت وعرب ستاره میانه را مبلوع
گویند وآن دو ستاره که بر دو طرف او در آمده اند که گویا او را فرو خواهند برد
سعد بلع وبعضی گفته اند که وجه تسمیه این منزل ببلع آنست که در وقت قضیه
یا ارض ابلعی ماءک قمر درین منزل بوده سعود منزل بیست وچهارم بود

وعلامت

وعلامت آن دو ستاره است از جنوب تا شمال بمقدار یکذراع از یکدیگر دوری یکی
که شمالی تر است واز اصغر قدر ثالث بر منکب چپ ساکب الماست وآن
دیگری که از اوسط قدر خامس است از زیر بغل او بدین صورت واین هر
دو ستاره را عرب سعد السعود گویند بجهة آنکه بزعم ایشان سعادت آن از آن است
چه در حال طلوع او سرما شکسته وهوا میل باعتدال کند اخبیه منزل
بیست وپنجم بود وعلامت آن چهار ستاره است بر کف دست راست ساکب الماء
وآنرا تشبیه کرده اند بپای بط آنکه شمالی تر است از اکثر قدر رابع بود وباقی
از اصغر قدر ثالث بدین صورت وعرب میانه را سعد خوانند ودیگرانرا
که بر اطراف اویند خبا یعنی خرگاه او ومجموع را سعد الاخبیة وبدانکه جمله سعود نزد
عرب ده است چهار از صورت فرس اعظم است اول سعد بهایم بود که بر سر اوست
دوم سعد تمام که بر گردن اوست سیم سعد بارع که بر سینه اوست وچهارم
سعد مطر بر دست اوست وچهار دیگر این چهار سعد اند از منازل قمر مذکور شد
ودو دیگر یکی سعد ناشره است که بر دنبال جدیست ودیگری سعد الملک
بر دوش راست ساکب الماست واین سعود در احوال هوا وغیر آن حکم کنند
مقدم منزل بیست وششم است علامت آن دو ستاره است بر منکب الفرس
ومتن الفرس باشد که از اصغر قدر ثانی اند وصورت آن قبل ازین در صورت
فرس مذکور شد مؤخر منزل بیست وهفتم بود علامت آن دو ستاره جناح الفرس
باشد وسرة الفرس باشد که هم از اصغر قدر ثانیند وصورت آن هم انجا

مذکور شد و عرب مقدم را فرع الدلو المقدم و موخر را فرع الدلو الموخر خوانند چه این ستاره‌ها
از آن برج است که آن را دلو خوانند بر صورت • وفرع در لغت آن موضع باشد
که آب بیرون می آید و بیست و ششم منزل بیت و ششم علامت آن ستاره ایست روشن
و سرخ از قدر ثالث برای بطلیموس و از اصوفی قدر ثانی بزعم ابی صوفی و آن را جیب
المسلسله خوانند چه از صورت مرأة المسلسله است و آن را بطن الحوت نیز خوانند
زیرا که شکم ماهیست چه محل منیر از بعض کواکب مرأة المسلسله و بعض کواکب سمکتین که بصورت
مشهور است و چون ستارگان خرد بای کوکب ملتقه زده‌اند مانند رسنی بر صورت
• و از جهت عرب آن را رشا خوانند چه رشا در لغت رسن دلو بود و حالی
موقت این منازل چنانچه پرتا اشهر و اظهر منازلست اول او را باید دید و بعد
از و بر جانب شرقی از مدار ماه و بر اثر اطلس باید که بمقدار یک نیزه و از جانب
غربی بمقدار دو نیزه شرطین باشد و بطین میان او و ثریا بود و چون این منازل اربعه
معلوم کرد و بعد از آن هر منزلی را طرف شرقی و غربی مدار ماه بهمان بعد میل
جلو از ندیرین صورت که مرقوم شد و چون منازل شناخته شود بروج را آسان
توان شناخت و چون بروج شناخته شود سایر صور را به تبعیت بروج ادراک
توان کرد و قمر منزلی را از این منازل بیست و هشتگانه در یکشبانه روز
تقریباً قطع کند و وجه تغیر با سرعت و بطو حرکت قمر است چنانکه عنقریب
ظاهر شود و در تقویم بعد از جدول ممازجات قمر جدولی بیاورند و در
اینجا باز آن هر روزی مصرح نام منزلی نویسند که در نصف النهار آن روز

قمر دان

قمر در آن منزل باشد هم از آنکه بیش از نصف النهار آن روز قمر بآن منزل منتقل
شده باشد یا شب قبل از آن یا بعد از نصف النهار روز سابق و چون قمر سریع
السیر بوده گاه باشد که در یک نصف النهار در آخر منزلی باشد و در
نصف النهار روز دیگر بمنزل سیم رفته باشد و یک منزل در میانه طی شود بنابر این
اسم آن منزل مطوی در جدول مکتوب نشود و در بعضی تقویمها آن منزل را بطوی دیگر
در میانه منزل اول و سیم نویسند و اگر بطی السیر بود گاه باشد که در یک نصف
النهار در اول منزلی باشد و در نصف النهار دیگر هنوز در آخر آن منزل بود
بااین سبب اسم آن یک منزل در آن جدول مکرر شود و در بعضی تقاویم ما اگر چون
خواهند که زیاده تدقیق کنند اتصال قمر از منزلی بمنزلی باز آنکه در روزی که در آن روز یا شب
بعد از آن واقع باشد بیاورند بطریق اتصال از بوجی ببوجی یعنی اول منزل منتقل
الیه نویسند پس رقم ساعت پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب و این هنگام منازل
همه مسطور شود و هیچ مکرر نشود لیکن گاه باشد که چون سریع السیر بود در صفحه‌ی
یکروز دو منزل مکتوب گردد و باید که در اوائل روز یکی از منازل در آید و در اواخر آن شب
بعد از آن روز از آن منزل بر آمده بمنزلی دیگر رود و گاه باشد که چون بطی السیر بود در
محاذی یکروز هیچ نوشته نشود و هم چنان خالی ماند بسبب آنکه در اواخر یکی از منازل
در آید و در اوائل روز دوم بمنزلی دیگر نقل کند و چون آفتاب منزلی را قطع
کند مراد از منزل اینجا علامت است نه قسم مراد از علامت آنستکه چون آفتاب
از منزلی مفارقت کند هر آینه آن منزل که همان علامت است پیش از طلوع آفتاب

در مشرق ظاهر شود و آن ظهور را چون ظهور بعد از ثوابت طلوع گویند و طلوع هر منزلی
که در موسم مطر بود عرب انوا نور گویند و طلوع آن باقی سال بارح و طلوع هر منزلی سقوط
پانزدهم آن منزل باشد که مقابل یعنی منزل پانزدهم هر منزل را اهل نجوم رقیب آن
منزل باشد گویند هم چنانکه برج هفتم هر برجی را نظیر آن برج لکن مخفی نماند که
بتحقیق پانزدهم هر منزل لازم نمی آید و سقط کرد و نیز اکثر علامات بر نقش
منطقه نیستند و ایضاً مسافت میانه علامات هر دو منزل متراقب و متساوی نیست
بلکه گاه باشد که شانزدهم و گاه باشد که [illegible] هم سقط کرد و ایضاً مخفی نماند که اینجا
طلوع اگر چه بمعنی آن ظهور است که قبل از این مذکور شد اما سقوط بمعنی آن خفا باشد
بلکه سقوط هر منزل عبارت از غروبی که او را باشد در حال رویت به شرط آنکه از غروب
سابق از غلبه نور آفتاب مرئی نبوده باشد و ده دقیقه هم طلوع منازل
در صبحگاه یعنی در میان اتصالات کلیه ثبت کنند چنانکه در مجوی
روزی یکی از منازل را در صباح از روز ظهور است و چه علامت طلوع که وقف علماء
ثبت کنند پس اسم آن منزل پس علامت لیل متصل که یکی از ایام هر منزلی
سیزده روز بود ولیکن چون نوبت بسماک رسد طلوع اسبوع نوبت و بعض
علامت صباح که صادق است بجای علامت لیل متصل یکی از ایام اسبوع نویسند
واز طلوع هر منزلی تا منزلی سیزده روز بود ولیکن چون نوبت بسماک رسد طلوع غفر
بعد از چهارده روز باشد و طلوع دیگر منازل هم سیزده سیزده بود و در سال
کبیسه بعد از طلوع [illegible] طلوع شرطین هم چهارده روز بود اما ساعات

بر

لیست چنانست که حکماء هند دوری نهاده اند که بر هفت بخش
میکرده و هر بخشی را بکوکبی داده اند و آنرا لیست کوکب نامیده اند و
مدت هر بخشی دوازده ساعت زمانیست پس مدت تمام دور
هشتاد و چهار ساعت زمانی باشد و ابتدای جمیع از زمان اجتماع
گیرند تا بدوازده ساعت زمانی منسوب بآفتاب دارند بعد از آن
دوازده ساعت دیگر بزهره و همچنین بر ترتیب افلاک دوازده
ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده ساعت بعد از آن منسوب بقمر و چون نوبت
قمر آخر شود ابتدا از زحل گیرند تا باز که نوبت بشمس رسد بعد از
آن بطریقی مذکور تا اجتماع دیگر و چون اجتماع شد نوبت هر کوکب که باشد باطل
گردد و نوبت شمس ابتدا شود و هرگاه نوبت بآفتاب رسد از احکام
هند لیست مطلق گویند و لیست بمعنی سیر بود کما فی القاموس و اعراب
ساعات محرقه خوانند و در اختیارات مذموم است چنانکه امام فخر رازی
در اختیارات علائیه از والیس حکیم نقل کرده که ضرر بابی حال قمر عمده
محذورات در اختیارات کثرت از ضرر ساعات لیست و ثلث اول را از [illegible] دوازده
ساعت دلیل نقصان صحت دانند و ثلث دوم را دلیل نقصان مال و ثلث
سیم دلیل بد حالی و این ثلث آخر قلیل الضرر باشد زیرا که جو و لیست زهره است
و در ثلث آخر لیست مریخ چهار ساعت زمانی باشد قبل از ابتدای لیست
آفتاب گویند از جمیع مهمات حذر باید کرد زیرا که هم منسوب بکوکب نحس است

و مجاورت آفتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی
بیاورند و بازای هر روزی که در آن روز یا شب بعد از آن
ابتدای بست آفتاب شده از اعداد آن جدول ثبت کنند بسه رقم
یکی رقم ساعت گذشته از روز یا شب تا وقت ابتدای بست دوم
رقم دقیقه سیم رقم روز یا شب و گاه باشد که رقم دقیقه نه نویسند
و این ساعات و دقایق که مذکور شد در اکثر تقویم وسطی است و دقایق زمانی
بجهت آنکه استخراج آن سهل است و گاه باشد که چنین خواهند که زیادة تدقیق نمایند
از بعضی ابتدای بست سالی بساعات مستوی سازند و در بعضی
تقاویم تا هر دو جدول بیارند و در یکی ابتدای بست بساعات
زمانی ثبت کنند و در دیگری بساعات مستوی و در بعضی دیگر گاه باشد
جهت جدولی بعد از جدول منازل بیارند و در هر یک ابتدای بست یکی از کواکب سبعه
ثبت کنند

باب سی دهم در معرفت اوقات صلوة و معرفت سمت قبله

از علم نجوم آنچه دانستن آن واجبست معرفت اوقات صلوة
و معرفت قبله است لیکن مخفی نماند که معرفت اوقات صلوة اعتقاد و تقیه
بمذهب طایفه سنیه بالتوده و ما از آن برای دولت ظل الهی یعنی نواب همایون
شاهی موافق مذهب جلیل القدر امامیه در اثنای شرح ایراد نماییم تا حق از باطل
جدا کشته تحقیق مذهب شیعه اثنا عشریه بیابد دانست که اهل سنت را اقوال است که اول
وقت نماز بامداد آنگاهست که صبح صادق ابتدای طلوع کند صادق

بیاید

بجهت

انفراج صبح کاذبست که آنرا صبح اول و فجر مستطیل و ذنب سرحان گرگ نیز گویند
و آن اول بیاضی بود که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق
و در آن وقت فرض نماز بامداد گذاردن باتفاق جمیع فرق جایز باشد
لقوله علیه السلام الصلوة لا یغرنکم اذان بلال و لا الفجر المستطیل و بعد از آن
چنین نوری عریض و منبسط ظاهر شود بنوعی که افق روشن گردد و بیاض اول مضمحل
شود هر آینه ابتدای طلوع صبح صادق و اول وقت نماز بامداد بود و آخر وقت
نماز بامداد وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و فضیلت وقت نزد فرقه ناجیه امامیه
از اول طلوعست تا ظهور سرخی از جانب مشرق اما افضل در ادای صلوة یومیه
اول وقتست لقوله علیه اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت غفران الله
و اول وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق آنگاهست که ابتدای
زیاده شدن ظل مقیاس باشد بعد از زوال اگر فی زوال در آن
روز موجود باشد یا ابتدای حدوث ظل اگر در آن روز فی زوال موجود نشده
و این در موضعی صورت بندد که آفتاب بسمت الراس آن موضع تواند رسید و
اول وقت نماز دیگر آنگاهست که ظل مقیاس مساوی مجموع
ضعف مقیاس و فی زوال شود اگر فی زوال موجود باشد یا وقتی که مساوی
ضعف مقیاس تنها پس اگر موجود نباشد و این بر روایتی بر مذهب ابوحنیفه است
و بر مذهب شافعی و هم چنین مذهب ابویوسف و محمد که از تلامذه ابوحنیفه اند

و بروایتی بر مذهب ابوحنیفه اول وقت نماز دیگر آنگاه باشد که ظل مقیاس دو برابر
مقیاس شود سوای فی زوال اما بر مذهب قوم امامیه علیهم التحیة والثنا که هر آینه صراط
المستقیم است از ابتدای زوال مخصوص وقت پیشین است تا آن مقدار که فرض آن
گذارده شود بعد از آن اول عصر درآید و اینجا هر دو وقت مشترک بود تا آن زمان که
بغروب مقدار ادای صلوة فریضه عصر باقی ماند و بعد از آن تا غروب مختص نماز
عصر باشد کما قال الامام الصادق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام اذا زالت الشمس دخلت
وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخلت وقت العصر فاذا بقی من الشمس قدر
اربع رکعات فخرج وقت الظهر وبقی العصر حتی تغرب الشمس و آخر وقت عصر باتفاق
جمیع فرق وقتیست که آفتاب غروب میکند اما فضیلت وقت پیشین در این مذهب
جلیل القدر تا آن زمان است که ظل مقیاس مساوی مقیاس شود سوای فی زوال و فضیلت
عصر تا آن مقدار است که دو برابر مقیاس شود فی زوال و اول وقت نماز شام
بعد از استیفای غروب تمام جرم آفتاب است و اول وقت نماز خفتن
بعد از غروب شفق است و این هر دو بمذهب طایفه سنیه است اما بمذهب
فرقه ناجیه امامیه اول وقت نماز شام از زمان حمره مشرقیه است تا مقدار
فرض مغرب ادا شود بعد از آن وقت خفتن درآید و هر دو وقت مشترک گردد
تا آن زمان که بنصف مقدار ادای فریضه خفتن بنصف شب ماند پس از آن وقت تا
شب مخصوص خفتن باشد اما وقت فضیلت نماز شام تا زمان رفتن سرخی از روشنیست

جانب

جانب مغرب و فضیلت وقت نماز خفتن تا انقضای یک دانگ و نیم است از شب و بعضی
دو دانگ و نیم گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارت از رسیدن آفتابست
بارتفاعی که در آن ارتفاع ظل مقیاس مسامت مکه معظمه باشد
و چون دایره عظیمه فرض کنند که بسمت راس مکه و سمت راس بلد مفروض گذرد
و تقاطع این دایره با افق بلد آن تقاطع که در جهت مکه بود نقطه سمت قبله بود
نسبت با آن بلد و فصل مشترک میان سطح افق حسی و سطح این دایره را خط
سمت قبله گویند پس چون آفتاب بآن دایره رسد قوسی از این دایره
که واقع باشد میان مرکز آفتاب و افق بشرطی که از ربع زیاده نباشد ارتفاع
سمت قبله بود و چون در آن وقت سهم مقیاس و مرکز آفتاب هر دو در سطح این
دایره اند لامحاله منصف ظل مقیاس نیز داخل در آن سطح بود کما تبین فی
حادی عشر الاصول پس خط سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر منطبق باشند وهو المطلوب
و در تقویم تام بعد از جدول ساعات بسیط جدولی بیاورند و در
آنجا بازای هر روزی ساعات صبح مقدم بر آن روز و ساعات شفق
بعد از آن روز و آن بعرض متساوی المقدار نه ثبت کنند بدو رقم یکی
ساعت و دوم دقیقه ساعت و مراد بساعات صبح زمان مابین
ابتدای طلوع صبح صادق است و طلوع مرکز آفتاب و مراد
بساعات شفق زمان مابین غروب مرکز آفتاب است و غروب
شفق که این عبارت از بیاض معترض در افق غربی و بعد از آن جدول

دیگر بیاورند و در اینجا بازای هر روزی ارتفاع آفتاب در
اول وقت نماز دیگر بمذهب حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است بیاورند
بدو رقم یکی درجه و دیگری دقیقه و ما آن را بنا بر وقت فضیلت عصر تغیر کنیم
و بعد از آن جدولی بیاورند و در اینجا ساعات عصر حنفی یعنی زمان
ما بین اول وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف و غروب مرکز آفتاب
ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت و دوم دقیقه و گاه باشد که دو
جدول دیگر بیاورند و در یکی ارتفاع عصر شافعی و در دیگری ساعات
عصر شافعی ثبت کنند آن نیز بدو رقم بطریق ارتفاع و ساعات عصر حنفی و ما
آن را باز فضیلت شافعی تغیر کنیم و بعد از آن جداول جدولی دیگر
بیاورند و در اینجا بازای هر روزی ارتفاع سمت قبله در آن روز
ثبت کنند بدو رقم یکی درجه و دوم دقیقه و شناختن وقت رسیدن
آفتاب بارتفاع سمت قبله موقوف بر اسطرلاب باشد چنانکه در هر روزی که
اراده این مقصد کنند اول شظیه ارتفاع بر ارتفاعی نهند که در عدد و جهت موافق
ارتفاع سمت قبله بود در آن روز پس علاقه سبت گرفته اسطرلاب معلق کنند و
نگاه میکرده باشند هر گاه که شعاع آفتاب از ثقبه علیا بر ثقبه سفلی افتد آفتاب
بر ارتفاع مطلوب بود و در آن وقت ظل مقیاس مسامت قبله باشد و هو
المطلوب و مخفی نماند که در بعضی بلاد که سمت قبله داخل ما بین المشرقین یا ما بین
المغربین بود آفتاب در بعضی ایام فوق الافق بدایره ارتفاع مذکور نرسد اند

وبان

وبان سبب درین جدول بازای آن روزها هیچ ننویسند و هم چنین خالی گذارند
پس در آن روزها بحسب این جدول در آن بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد
و چون معرفت وقت صلوة ظهر و عصر موقوف بر معرفت زوال است و آن در
باب ششم معلوم شده است و همچنین تنبیه بآن کرده شد که و اما فیء
زوال و معرفت آن بیشتر معلوم شد پس اینجا حاجت بتکرار نیست

باب چهاردهم در معرفت تاریخ خطاییان حکمای خطا شبان
روزی را بدوازده چاغ قسمت کرده اند یعنی همچنانکه منجمان ولایت ما
شبانروز را بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را ساعت
نامیده اند همچنین حکمای خطا و ترکستان شبانروز را بدوازده قسم
متساوی کرده اند و هر قسمی را چاغ نام نهاده اند و چاغ بلغت ایشان بمعنی وقت است
و اسامی چاغها بخطایی و ترکی باین ترتیب است زه چهو یم ماو
جن خز ود وی شن بود شیو حالی و این نامها بفارسی
موش و گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و بوزنه و مرغ
و سگ و خوک باین ترتیب و در زمان قسم اول از کم بر زبان ایشان
که کوسکو سیچقان گویند و قسم دهم سال که دا فرقت تخاقوی ق
همچنانکه منجمان ما هر ساعتی را بشصت دقیقه قسمت کرده اند حکمای خطا
هر چاغی را بهشت که قسمت کنند پس شبانروز نود و شش
که باشد و هر شبانروزی را بده هزار فنک قسمت کنند

ا	ب	ج	د	ه	و
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	ح	ط	ی	یا	یب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

پس نصیب هر چاغی از فنکات هشتصد و سی و سه فنک و ثلث باشد
و نصیب هر کهی صد و چهار فنک و سدس و ایضاً نصیب هر چاغی دو
ساعت مستوی باشد و نصیب هر کهی پانزده دقیقه و ربع
یک ساعت مستوی و نصیب هر فنکی هشت ثانیه و سی و هشت
ثالثه و بیست و چهار رابعه کالاکچی عن له یذرای ب و ابتدای
شبانروزی چنانکه سبق ذکر کردیم از نیم شب گیرند و در اول وقت
از چاغ زه و کشکو یک نیمه گذشته باشد و یک نیمه مانده و بعد از آن پیوسته
یکیک چاغ میگذرد تا چون نصف روز شود نیمه از چاغ دو و بو مذکور گذشته
گذشته و نیمه مانده و اول روز در وقت تساوی شب و روز در نیمه چاغ
ماو و طو شعان باشد و اول شب در نیمه چاغ بوونه و دا و ق
لیکن بحسب طول و قصر شب و روز پیش و پس افتد بخلاف نیمه
روز و نیمه شب که هرگز متغیر نشود و سبب آنکه مبدأ شبانروز از منتصف
چاغ اول که کشکوت گرفته اند یعنی از که چم آن چاغ معلوم نیست و بعضی
منتسب آنست که از که اول از چاغ اول گیرند و مصنف در شرح زیج سلطانی
از صاحب کشف الحقایق نقل نموده که در این اختیار شاید نظر بر این بوده
باشد که چون نصف منتصف ساخته اند جهت مبدأ شبانروز خواسته اند
که چاغ اول بر منتصف بود جهت اعمال و رفع تابانات حاصل شود و سنامانها
این تاریخ شمسی حقیقی باشد که آن را ایغوریان سیجو خوانند

ولن

متن
وآن بحسب ارصاد ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ده چاغ
و هفت که و چهل فنک و سدس فنکیست و این زیادت
بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج جدید الغ بیک یک دقیقه و سی و دو ثانیه
و مبدأ سال آنگاه گیرند که آفتاب در اواسط دلو بوده و
خطاییان مبدأ سال منتصف حقیقی دلو گرفته اند لیکن بسبب حرکت اوج
آفتاب بحسب ارصاد ایشان ثابتست و بحسب ارصاد مشهور متحرک بر توالی و جمهور
و اعوام مبدأ سال از آنجا انتقال کرده است و درین زمان در اوائل
دلو می افتد و لهذا اواسط گفته است و اختیار مبدأ دلو درین امر بسبب
آنست که بزعم ایشان وقت وصول آفتاب بمنتصف دلو اول فصل
بهارست چه در آن وقت هوا میل باعتدال کند و نبات شروع در نمو
نماید پس اوائل فصلهای سال با اواسط فصلهای ایشان باشد و بعکس
بجای آنکه منجمان ما دور بروج را یعنی سال را بدوازده قسم کرده اند
هر چند متساوی نیست و هر قسمی را ماهی گفته اند منجمان خطا و ایغور
سال را به بیست و چهار قسم متساوی کنند و هر قسم را
یک جی گویند و طریق این تقسیم چنانست که دایره میلی فرض کرده اند
که بواسطه دلو که مبدأ است گذشته است و لامحاله این دایره متقاطع دایره
معدل النهار باشد بر دو نقطه و بواسطه دلو اقرب است آن را مبدأ تقسیم ساخته اند
و از آنجا معدل النهار را به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و یازده

دایرهٔ میل دیگر بمواضع اتقاطات که از اینجا تا هر یک منطقة البروج قطع کرده اند
و مبادی اقسام سال از زمان وصول مرکز آفتاب بود بآن تقاطعات
و قوسهای منطقة البروج اگرچه درین تقسیم مختلف بود اما ازمنهٔ قطع آفتاب
ایشانرا همه متساوی باشد و بمقتضای این تقسیم هر قسمی با برفی و روز
و دو چاغ و چهار که و صد و یک فنکست و نصف فنکی
و اسامی این اقسام بلغت ایشان برین ترتیبست ا لیچن ب دوشن
ج کنجه د شویدیوند ه شبنک مینبک و کودو ز لیخز ح سبومن
ط مجح ی شاچین یا شیاوشو یب والیشو یج لموو ید چه شیو یه میلو
یو سیوفی یز خنلو یح سیون کون یط لیشول ک سیاوسه کا دابه
کب دوکی کج سبومن کد والجن و سال را اگرچه شمسی حقیقی گرفته اند
اما ماهها را قمری گیرند و آن از اجتماع حقیقیست تا
اجتماع حقیقی دیگر پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع شود
آن شب را ترکان اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود شب بعد از آنرا و بیا
زعم منجمان در اکثر تقاویم اگر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود آن روز را
اول سال ماه گویند و اگر بعد از نصف روز واقع شود روز بعد از او را و اسامی
این ماهها بلغت ترکی و خطایی بدین ترتیبست ا ارام ای ب ایکندی ای
ج اوچونج ای د تورتونج ای ه بیشنج ای و التنج ای ز یتنج ای
ح سکیزنج ای ط طوقوزنج ای ی اونونج ای یا چقشباط ای یب و ایام

این

کتابخانهٔ خصوصی

این ماهها بعینه مثل ماههای عربی بیست و نه روز باشد یا سی الا آنکه ترکان
زیاده از سه ماه متوالی سی نگیرند و زیاده از دو ماه متوالی بیست و نه و وجه اختلاف
بیست چه هر دو وضع معین است و اول ارام ای که مبدا سال قریست و آنرا
ترکان کونکلیش گویند مشروطست بآنکه در مابین مدخل والجن که قسم سی ام است
از سال سابق و مدخل ووشتی که قسم دوم است از سال لاحق یعنی در حوالی مبدا
الجن بود مقدم بر آن یا موخر از آن چه اگر مابین اول ارام ای و ووشتی از مدت
یک قسم سال زیاده شود مبدا ارام ای مقدم باشد بر مبدا الجن و اگر کمتر باشد
موخر بود و چون چنین باشد در ایام هر ماهی ازین ماهها قمری مبدا قسم
زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف عدد
آن ماه باشد مثلا در ماه اول مبدا قسم دوم واقع شود و در ماه
دوم مبدا قسم چهارم و در ماه سیم مبدا قسم ششم و علی هذا القیاس
تا ماه دوازدهم که درو مبدا قسم بیست و چهارم واقع شود و اگر در هیچ ماهی
ازین ماهها چنان اتفاق افتد که مبدا هیچکدام از اقسام زوج واقع
نشود آن ماه را از ماههای دوازده گانه نشمارند بلکه آنماه باصطلاح ایشان
کبیسه باشد و آنرا بترکی شون ای و بخطایی شولون ده گویند و
سبب کبیسه آنست که مدت دور آفتاب که عبارتست از سال شمسی حقیقی زیادتست از
سال قمری بده روز و کسری هر آینه در هر دو سال یا سه سال یکماه زیاده
آید پس از آن آن ای کبیسه کنند تا آن تفاوت مرتفع شود و هیئت اول ارام ای

درحالی مبدا الجیں باشد و شرط اینست منقضی نشود چون قسم
آی تمام شود بعد ازآن ماهی درآید که بواسطه بعد ازماه
تمام نشود آی باشد بهمان ترتیب که گذشت و لاهی که
درآن ماه که بعد ازان باشد باز چنان نشود که مبدا قسم
زوج از اقسام سال شمسی واقع نشود عدد آن قسم
ضعف عدد آن ماه باشد و هم چنان میکردد تا یازده بعد
از هر سال یا سال احتیاج بکبیسه نشود و چون آی میان ماهها
درآید بعد هذا ابراز ذمان ز ازکیه ازکبا محفی نمانند که بعون
زمانی امتدادیست و هر چیس انقسام او ممکن باشد و چون
باجزاء و چیز جزوی از اجزای زمانی مبداء سازند
واز انجا ابعاض متتالیه متساویه از اجزای زمانی فرض
کنند چنانکه هر بعضی ازآن مفروض بکعدد معین شود باعتبار
اجزای متساویه آن بعض از اهل نجوم هر بعضی ازان را
دور کویند بنوعهم انکه انتقال از هر بعض ببعض نسبت
بعود یا بعض اول واد دواری که اهل نجوم اعتبار نموده اند
بسیارست از جمله ادوار معتبره چیند دورست که منجمان
حکمای خطا و ترکستانست و از آنجمله ایشان را
یکدو دوست که بر دوازده میکردد
دارا
واسامی هریک همان اسامی اقسام شبانروز باشد یعنی اسامی چنانکه بخطایی
و ترکی سبق ذکر رفته و از آنجمان هادو دو اثنی عشری کویند و هم چنانکه چنان
بدان می شمارند سالها را و دو زها را هم بدان میشمارند
پس هر سلا یا روزی سما یکی از آن اسامی باشد هم بلغت خطا و هم بلغه ترکی
خطاییان را دو ردیکر است که بر ده میکردد و همین سالها و روزها
بدان شمارند و اسامی آن ده بلغت خطای اینست ا کا ب ی ج بای
د بن ه وو کی و رکی ز شین ح رم ط کو ی وخطاییان این
دو دو را با دو را اثنی عشری ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید
که بر شصت میکردد و از او دو ستین کویند و سالها و روزها
بدان میشمارند و کویند که این دور در شمردن روزهای ایشان بجای
هفته هاست و مصنف در شرح زیج آورده که مناسب آنست که خطاییان
دو عشری با اثنی عشری بجای هفته کیرند و دو ستینی بجای ماه و ترکیب اینده
دو دور تحصیل دورستینی بر نوعی است مشتمل ا کازه ب جچو ج سوم
د بن ماه ه واحی و کی خز ز کن وو ح شین وی ط رم شش ی کوی بود
یا کاشیو یب باخالی یج بابن زه ید تاین چیو یه دوبم کبی ماو یو کن جن
یز شین حر یح رم وو یط کوی وس ک کاشن کا به بودی کب بابن شیو
کج بی خای کد وبوه کد کهی حبو کو کن سم کز شین ما کح رم حن کط
کوی ونکاو ل بی وی لا باین شش لب تاین بود لج ووشیو

و کنی خای ر کس زه ا ستین جبو لط زم بم م کوی ما و ما کا جیں
یه بدخر ه باین یه باین دی ه و وش یو کی بود مر کس شیو ع شین خای
یه زم زه ه کوی جبو نا کایم ند بد خاور یه باین حن نو باتی خر
نه دوو نو کی دی نه کی نس ن شین بود نط زم شیو مو کوی خان
وچون سالها را بدو رستینی شمارند دورها را مقید کنند بسه
نام دور اول شانکون کویند و دور دوم را جانکون و دور سیم را
خاون و این دورها هر چند متساوی اند اما مصطلح شده است که دور اول
دور اعظم و ثانی را دور اوسط و ثالث را دور اصغر کویند و در ایام ستین این
دورها اعتبار کنند پس سالها مقید سازند بدورها مثلا کویند که این سال پنجم است
از دور شانکون در سال هشتصد و سیزده یزدجردی بوده
و مراد ازین قید آنست که اگر کسی خواهد که در سالی بعد ازین تاریخ بداند که داخل
در کدام دور است و سال چندم است از آن دور هشتصد و سیزده از تاریخ
یزدجردی آن سال بیرون رود و آنچه ماند بر شصت قسمت کنند باقی آن
قسمت سالها باشد کذشته از یکی ازین سه دور پس خارج قسمت را بر سه
طرح کنند اگر هیچ نماند سالها از دور شانکون باشد و اگر یک بماند از
دور جانکون و اگر دو بماند از دور خاون مثالش خواستیم که در سال نهصد و
نود و شش یزدجردی که زمان تحریر این نسخه است معلوم کنیم که کدام دور است
و چند سال از آن دور تفاوت میان این دو تاریخ کرفتیم بود صد و پنجاه و سه

بالفت

برشصت قسمت کردیم باقی ماند سی و سه سال تمام کذشته از دور خاون
و سال مذکور سی و چهارم است و اختیار تاریخ یزدجردی درین قید از سایر تواریخ
بنا بر عدم کسر اوست و ایشان را در تاریخ خطا یسال دو دور دیکر است که هر
دیکر دیست که بر دوازده میکردد و همین دورها را ابدا اعتبار می
شمارند و از ادوار اختیاری و دور رابع کویند و در اختیارات
بران اعتماد تمام کنند و اسامی آن دوازده بلغت خطایه اینست
ا کن ب جبو ج من د ن ه س و جه ز یو ح چین ط شیو ی خالی یا پی
و بعضی از منجمان از دورها این دور را بغایت نحس کیرند
و آن دو روز باشد آنرا بخطایی مون کویند یعنی اعمی که بفارسی خاک رنک
کویند و انروز بود میشه و بعضی بنیت سعد کیرند و آن نیز دو روز
بود که آنرا بخطایه چه کویند یعنی سفید و آن روز جین و خالی باشد و بعضی
محمود کیرند یعنی خاکستری و آن چهار روز بود که آنرا بخطایه جونک کویند یعنی
ازرق و انروز ما جبو و تن و چه و دی باشد و بعضی مذموم کیرند یعنی
قریب نحس و آن نیز چهار روز بود که آنرا بخطایه خی کویند یعنی سیاه و انروز ها
کن و سن و بین و شیو باشد و علامات اینها اینست مر علامت سعد
ه علامت نحس علامت محمود م علامت مذموم و
بعضی از منجمان این الفاظ را مصحح داوند در تقاویم در ازای
هر روز نویسند و بعضی دیکر بجهت اختصار نقطهای الوان موافق الوان

روز نهند و چون نوبت این دو روز بمبدا اقسام طاق رسد از
قسم بیست و چهارگانه سال مانند قسم لیچن که اول است و کیچه که بیست
و ششم است پنجشنبه روز مبدا آن قسم و دو روز مقدم بر آن قدرین
دو روز یکی شمرند یعنی آنچه در روز مقدم نوبت باو رسیده باشد در روز
مبدا آن قسم مکرر شود و باقی بر ترتیب باشد پس یکدوره دوازده روز
باشد و یکدوره سیزده روز و معلوم نشده است بتحقیق که در این تکرار
مراد خطائیان چیست بعضی گفته اند که تا فرق باشد میان این دو دور و دور
اثنی عشری و تعبیر باین دو را اولی دانسته اند چه تعبیر دو را اثنی عشری مستلزم
تعبیر دو را ستینی و دو عشریت و سبب آنکه تکرار مخصوص باوایل اقسام
طاق نموده اند آنست که مبدا سال لیچن است و آن از اقسام طاق است
و فرق میان مذکور حفظ کرده اند که در اول سال شود و در باقی اقسام
فرد هم بطبیعت لیچن مکرر کنند و برادر کمال اذکیا محقق شده که اهل خطای
کبیسه‌ها را با ادوار ثلاثه مقید میسازند چون خواهند که تقید زیاده کنند
سالها را مقید سازند بابتدای آفرینش عالم و بزعم ایشان
بقای مدت عالم سیصد هزار و بیست و حکیم فاضل فخر الدین
مغربی در زیج ادوار الانوار آورده که سیصد و شصت هزار و بیست و بعضی
از براهمه زیادت این قدر گفته اند و اینها از خرافات و امور مستبعده
است و دلیلی بر آن نیست و هر وان باصطلاح ایشان ده هزار

سال

سال است و دو سال ششصد و چهل و نهم بود چون که گذشته از
آفرینش عالم بزعم این طایفه هشت هزار و هشتصد و شصت و
سه دور و نه هزار و نهصد و پنجاه و چهار و سال پس در این سال
که نهصد و نود و شش یزدجردیست از ابتدای آفرینش عالم هشت هزار و هشتصد و
نود و چهار دور و هفتاد و یک سال تمام گذشته باشد اما ترکان در شمردن سالها هم
دور اثنی عشری اقتصار نمایند و اصحاب زیجات گفته اند که تا چند تاریخ ایشان معلوم نیست
که ایشان چه حادثه را مبدا گرفته اند و سالهای بعد از آن را بآن نسبت میکنند
و در میان عجم نیز این دو رسم مستعمل است خصوصا در میان اهل سیاق چه بنای محاسبات
ممالک در دفاتر خود بر آن نهاده اند و اصلا تاریخ دیگر نزد ایشان منظور
نیست و چون معرفت اسامی اوایل ادوار اربعه و هم چنین اسامی اقسام سنة
و شهور دوازده گانه قمری که در شرح زیج از کتب عمل نقل کردیم در ساقی زیاده
اهل اشتغال بمعرفت نجوم میفرمایند که هر قسمی از اقسام سال شمسی را بلغت
ایشان نامیست و همچنین هر ماهی از ماههای قمری و هر
روزی و سالی از دورها و سالهای دور ستینی و دور اثنی عشری
و ایضا هر روزی از دور رابعه را نامیست بلغت ایشان و آن از دورها
مسطور است و در تقویم تام تاریخ خطائی را در آخر جداول صفحه
یسری در شش جدول بیاورند و در جدول اول ارقام ایام
دور ستینی و در دوم ارقام ایام دور اثنی عشری و در سیم ارقام

دور رابع دور چهارم علامات اختیارات بحروف با نقاط منقوطه یا بالفاظ
مصرحه و دور پنجم ارقام ایام اقسام سته و در ششم ارقام ایام ماه
قمری بیاورند و اسماء اقسام سال و هم چنین اسامی شهور قمری
در حاشیه در محاذی روز مبدا ثبت کنند و پوشیده نماند که ایام دور اثنی عشری
و دور عشری از دور ستینی بعلامات معلوم میتوان کرد چه اگر از ایام گذشته دور ستینی
دوازده دوازده طرح کنند آنچه بماند ایام گذشته باشد از دور اثنی عشری و اگر
ده ده طرح کنند ایام گذشته باشد از دور عشری و لهذا در بعضی تقاویم اثنی عشری دور
عشری متروک باشد لیکن چون اهتمام ایشان بدور اثنی عشری بیشتر است از
دور عشری و ایضا طرح ده ده آسان تر است از طرح دوازده دوازده در اکثر
تقاویم موافق آنچه مصنف فرموده دور اثنی عشری را ایراد نمایند و دور عشری را ترک
کنند و بعضی تمام اسماء ایام دور ستینی و دور اثنی عشری و دور رابع
همه را مصرح در جدول بعد از جدول ارقام هر یک نویسند و گاه باشد که در
بعضی تقاویم تامه مداخل شهور قمری حقیقی و مداخل اقسام سته را
در میان یکدیگر بترتیب مداخل در شش جدول بیاورند در دو ورق مقدم
بر اوراق دوازده گانه در جدول اول اعداد اقسام و اعداد شهور
هر یک بلونی ثبت کنند بارقام هندسی یا جمل و در جدول دوم
اسماء اقسام سال و اسماء شهور و در جدول سیم عدد هر یک از
شهور تامه و ایام تامه بوجودی که موافق اول آن قسم یا اول

اتماه

اتماه باشد و در جدول چهارم ایام تامه و دور ستینی متصل بروز
مدخل هر قسم و مدخل هر ماه و در جدول پنجم فنکات که بر ایام تامه
و دور ستینی زاید باشد و در جدول ششم ایام تامه در اختیارات و در بعضی
تقاویم جدولی دیگر بعد از آن بیارند و در آنجا ایام ناقصه دور ستینی که مداخلات ایام
سال و شهور باشد ثبت کنند و طریق وضع چنانست که چون فنکات
شصت شود آنرا یکی گیرند و مرفوع مرة خوانند و چون مرفوع مرة
شصت شود آنرا یکی گیرند و مرفوع مرتین خوانند و مرتبه مرفوع
مرتین بحسب اصطلاح مقدم باشد بر مرتبه مرفوع مرة و مرتبه مرفوع مرة
مقدم باشد بر مرتبه فنکات و اگر با فنکات تامه کسور باشند
آنرا بعد از فنکات در همان جدول وضع کنند و کسور باعتبار تجزیه
هر فنک باشد بشصت جزو یعنی هر عددی از کسور شصت یکی از فنکی باشد و در بعضی
تقاویم فنکات را رفع نکنند و همه را بارقام هندسی ثبت کنند و در جدول دیگر بعد از
جدول فنکات بیارند و در آنجا کسور ثبت کنند چنانکه هر عددی از آن سدس
فنک باشد و هم دیگر ورق یعنی ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه در صفحه
یمین بشکل زایجه دوازده خانه رسم کنند و در هر خانه نام سال
از دور اثنی عشری بلغت ایشان یعنی بلغت ترکان و ختاییان بنویسند
و در زیر آن بلغت ترکی و فارسی نویسند و نام آن سالی که موافق مفروض
باشد در خانه وسط فوقانی از آن زایجه ثبت کنند و هم دیگر ورق

تاریخ سال مفروض و مداخل آن یعنی مدخل حمل و احکام آن سال
همه را بزعم اهل خطای بیاورند چنانکه اول تعیین کنند که سال مفروض
درکدام دورست از ادوار ثلثه و چندم سال است از آن دور و ایضاً تشخیص نمایند
جمله سال در کدام روزیست از دوستینی و چند چاغ و که و فنک گذشته از آن روز
تا مبدء کدام و نیز روزیست از دور رابع واسامی هر یک بنویسند و ایضاً ایراد نمایند که
از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مدخل حمل واقع شده تا آن مدخل چند مدت
شده و از آفرینش عالم بزعم اهل خطا تا سال مفروض چند و ان چند سال گذشته
و سال مفروض چندم است و گاه باشد که در ذیل این مذکورات تاریخ سال و مدخل
آن از تواریخ اربعه مشهوره نیز بیاورند و ساعت و دقیقه گذشته از سال اول آن روز
یا آن شب که مدخل سال در آن روز یا شب بنویسند و بعد از اینها احکام آن سال بزعم
حکمای خطا و ایغور بیاورند و ما تفصیل هر یک را در ورق مقدم بر مثال صفحه یسری
بیاوریم تا تصور آن بر متعلم دشوار نیاید باب پانزدهم در معرفت
زوایدی که در تقویم بیاورند چون مصنف از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ
شد شروع نمود در بیان زوایدی که ایراد آن در تقویم مصطلح و متعارف است پس میفرماید
که در صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروض و مبدء آن
وقت و حول آفتاب بنقطه اول حمل و مدخل آن سال بتواریخ اربعه مشهوره
و تاریخ خطاییان بیاورند چنانکه در تواریخ مشهوره اول معینان ... و ارقام
آن کنند پس تعیین روز یا شب مدخل حمل هر یک از تواریخ اربعه بترتیب دور

برابر

تاریخ خطا اول تعیین نمایند که مبدء سال مفروض در کدام دنک و چاغ است و روز
مدخل کدام روزیست از ایام دوستینی و همچنین از ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند
که از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مبدء سال در آن واقعست تا مبدء سال
چند مدت گذشته و همچنین از مدت قسمی از اقسام سته که مبدء سال
در آن واقعست و ایضاً تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام دورست از
ادوار ثلثه و چندم سالست از آن دور و همچنین چندم سالست از ابتدای
آفرینش عالم بزعم اهل خطای و گاه باشد که در بعضی تقاویم نامه بعد از این
مذکورات موامرة طالع سال یعنی بیان استخراج آن بطریق مختلفه بیان کنند
و در بعضی در جمیع تقاویم اسم شهری که طالع سال افق آن شهر استخراج
کرده باشند مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم نامه درجه طالع تا آخر ق
مختلفه استخراج کرده در همین صفحه بنویسند و مثل هر یک از اینها عنقریب مسطور گردد
انشاء الله تعالی و در تقویم غیر تمام تعیین مدخل سال بتاریخ خطا مترک باشد و ابقی
زایچه طالع وقت تحویل آفتاب باول حمل در تحت آن صفحه بیاورند بآن
طریق که در زایچه اجتماع و استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت باعلام
نباشد و مواضع کواکب و همچنین مواضع عقدتین قمر را در وقت تحویل
مذکور در آن زایچه ثبت کنند بانیطریق که هر یک از کواکب سبعه و عقدتین
در هر برج که باشند او را در آن خانه ثبت کنند از خانهای دوازده
گانه زایچه که نام آن برج در آن خانه مسطور باشد قید برج بجهة

آنست که گاه باشد که اسم و برج در یک خانه مسطور بود بحسب عدد و دیگری بحسب
عمل چنانچه بستی ذکر یافت و مصطلح شده است که برج بحسب عدد بصیغ برج بحسب عمل را
بعلامت نویسند و ثبت موضع کوکب بحسب برج صریح باشد درجات و دقایق که
از اول آن بروج کوکب بحرکت توالی قطع کرده باشد با درجات و دقایق
که عقده قمر بخلاف توالی با آن واصل شده باشد ابتدا از اول برج نیز ثبت کنند
وسهام را نیز در آن زایچه بیاورند و این سهام دلایل چیزهاست از
احوال پادشاهان و رعایا و تغیرات وقوع امن و آشوب و چگونگی حصول انتفاعات
که از مواضع کواکب داله بر آنچه ما ود درجه طالع یا جزوی دیگر از فلک البروج
که مناسب امر مطلوب بود گیرند و بیان استخراج آنها تعلق بکتب عمل دارد و اما
طریق وضع آنها در زایچه بوضع کواکبست بعین هر یک از سهام در هر برج
که باشند آنرا با درجات و دقایق در آن خانه ثبت کنند که اسم آن برج مصرح در آن
خانه مثبت باشد و از سهام آنچه اهتمام باستخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم
مسطور باشد سهم السعادة است و سهم الغیب که یکی دال بود بر مال و جاه و سعادت
و دیگری برای و دین و علامات و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و درجه طالع تواند
و گاه باشد که از برای احکام هر یک از فصول اربعه زایچه وضع کنند
علیحده در صفحه چنانکه زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بحمل بجهة احکام فصل بهار
باشد و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بسرطان بجهت احکام فصل تابستان
و زایچه وقت تحویل آفتاب بمیزان بجهة احکام فصل خزان و زایچه وقت تحویل آفتاب

بجدی

بجدی بجهة احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام وقتی این عمل بجا
آورند که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل برج منقلب باشد الا اگر طالع وقت مذکور
برج ثابت باشد حکم تمام سال از زایچه این طالع کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر
استخراج نکنند و اگر برج مذکور جسدین باشد زایچه طالع وقت تحویل آفتاب
بمیزان استخراج کنند و حکم نیمه آخر سال از آن کنند و حکم نیمه اول سال
از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل و موقف هر یک از بروج منقلبه و ثابته و ذوات
جسدین بعد از این در بابت نوزدهم بیاید انشاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایچه
طالع اجتماع و استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند و آنرا در احکام
بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقویم نامه بجهة طالع تحویل آفتاب بهر
یک از بروج در فوق صفحه یمنی زایچه وضع کنند و حکم هر ماه شمسی جداگانه
از آن کنند و از جمله اموری که در اکثر احوال در تقویم تمام بیاورند
ایام مشهوره است از تواریخ مشهوره که در میان اتصالات کلی
یا در جدول علیحده قبل از اتصالات کلی باز آورند و نویسند چون ایام مشهوره
بعضی از تواریخ مبنی بر آن در تقویم ثبت کنند مصطلح و متعارف اهل این زمان
نیست و آنچه متعارف است بسبب شهرت آن بعضی از ایام معینه واجب نمود و
ایام مشهوره هر یک از تواریخ مشهوره را با آنچه بسبب شهرت آن شده در این کتاب ثبت کردیم
تا ناظر تقویم را معین باشد و بالله التوفیق و علیه التکلان ذکر ایام مشهوره تاریخ عرب
تاریخ عرب اول سال غره محرم است در ولایت عرب در این روز نوروز کنند و بعضی

وطرب و لهو و نشاط مشغول کردند **ایام معدودات** اصحاب تکیات گویند ده روز
اول محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدودات را بایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی
بایام روزه که در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از فرضیت رمضان منسوخ شده
و آن روز عاشورا است و سه روز در هر ماهی و آنچه در آیه کریمه واذکروا الله فی ایام
معدودات واقع شده مفسرین آنرا بایام تشریق تفسیر کرده اند که بعد از عید
خواهد آمد و تسمیه آن بمعدودات بجهة قلت است عاشورا دهم محرم است
و آنرا عاشور نیز گویند بحذف الف و این روز نیک است پس محرم در اخبار آمده
کشتی نوح درین روز بآرام رسید و نور بصر حضرت یعقوب درین روز
معاودت نمود و خلاصی حضرت ایوب از کرمان درین روز بود و غرق فرعون
و جنود او و نجات بنی اسرائیل درین روز دست داده و چنین شهادت حضرت
امام حسین علیه السلام درین روز واقع شده در اکثر بلاد درین روز ماتم گیرند و شیون
نمایند و مصنف در شرح زیج سلطانی از بعض علما نقل کرده است که عاشورا نهم
محرم است و آنرا از عشر گرفته اند یعنی شتر در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر
آب نخورد روز نهم آب خورد که آنرا عشر الابل گویند **[illegible]** چهاردهم ربیع
الاقوات **استفتاح** پانزدهم رجب است و در اخبار آمده که هر که درین روز از خدای تعالی
طلب فتح و نصرت کند مقصود حاصل شود و ازین جهت است که این روز باستفتاح
مشهور شده است چه استفتاح در لغت طلب فتح و نصرت است و ارباب تواریخ و
سیر آورده اند که درین روز بود که ابابیل بامر ملک جلیل رفع مضرت اصحاب فیل

شود

نمود و شروع حضرت خیر النسا با حضرت شاه ولایت پناه درین روز بوده
مبعث و معراج حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست و هفتم رجب است و حکیم مغربی آورده
بیست و ششم رجب بود که جبرئیل علیه السلام به پیغمبر صلعم نازل شده بود و در آن اقاویل
دیگر نیز هست **لیلة البراءة** پانزدهم شعبان است و چنانکه جمله ملوک
و سلاطین سلف قاعده چنانست که چون هر کس از رعایای خراج خود ادا
نماید نوشته باو دهند مضمون آنکه خراج خود تمام ادا نمود و آنرا براة گویند
و بمجلس ملک متعال میفرماید که تا بجهة خلاصی مومنان از آتش دوزخ براة بنویسند
وجه تسمیه است و درین شب نسخه آجال تسلیم ملک الموت نمایند پس
کی درین شب جمعی سالی برای [illegible] زنده از حیات **لیلة القدر** بیست و سیم رمضان است
مخفی نماند که حضرت رب الارباب چون شب [illegible] را شرف و منقبت داده است یکی شب براة
و دیگری شب قدر براة را گفت انا انزلناه فی لیلة مبارکة و قدر را گفت انا انزلناه فی
لیلة القدر لیکن شب براة ظاهر است و شب قدر را محجوب گردانیده و لهذا اختلاف
کرده اند که شب قدر در رمضان است یا در غیر رمضان و بر تقدیری که در رمضان
باشد اختلاف کرده اند که در دهه اول است یا در دهه اوسط یا در دهه آخر
و بر تقدیری که در دهه آخر باشد اختلاف کرده اند که در کدام شب است مشهور آنست
که مذکور شد و معنی قدر شرف و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده از شبهای
دیگر است و بعضی گفته اند که قدر بمعنی تقدیر است چه تعیین هر امری در آن سال و
تعویض آن بملکی درین شب واقع میشود **عید فطر** غره شوال است و عید ماخوذ است

از عود بجهة آنکه هر سال مردم بآن عود میکنند بروجهی مخصوص یا بجهة آنکه حضرت
ارحم الراحمین عود میکند بمغفرت بندگان درین روز **شق القمر** شب سیزدهم
شوال است و این معجز حضرت خاتم النبیین است که در حضور قریش باشارت سبابه
مبارک خود درین شب ظاهر نمود و قصه این قضیه مشهور است **ایام معلومات** قول اهل لغت
و اکثر فقها آنست که ده روز اول ذی الحجه است و بعضی از فقها گفته اند که ایام
نحر است که عنقریب معلوم شود **یوم الترویه** هشتم ذی الحجه است و ترویه در
لغت آب دادن است و فکر کردن و تسمیه این روز بترویه بعضی گفته اند
بجهت آنست که حجاج درین روز شتران را آب میدهند و آب بر میدارند
و بعضی گفته اند بجهت آنست که خوابی که حضرت خلیل در باب قربان کردن
اسمعیل دیده بود و تمام روز متفکر بود که چه کار کند تا آنکه آخر الامر ذبح
اسمعیل را در روز عید اضحی که بعد ازین مذکور شود قرار داد **یوم العرفه** نهم ذی
الحجه است و عرفه اسم موضعیست در مکه معظمه و از عرفه بجهة آن گویند که ملاقات
حضرت آدم و حوا بعد از مفارقت در آن موضع واقع شده و یکدیگر را
شناختند یا بجهة جبرئیل علیه السلام در آن موضع با براهیم علیه السلام بیان
کرده بود و چون حضرت خلیل بآن موضع رسید آنرا بشناخت و این
روز را عرفه بسبب آن گویند که حجاج را درین روز در آن موضع میباید رفت و در آنجا
توقف کرد و بعضی گویند که چون درین روز حضرت ابراهیم تعبیر خواب محقق
شناختند یا بسبب این روز را عرفه گویند **عید الاضحی** دهم ذی الحجه است و اضحی

جمع

جمع ضحاه است و آن گوسفندیرا گویند که درین روز قربان کنند یا بجهة روز را
عید اضحی گویند **ایام تشریق** روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است
و روز دهم را روز نحر و یازدهم و دوازدهم را ایام تشریق و سیزدهم را
تشریق تنها و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه آنرا در وقت اشراق میکذارند
و باقی ایام را بتبعیت آن تشریق گویند و بعضی گفته اند که تشریق خشک کردن گوشت است
در آفتاب چه مسکین قوم درین روزها گوشت قربانها را خشک میکنند و بعضی گفته اند
تشریق مقام کردن است در آفتاب چه حاجیان بجهة ادای مناسک حج درین توقف
میکنند در آفتاب و بعضی گفته اند بجانب مشرق رفتن است چه اکثر حجاج بعد از
ادای مناسک حج متوجه بجانب مشرق شوند **غدیر خم** هژدهم ذی الحجه است
بتواتر ثابت شده است که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله از حج الوداع مراجعت نمود در موضع
که آنرا غدیر خم گویند نزول فرمود پس بفرمود تا بعضی از جهازهای شتران را
بالای یکدیگر گذاشتند و بر بالای آن بر آمد دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گرفتن آنحضرت را با خود صعود فرمودند و در حضور صحابه آنحضرت را امیر
خلیفه و وصی خود ساختند و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و ورود حدیث
من کنت مولاه درین روز مشهور و معروفست **ایام البیض** روز سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماهی یعنی آن ایام لیالی بیض است چه در
شبهای این ایام از اول تا آخر ماهتاب باشد و از حضرت شاه ولایت امیر
المؤمنین علیه السلام روایتست که چون آدم از بهشت بزمین آمد هیچ عضوی از

پوششی و دیواری نبود که آفتاب در اعضای مبارک وی اثر کرد و سیاه رنگ
شد و باین سبب آنحضرت ملول دلتنگ روی نمود و بدرگاه بی نیاز آغاز تضرع و
زاری کرد در حال جبرئیل بفرمان ملک جلیل نزول اجلال فرموده گفت
ای آدم اگر خواهی که این سیاهی بسفیدی و این شام غم بنشاط مبدل شود سه
روز روزه دار پس آدم بعد از ادای شکر باری تعالی در روز اول ایام بیض
قصد صوم نمود چون شب در آمد ثلثی از بدن مبارک وی سفید شد و چنین
دیگر روز روزه گرفت ثلث دیگر سفید شد و روز سیم تمامی اندام آنحضرت
از آن ظلمت بیرون آمد اینست ایام مشهوره تاریخ عرب و بعض از منجمان روز ولادت
و رحلت حضرت سید المرسلین و وقایعی که در زمان حیات آنحضرت روی نمود
و هم چنین روز ولادت و رحلت هر یک از ائمه و مشایخ و علمای دین را
داخل ایام مشهوره دانسته در تقویم ثبت نمایند و لهذا گوییم ولادت حضرت
رسالت پناه مترددست میان دوم و ششم و هشتم و سیزدهم و هفدهم ربیع
الاول و انتقال حضرت در دوازدهم ربیع الاول دست داده و بعضی گویند بیست
و هشتم صفر و ولادت حضرت امیر المؤمنین سیزدهم رجب بود و ضربت شهادت
جمعه آخر نوزدهم رمضان و انتقال آنحضرت بیست و یکم ماه مذکور و ولادت حضرت
فاطمه علیها السلام بیستم جمادی الآخر و انتقال او هفتم صفر ولادت حضرت امام حسن علیه السلام
پانزدهم رمضان وفات آنحضرت سیم جمادی الآخر ولادت حضرت امام حسین علیه السلام
سیم شعبان و اصح سلخ ربیع الاول گفته اند انتقال آنحضرت دهم محرم ولادت
امام زین العابدین پنجم شعبان وفات او بیست و دوم محرم ولادت امام محمد باقر

سیم

سیم صفر شهادت آنحضرت هفتم ذی الحجة ولادت امام جعفر صادق هفدهم ربیع
الاول شهادت آنحضرت پانزدهم رجب ولادت امام موسی علیه السلام هفتم صفر شهادت
آنحضرت ششم رجب ولادت امام رضا یازدهم ذی القعده شهادت آنحضرت
هفدهم صفر ولادت امام محمد تقی دهم رجب و اصح پانزدهم رمضان وفات
آنحضرت بیست و عاشر رجب ولادت امام علی نقی دوم رجب و اصح پانزدهم ذی
الحجة وفات آنحضرت سیم رجب ولادت امام حسن عسکری چهارم ربیع الآخر
وفات آنحضرت هشتم ربیع الاول ولادت امام محمد مهدی پانزدهم شعبان
و ایام مشهوره تاریخ روم بر دو نوع بود یکی آنکه موقوف باشد بر موقت
اول صوم کبیر را منسوب بطایفه نصاری دوم آنکه موقوف نیست و آنچه
موقوفست بر موقت صوم کبیر مخفی نماند که صوم کبیر که روزه فریضه نصاراست
هفت هفته است و حسن بصری و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند که آنچه خدای تعالی
بر امت عیسی علیه السلام واجب گردانیده بود یکماه بود و چون آن ماه در فصل تابستان افتاد
و از فرط حرارت هوا مشقت تمام باحوال مردم راه یافت پس علمای ایشان
در این باب اندیشه نمودند و صوم را بفصل ربیع انداختند و ده روز زیاده
نمودند و هم چنین هر قومی زیاده میکردند تا چهل روز شد و اول این صوم
همیشه دوشنبه باشد مشروط بانکه قبل از دوم شباط و بعد از هفتم آذار نباشد
صوم نینوی روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر به سه هفته و این سه
روز بود پس پنجشنبه فطر نینوی و در کتب تاریخ مذکورست که در این روز

یونس پیغمبر ع از شکم ماهی بیرون آمد در قریه که آنرا نینوی خوانند حاضر شد
مردم چون آنحضرت را بدیدند شادیها کردند و در آن روز بود و دو روز دیگر بالای
آن روزه گرفتند و اهل ترسایان الطریق سه شالین سه روز روزه دارند
سفانین روز یکشنبه چهل دوم صوم کبیر باشد نصارا گویند که درین روز
عیسی ابن مریم دراز گوشی سوار بیت المقدس درآمد مردم را بشرف دولت
مشرف ساخت فصح پنجشنبه چهل و پنجم صوم کبیر باشد و فصح معنی رستگاری باشد
چه درین روز بود که قوم از حواریان استدعا نمودند که از حضرت عیسی التماس نزول
مایده کنند و آن خوانچه بود از طلای احمر مساحت چهل ذرع که در آن ماهی بود
بریان با پنج رغیف و قدری سرکه و نمک و سبزی و ارباب تواریخ گفته‌اند
که حواریان دوازده تن بودند که در مبادی بعثت حضرت عیسی شرف دین
عیسوی مشرف شده کمر خدمت آنحضرت بر میان جان بسته بودند و از کتب
الاخبار روایت صحیح که تعزیه حوار منتقل شد از آن بلیغ بعضی است چه این جماعت بنا بر
آنکه پیش از ملاقات حضرت بعضی ۲ جامهای پشمینه سفید میشستند موسوم
بحواریین شدند و اسم ایشان اینست ۱ شمعون ۲ یحیی ۳ یوحنان ۴ لوقا ۵ مرقوس
۶ فطرس ۷ یحیی ۸ یعقوب ۹ اندراس ۱۰ فلیس ۱۱ یعقوبس ۱۲ سرجس جمعه الصلیب
جمعه چهل و هفتم صوم کبیر باشد نصاری گویند که عیسی ع را یهود از آن روز پنجشنبه
بگرفتند و روز جمعه بر دار کردند و آنرا جمعه الصلبوت خوانند و روز یکشنبه دفن
کردند و بعد از چهارده روز از قبر برآمد و ترسایان این عید را روز عید میگویند

یارا

زیرا که خدایتعالی در قرآن مجید میفرماید وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله
وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم و باز میفرماید که وما قتلوه یقینا بل رفعه الله
و نتیجه آن بود که آنحضرت را بالای دار آوردند و در اثنای آن حال آفتاب منکسف
شد ظلمت چنان استیلا یافت که دیدها از رویت باز ماند در آن حال باری تعالی
ملایکه را ارسال و مقرر کرد و آنحضرت را باسمان بردند و چون عالم روشن گشت
یهود الصورت عیسی در نظر یهود آمده گفتند که این ساحر میخواست که از این
جنگ ما خلاص شود نتوانست اکنون او را بقتل باید کشت تا شغل دیگر پیش
نیارد و قصه صلب یهود اکره هر چند وی فریاد کرد که من یهود ام که شما را
بعیسی دلالت نمودم او را نشنیدند و او را آویختند چون ملایکه او را بر آسمان بردند و مرا بجای او در بند کردند
خلق باور نداشتند و از خلق او آویختند عید قیامت شنبه چهل و ششم
صوم کبیر باشد عید فطر یکشنبه بعد از عید قیامت بود و درین روز
نصاری از صوم فارغ شده عید کنند و در معابد خود رفته بدعا و ذکر
اشتغال نمایند و طعامهای معین خورند سعانین صغیر آدینه بعد از فطر
باشد و آنرا جمعه الشهید نیز گویند احد الجدید یکشنبه بعد از فطر باشد
و این روز را احد الجدید بسبب آن گویند که اول یکشنبه است بعد از عید فطر
و درین روز نیز عبادتهای مخصوص کنند سلاق پنجشنبه باشد بعد از
عید فطر بچهل روز و گویند درین روز بود که عیسی شمعون را مقدم حواریان
بر خلیفه ساخت و گفت از من ملایکه اوعیه و ظروف پر نور شعا

خواهد رسانید و آن انوار بباطنهای شان راه یافته هر یک از تنابلوت قوم دیگر
بدعوت ایشان مامور شدند **بنطیقسطی** یکشنبه بعد از سلاق باشد بلا
روز نصاری گویند این آن روز است که عیسی روح القدس را بحواریان
بنوعی که وعده کرده بود فرستاد پس حواریان هر یک بقصد دعوت بولایتی
رفتند و بالهام ربانی بعبارت آن ولایت سخن یافته با مردم انجا بلغت ایشان
سخن گفتند **صوم السلیحین** دوشنبه بعد از بنطیقسطی باشد و آن چهل و شش
روز بود و گویند درین ایام عیسی بجهة دعوت عزیمت نموده در اطراف
عالم بگردید و فطر این صوم یکشنبه چهل و نهم باشد **جمعة الذهب** اول جمعه
باشد از صوم شلیحین **عید هیاکل** روز سیزدهم باشد از فطر شلیحین
و دوشنبه بعد از آن صوم ایلیا باشد **صوم ایلیا [illegible]** پیوست
صوم کبیر نیست عید جنکه هیئت و دوم تشرین الاخر استاد ابوریحان
بیرونی در کتاب تفهیم و هم چنین صاحب روضة المنجمین آورده است
که چنانکه پادشاهی بوده دختران مردم بزور بکشیدی و ازالۀ بکارت
ایشان کردی بعد از آن رخصت دادی تا بشوهر دهند در آن
زمان هفت برادر بوده‌اند و یک خواهر داشتند ملک بخواهر ایشان طمع کرد
برادر کهتر از غیرت جهت خود لباس زنان بیاراست و بعوض
خواهر بمضجع ملک در آمد و چون ملک خفت کرد دست باورش برجست و
آتش شهوت ملک را با آب خنجر فرو نشانید و بعد از آن از او یک

ساحت

ساحت پس مردم شادیها کردند و آن روز را عید ساختند **عید بشارت**
اول ماه کانون الاول باشد نصاری گویند این روزی بود که روح القدس بصورت جوانی
خوش روی در وقت غسل بر مریم ظاهر شد و مریم ازو محتجب شد گفت اعوذ
بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس بادر مریم دمید او را بوجود
روح الله بشارت داد و مصحح در شرح زیج سلطانی از حکیم مؤبد نقل کرده که حمل
مریم بوجود عیسی در بطن او بیست و پنجم آذار واقع شد **لیلة المیلاد** یعنی شب ولادت
عیسی در آن شب ست ظهور یافته شب بیست و پنجم کانون الاول بوده و مخفی
نمانده که در شب ولادت عیسی اختلاف بسیار است مشهور آنست که مذکور شد و صاحب
کشف الحقایق گوید بعضی گفته‌اند که ششم کانون الآخر بوده و در قرب بیت
المقدس آن را فاضرة الطفل گویند و ازین جهت است که ترسایان آن را نصاری
خوانند **عید غطاس** اول کانون الآخر باشد بعضی قلنداس و خلقه اسم نیز
گفته‌اند گویند اسم یکی از ملوک ایشانست و حکیم مؤبد گوید که این روز اول
سال رومیانست **دنح** ششم کانون الاخر باشد دنح بدال مهمله
و نون و حاء مهمله تصحیح کرده‌اند و صاحب کشف الحقایق گفته است که
معنی دنح طلوع است و مراد طلوع حضرت عیسی است از نهر اردن که نزدیک [illegible]
و صاحب روضة المنجمین گوید که یحیی بن ذکریا عیسی را بآن آب شست و بعضی
دیگر گویند که مریم الخضر علیه السلام با آب معموریه نشست و چون از آب بیرون آمد
روح القدس بصورت کبوتری بر وی پیوست و استاد ابوریحان در کتاب تفهیم

آورده که ذکر ایام عیسی علیه السلام بآب معمودیه است و آن اینست که ترسایان فرزندان
خود را چون متولد شوند بآن غسل دهند و چون کسی بدین عیسی درآید همین اول او را
بآن آب بشویند نصاری شود عید شمع دوم شباط باشد و آن
روزیست که عیسی در آن روز بهیکل درآمد اول نوبت و هیکل نام متعبد
نصاری است سقوط جمره اول هفتم شباط باشد سقوط جمره دوم چهاردهم
شباط باشد سقوط جمره سیم بیست و یکم شباط باشد جمار جمع جمره است
وبعد از آن انکه سرمای زمستان بود و جمره در لغت اخگر آتش را
گویند و زعم ایشان چنانست که درین ایام سه جمره از جانب بالا بجانب
السفل نازل شود و صاحب حل التقویم و صاحب روضة المنجمین گویند جمره
اول در زمین اثر کند و جمره دوم در آب و مصنف در شرح زیج عکس این
آورده یعنی جمره اول آب را گرم کند و جمره دوم زمین را و جمره سیم
باتفاق در اشجار اثر کند و قوت نما بحرکت درآید و استاد ابوریحان
گوید که رومیان گفته‌اند که باین جمرها شکم زمین گرم شود و از وی بخار
برآید استاد الشعرا حکیم اوحد الدین انوری که در علم نجوم [illegible] روزگار بود
در تعریف بهار بیتی فرموده که مصداق این قولست و آن اینست بیت
هم جمره برآورده فرو برده نفس را هم فاخته بگشاده فرو بسته زبان را
و اعراب گویند که این اثرها درین ایام از سقوط بعضی منازل قمرست و درین
ایام و منها گویند سقوط جمرات برابر آفتابست و در هر چند گاهی یکروز

میان

میان تاریخ روم و تاریخ جلالی که شمسی حقیقی باشد تفاوت پیدا شود پس ظاهر است
که در سقوط جمرات این تفاوت باشد اول ایام العجوز بیست و ششم شباط
باشد و آن هفت روز بود و درین روزها هوا خالی از تغیری نباشد و بر
خوانند در روضة الصفا آورده که ایام عجوز را چنان در آخر زمستان بر تقاویم
ثبت میکنند عبارت از ایامیست که قوم عاد بدعای هود علیه السلام هلاک شدند
و در تسمیه این اوقات بایام عجوز آنست که در حال هبوب ریاح پیرزنی
از آن قوم بزیر زمینی رفته بر مقهوران نوحه میکرد و روز هشتم باد صعوبت در
آنجا وزید او را بیاران سابق لاحق ساخت و بعضی گویند که از سرما برد
و لهذا برد العجوز نیز گویند و در فرقان مجید مذکورست که آن هفت شب و هشت روز
بود و در صحاح جوهری از بعض اهل لغت نقل کرده که نزد عرب پنج روز است و استاد
ابوریحان گفته که ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی آخر زیرا که این روزها
آخر زمستانست و یعقوب ابن اسحق الکندی و عبد الله بن علی الحاسب مشهور که
بعبدالله قلم گفته‌اند که سبب تغیر هوا درین ایام آنست که آفتاب درین وقت بر تربیع
اوج خویش رسد یعنی ببعد اوسط بحسب سیر در خارج و بر اذهان مستقیمه
مخفی نماند که این وقت درست باشد که اوج آفتاب در آخر جوزا ثابت باشد
میلاد یوحنا بیست و پنجم حزیران بود و حکیم منوچهر در زیج صغیر آورده
که بیست و چهارم حزیرانست و ابوریحان در تفهیم آورده که یوحنا یحیی پیغمبرست
و ظاهر آنست که یوحنا غیر از حضرت یحیی کس دیگر است که تفاوت این

این ایام استدلال بر هوای باقی سال کنند و استاد ابوریحان بیرونی گوید که ایام
ماحورا هفت روزست و این ایام ماخوذست از بحرانهم و بحران بمعنی حکم بود
زیرا که اصحاب تجربه از آن روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان
و اول روز از آن دلیل تشرین الاول است و دوم تشرین الآخر تا بآخر
هرچه در هر روزی حادث شود از میغ و باد و باران ماهها نیز همچنان بود و
بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه اسد است و روز دوم دلیل ماه سنبله همچنان
تا روز هشتم که دلیل ماه حوت است و صاحب جامع التقویم آورده که اگر در اول
این هفت روز بادها وزد آخر باشد زمستان آن سال اول سرد بود و آخر بارانی و
نم باشد و آخر خشک گذرد و اگر در آخر این هفت روز بادها وزد آخر باشد زمستان
آن اول خشک گذرد و آخر سرد و نم بود و اگر تمام هفت روز بادها وزد آخر بود
زمستان همه سرد و نم بود گویند که مصریان در ایام ماحورا حکم کنند بر احوال
زراعت و چگونگی محصولات صوم ماریثمیم اول آب باشد و از صوم استیلی
نیز گویند چه مارث بلغت ایشان سیده است و سیده را امر گویند عید تجلی
ششم آب بود گویند درین روز عیسی ع تجلی کرد بر حواریان از میان ابر
و موسی ع با خود ظاهر کرد و در زیج منسوب آورده که بتجلی عیسی و حضور موسی
والیاس و خضر علیهم السلام با او در طور سینا بود فطر ماریثمیم پانزدهم
آب بود و پس مدت صوم مارث مریم چهارده روز بود مقتل یحیی بن زکریا

عیسی ع بوده و آنکه اصحاب ریحات میلاد حضرت یحیی ع بتحقیق ذکر کنند مصداق
این قول اول ریاح بوارح هژدهم ایارات و آن چهل روز است
و در زیج حکیم منسوب بیستم ایارات و بوارح جمع بارح است و در صحاح آورده
که بارح باد گرم است و از ابو ذر نقل کرده است که البوارح الشمال اذا کانت فی
اول الصیف و صاحب جامع التقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا تا طلوع جبهه زمان
ریاح بوارح دانسته و آن قریب چهل روز است و این ریاح را از آن سبب ریاح
بوارح خوانند که منازلی که ایشان ریاح بطلوع منسوب ساخته اند از ربع
مشرقی است طلوع میکنند و طرف شمال را اهل حجاز بوارح خوانند مولد یحیی بن
ذکریا ع بیست و یکم حزیران باشد ذکران منوماسیم تموز بود و حصه در زیج
سلطانی از صاحب کشف نقل کرده که ذکران بلغت ایشان کفن است و اینچنانست
که شخصی که او را فضیلت تمام بوده باشد روزی که منسوب با و بود او را در
مبعدات خود در آن روز ذکر میکنند و هم چنین در روزهای بعد از آن تا وقتی
که نوبت بذکران شخص دیگر رسد مثل او و هر مولودی که در آن مدت متولد شود
بنام آن شخص کنند و نوبت ذکران بهر مرتبه ذکران فروترست از مرتبه عید
اول ایام باحورا نوزدهم تموز بود و آن هفت روز بود که در آن آفتاب
شکستی کرده بود و بعضی ایام باحورا گویند و بعضی از اصحاب لغت گفته اند
که معنی این لفظ شدت حرارت است در صیف و از اشعار حکیم انوری این معنی نیز
مفهوم میشود و بعضی گویند که باحورا لفظ یونانی یعنی روزگار آزموده و از

الحال

بیست و هفتم آب باشد و در زیج خاقانی مذکور است که بیست و هشتم
آب بود و سبب قتل اسکندر است در میان خاص و عام مشهور است در
تواریخ مذکوره **عید الصلیب** سیزدهم ایلول باشد گویند و محی الدین مغربی
در زیجات خود آورده اند که عید الصلیب بیست و هفتم ایلول است و گویند که یکی از
ملوک روم به بیت المقدس آمد و طلب چوبی که حضرت مسیح را بر آن چوب صلیب
کرده بودند می نمود بعد از تجسس آن چوب را درین روز با دو چوب دیگر یافته و
ندانسته که چوب مطلوب کدام یکیست پس هر یک از آن را بر شکم مرده
می نهادند بر آن یک چوب زنده شد و از آن دو چوب دیگر هیچ اثری
نیافتند و بواسطه این وجه این عید کردند و این محالیست بس عظیم زیرا
که آویختن عیسی بنا بر نص قاطع اصلا قرار ندارد پس چگونه بر حدیث چوب
اعتماد توان نمود **ذکر ایام مشهوره تاریخ فرس** نوروز عامه اول فروردین ماه بود و معتضد
از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که بزعم مجوس آنست که این روز آن روزیست که خدای تعالی
عالم را آفرید و کواکب را امر کرد به سیر کردن از اول حمل و آدم علیه السلام را
درین روز آفرید و ازین جهت او را نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند
که جمشید که عرب او را ابوشلخ گویند در جهان طواف میکرد و چون به آذربایجان
رسید درین روز بر تخت زرین نشست مرصع بجواهر و آن تخت در موضع بلند
بود و روزی در مشرق چون آفتاب از مشرق بر آمد و بر تخت و تاج

جمشید

جمشید افتاد شعاعی روشن ظاهر شد مردمان شادی کردند و گفتند این روز
نویست که دو آفتاب بر آمد یکی از مشرق و دیگری از مغرب و آن روز را جشن عظیم
ساختند و اصل نام او جم بود و از آنجا که آن شعاع بجمشید گفتند جمشید لقب
ایشان شد **نوروز خاصه** ششم فروردین ماه بود و گویند درین روز
دیگر بار جم بر تخت نشست و خاص و عام او را بدیدند و رسمهای نیکو نهاد
و گفت خدای تعالی شما را بیافرید و فرمود تا هم غسل کردند به آب پاکیزه و حق
سبحانه و تعالی را شکر کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و باین جهت این
روز را نوروز و اول را نوروز عامه گویند اکابر از نوروز اول تا نوروز دوم
حاجتهای مردم بر آوردندی و در نوروز دوم زندانیان را باطلاق فرمان دادندی
و مجرمان را عفو کردندی و بعد از آن بعیش و طرب مشغول شدندی **ابانگاه**
روز دهم فروردین ماه بود و نام روز دهم را بلغت فرس آبان گویند چنانکه
قبل ازین مذکور شد و گویند این نام فرشته ایست البته که بر آب موکل است
پس اگر درین روز باران باشد و آبانگاه مردان باشد پس مردان به آب در آیند و اگر
باران ببارد و آبانگاه زنان باشد و زنان به آب در آیند و این عمل را بر خود شگون
دانند **آب ریزان** سیزدهم تیر ماه بود و وجه تسمیه او آنست که گویند در زمان
ملوک عجم چند سال باران نیامد درین روز حکمای عجم دعا کردند در وقت
باری سبحانه و تعالی باران فرستاد و بدان سبب مردم نشاط و شادی کردند
آب بر یکدیگر ریختند و هر سال که آن محل رسیدی آب بر یکدیگر ریختندی و شادی

کردندی و اهالی در بعض شهرهای عراق و فارس این رسم مرعی میدارند لیکن در
سیزدهم تیرماه جلالی و این روز را فرسیان ترکان نیز خوانند و گویند درین
روز منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک
خویش بوی دهد پس حکمای تیری مجوف ساختند از ادویه پر کردند و در وقت طلوع
آفتاب آرش که تیراندازی بود از جبال طبرستان بر کمان نهاده بطرف مشرق انداختند
و حرارت آفتاب آنرا جذب کرد بسرحد طخارستان رسانیدند و شاعری درین
باب گوید بیت از آن خوانند آرش را کمانگیر ٭ که از آمل بمرو انداخت
او تیر ٭ الحمد قصه ارادی و از غایت بعد فضلا این قصه را تاویلات کرده اند
مهرگان عامه شانزدهم مهرماه بود فارسیان این روز را تعظیم کنند بجهة
ضحاک ظالم بود و فساد بسیار میکرد و خلایق از و در غایت بود دند درین روز
فریدون او را بگرفت و در زمین بابل بند کرده بکوه دماوندش فرستاد پس
ازین روز همه بشکر مشغول شدند و بعد از آن هر سال در آن روز زمزمه
میکردند و بوقت طعام و شراب بنابر تعظیم یزدان گفتن میگفتند و همه روز
بشکر حق مشغول می بودند مهرگان خاصه بیست و یکم مهرماه بود و این
روز را نیز تعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه و خاصه رکوب کوسه اول
آذرماه بود صاحب روضة المجالس و هم چنین صاحب عجایب المخلوقات
در شهرة این روز قصه آورده اند پس مضحک و آن چنانست که حکایت
کنند که پادشاه عجم درین روز از دکاکین و ولایت خود هر سال بطریق

خراج

خراج یکدرم سیم میستانیده اند چنانکه شخص کوسه کج چشمی بر چهارپایی نشسته با جماعه
مرد از غلامان پادشاه که تابع او بوده اند و گویند دران محل کوسه کلاغی
در دست گرفتی و مروحه در دست دیگر و خود را باد لازم مروحه باد زدی و از هر
دکانی یکدرم سیم باین وضع معقول ستاندی و چنین رسم بودی که اگر بازاریان
در زر دادن یکساعت تعلل می نموده اند کوسه حکم بغارت دکان ایشان
میکرده و از صباح تا نماز پیشین هرچه جمع میشد تعلق بسرکار پادشاه
میداشته و از آن وقت تا نماز دیگر حق السعی کوسه و ملازمان بحصول
میرسیدی الا اگر کوسه بعد از نماز دیگر بنظر بازاریان در آمدی آنقدر که توانستندی
بزدندی و داوری نبودی و هیچکس باز جواب ایشان نکردی و چون هر سال در
این روز این واقع میشد انرا زیر کوب کوسه شهرت یافته بهمنجه
دوم بهمن ماه باشد و فارسیان درین روز سپینه با شیر بخورانند تا حفظ بیفزاید و در
بعضی بلاد مهمانی کنند بخوردنی که در وی جمیع حبوبات بود شب سده
شب دهم بهمن ماه باشد بلغت ایشان آتش بلند شعله را گویند و چنین
آورده اند که جمعی فریدون بر ضحاک دست یافت مردم او را نیز عقوبت و
سیاست بهر چه مستوجب ایشان بودند میکردند از آنجمله ضحاک را طباخی بود ارمائیل
نام که در زمان او مردم کشتی و مغز سر ایشان از مار ایشان ضحاک چنانچه معهود است
بیرون کردی او را فریدون بگرفت و خواست که دیرا بعقوبتی که بدتر از آن

نباشد بکشد طباخ گفت ای پادشاه جوان بخت در زمان ضحاک هر روز
یکی کس را از دو کس که بمن میدادند که بکشم آزاد میکردم تو باید که ببین که
که کرده ام من عمل نمایم و صدق این سخن را اینکه آن مردم پناه بکوه دماوند
برده اند فریدون با لشکر سوار شد و متوجه کوه دماوند شد تا آن مردم را
بشهر باز آورد چون بمقصد نزدیک رسید شب در آمد اهالی کوه که بر زبر کوه بودند
آتشها بر افروختند و مردم که بجهت چون آتش بدیدند متوجه شدند و خلق
عظیم از آزاد کردگان طباخ جمع آمدند فریدون در آن شب ایشان را که چون دیدند
طباخ را مهبت نام کردند یعنی بزرگ کبیران و دیگر هر سال و زمستان در این
شب آتشی می افروختند و حالا در بعض بلاد این قاعده مرعی دارند لیکن
در دهم بهمن ماه جلالی و نقل دیگر درین باب آنست که هوشنگ که از اولاد
پسر چهارم آدم صفی است در کوه اصطخر فارس ماری را بدید و چون او از کثیر
مار سیاه بلو متعجب شد که کف جمیع جانوران تابع مار است همانا که این جانور
دشمن ما است که سر از اطاعت ما پیچیده او سنگی برگرفته قصد آن مار کرد او
بمکر از آن سنگ در زیر خس پنهان شد و چون سنگ بجانب او انداخت
در حال فطانت او بر سنگ دیگر آمد و از ملاقات چو این آتشی در آن خس
افتاد مار بسوخت چون آتش علم شد و هوشنگ هرگز آتش ندیده بود از
هوش برفت و بعد از افاقه گفت همانا که این نور خداست دشمن را هلاک کرد

پس

پس از آن آتش قبسی برداشته بر سر کوه اصطخر برافروخت و از آن عصر آتش
عصر باز پرستش عنصر آتش در میان فارسیان شیوع یافت و آن شب را سده نام
نهادند و شعر ملک الکلام فردوسی برین مقال شده است وهو هذا شعر
شب آمد برافروخت آتش بکوه ٭ همان شاه در گرد آن با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد ٭ سده نام آن جشن فرخنده کرد ٭ ز هوشنگ
ماند این سده یادگار ٭ بسی باد چون او دگر شهریار ٭ و صاحب حل التقویم
گوید که این شب را بآن جهت سده گویند که پنجاه شب و پنجاه روز بنوروز باشد
بادبره بیست و دوم بهمن ماه باشد گویند هفت سال در ایران باران نیامد
در این روز شنبه پیش کسری آمد و گفت دوش آنقدر باران آمد
موی بر پشت گوسفندان بجنبید پس در آن روز نشاط و خرمی کردند و از روز
بسیار بره برکت یافت کاهبار چنانکه در کتب سماوی مذکور است که
خدا تعالی عالم را در شش روز بیافرید مجوس از کتاب زند که یکی منسوب
بزردشت حکیم نقل کنند که خدای تعالی عالم را در شش گاه آفرید اول گاه
اول یازدهم دی بود اول گاه دوم یازدهم اسفندارمذ و اول گاه سیم
بیست و ششم اردیبهشت ماه بود و اول گاه چهارم بیست و ششم خرداد
ماه و اول گاه پنجم شانزدهم شهریور ماه و اول گاه ششم سی و یکم ابانماه
که اول خمسه مسترقه باشد و هر گاهی پنج روز باشد و زردشت در کتاب صحف

چنین گفته است که در کهنبار اول خدای تعالی آسمانها را آفرید و در دوم آب را
و در سیم زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را
و بعضی از اهل فرس تعظیم این روزها کنند و خانها آراسته کنند و بلهو و طرب
اشتغال نمایند و میان این ایام بر تفاوت است که همه در آخر آبان ماه باشد
و تبیان کاهنبار بر این وجه از زیج ایلخانی منقولست و کوشیار جیلی در زیج جامع
آورده که اول گاه اول بیست و ششم اردی بهشت ماه است و اول
گاه دوم بیست و ششم تیر ماه و اول گاه سیم شانزدهم شهریور ماه و اول
گاه چهارم پانزدهم مهر ماه و اول گاه پنجم پانزدهم دیماه و اول گاه ششم
اول خمسه مسترقه است که آخر اسفندارمذ ماه بود اول فروردگان روزی بعد
که ده روز باول و دور دیماه باشد چنانکه بعقیده مسلمانان برین وجه است
که روز جمعه زیارت مقابر اموات مخصوص نمودن بهترست و همچنین بعقیده
فارسیان چنان بود که درین ماه روز زیارت دخمه کردن بهترست و گویند
که روان مردگان جز ببایند و موبدان و هیربدان درین ایام بجهت ارواح
مردگان زند خوانند نوشتن رقعه کژدم پنجم اسفندارمذ ماه باشد و در کتاب عجایب
المخلوقات مذکورست که درین روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب فارسیان
رقعه نویسند از برای دفع مضرت هوام و آن را به دیوار خانها چسبانند
و چهار رکن که صدر خانه بود خالی گذارند و بعضی گفته اند که نوشتن رقعه کژدم رسم

فارسیان

فارسیان نیست بلکه جزئیت محدث در عوام بکار میدارند و آنچه برین رقعه است
شیخ شیخ قرنه قرنه نحس طاقوطا و بعضی گویند فریدون درین روز طلسمات
فرمودی و سموم حیوانات را ببستی و مؤید اینکه رقعه نوشتن از پیش فریدون
است آنکه فارسیان درین روز می نویسند که بنام ایزد و بنام افریدون و بر
درین رقعه می نویسند که سلام علی نوح فی العالمین و جمع مردم آفرید را
نوح خوانند و بعضی اهل فرس این روز را مردگیران گویند بسبب آنکه
زنان درین روز بر شوهران تسلط می نموده اند و مطایبها میکرده اند
ذکر ایام مشهوره که مبنی بر مرجع آفتاب نوروز سلطانی روزی بود که در نصف
النهار آن روز آفتاب بدرجه اول حمل رسد بشرط آنکه در نصف النهار مقدم
در آخر حوت بود نوروز بزرگ شاهی اول آن روز بود که آفتاب در
درجه شرف باشد غایت قوت فصل ربیع پانزدهم ثور بود
اخر ایام عطسا بیستم ثور بود آغاز گرما پنجم جوزا بود امتزاج الفصلین
پانزدهم جوزا باشد و هم چنین پانزدهم سنبله و قوس و حوت
اول حلول تابستان اول سرطان بود غایت قوت گرما پانزدهم اسد باشد
اول فصل خزان اول میزان بود اول حلول زمستان اول جدی بود شب یلدا
آن نیز اول جدی بود غایت قوت سرما پانزدهم دلو بود نوشتن رقعه کژدم
بزعم اهل هند پنجم حوت بود و هندوان درین روز رقعه کژدم نویسند
و گویند درجه پنجم حوت صورت حشرات دارد و اهل عراق اول سرین

هر یک از ثمرات آن نیز داخل ایام مشهور دانسته در تقاویم نویسند و
دیگر از جمله اموری که در تقویم بیارند مواقع خسوف و کسوف است
چون حادثه کسوف و خسوف از امور غریبه است و اکثر مردم را تحقیق آن رغبت می
افتد واجب نمود تحقیق هر یک آن بر سبیل اختصار و توضیح اما خسوف چون قمر
فی نفسه جرمیست مکدر و مظلم چنانکه قبل ازین در باب دوم مذکور شد
کثیف و صیقلیست و کاسب نور از آفتاب هر آینه بسبب شعاع
آفتاب که بر او افتد روشن نماید و چون کره ارض نیز کثیف است لا محاله او را
ظلی در خلاف جهت آفتاب برافراشته شود و چون جرم آفتاب از جرم ارض
اعظم است چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شد لاجرم ظل ارض مخروطی الشکل باشد
و برهان و حساب معلوم کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است
پس در فلک قمر او را هنوز وسعت تمام باشد و آن این ظل در مقابل آفتاب
متحرک باشد چنانکه اگر آفتاب فوق الارض بود مخروط ظل تحت الارض باشد
و اگر آفتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض باشد و چون مرکز
آفتاب دائما ملازم سطح منطقة البروج است و مرکز زمین مرکز منطقه است
پس مخروط ظل نیز ملازم سطح منطقة البروج باشد چنانکه فطرت سلیم بر آن
شاهد است و از آنچه گفتیم لازم آید که ماه هرگاه در وقت استقبال بی عدم
عرض یا قلیل العرض بود یعنی در احد العقدتین یا حوالی آن باشد در میان
مخروط ظل افتد چه درین حال آفتاب و ماه و زمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند

تحقیقا

تحقیقا او تقریبا پس بسبب حیلوله ارض میان آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه
منقطع شود و هر رنگ اصلی که ماند و این حال را خسوف گویند ماخوذ از خسف
المکان یعنی فرو رفتن مکان بارض چه درین حال ماه بمیان ظل زمین
فرو رود پس اگر تمام ماه بمیان ظل درآید آنرا خسوف کلی گویند و اگر
بعض درآید بحسب قلت و کثرت عرض آنرا خسوف جزوی گویند اما
کسوف چون نیرین در احد العقدتین یا حوالی آن مجتمع شوند بنوعی که خط
از بصر خارج شود بجرم شمس واصل شود بجرم قمر گذشته باشد و این حال ما
جرم قمر میانه ابصار و شمس حایل گردد و بواسطه کسافت قطع نور شمس از
ابصار کند بعضا او کلا و چون قطعه ظلمانی ماه درین حال بجانب ارض بود رنگ
اصلی خود نماید پس چنان مظنون گردد که آفتاب سیاه باشد و این حال را
کسوف گویند که در لغت بمعنی قطعت و اینجا بمعنی قطع نور باشد و مقدار کسوف
بحسب اختلاف بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی از بلاد مرئی شود و در بعضی
بخلاف مقدار منکسف که در جمیع بقاع یکسان نماید چه این حالت نقص ماه را
عارض شود صورت کسوف اینست و عادت قوم باین جاری شده است
که در آخر تقویم موامره کسوف و خسوف بیاورند از جهت آنکه ایراد
آن در اول تقویم تفالا و تیمنا نیک نباشد چه در اغلب احوال این دو
حادثه را تاثیرات مذمومه نویسند و ساعات گذشته از اول
روز تا اول شب و در ابتدا و وسط و انتهای مکث و انجلای

انجلا و تمام انجلا و نجمیں ساعات کذشته از ابتدای خسوف و کسوف تا انجلا
و مقدار منخسف و منکسف تعیین کنند تفصیل این کلام مجمل بر وجه
اکمل آنست که احوال خسوف و کسوف جزوی یا کلی بی مکث سه است بدو
وسط تمام انجلا و احوال خسوف و کسوف کلی با مکث پنج است بدو ابتدای
مکث و وسط ابتدای انجلا و تمام انجلا پس چون اخبار بوقوع خسوف یا
کسوف کنند ساعات کذشته از اول روز یا اول شبی که در آن خسوف
و کسوف واقع شود تا زمان هریک از احوال ثلثه یا خمسه تعیین نمایند و هم
چنین منخسف و منکسف چنانکه اگر کلی باشد قید تمامی جرم نمایند و اگر جزوی
باشد مقدار را از ابدانق و اصبع و طسوج و شعیر مذکور سازند چه اهل
حساب تمامی صفحه جرم هریک از نیرین را شش دانق فرض کنند و هر
دانقی دو اصبع و هر اصبعی دو طسوج و هر طسوجی دو شعیر و مقدار منخسف و منکسف را بدین
موضوعات تعیین کنند و کاه باشد که در بعض تقاویم لون ماه در زمان
کمتر از ده دقیقه باشد کویند لون ماه بغایت سیاه بود و اگر میانه
ده دقیقه و بیست دقیقه باشد کویند سیاه مایل بسبزی بود و اگر
میانه بیست و سی باشد کویند سیاه مایل بسرخی بود و اگر میانه سی و چهل
باشد کویند سیاه مایل بزردی بود و اگر میانه چهل و پنجاه باشد کویند
اغبر بود و اگر میانه پنجاه و شصت باشد کویند اشهب بود و در اکثر
تقاویم طالع و عاشر زمان وسط خسوف و کسوف با فوق آن بیاورند و ابو

ق

قی که یکی از علمای احکامست طالع و عاشر بدو را بجای وسط اختیار کرده است
و در بعض تقویمها مدبر طالع جزو را که مراد کوکب مستولی باشد برین هر دو وضع ایراد نمایند
چه مدار و احکام خسوف و کسوف بر آنست و بعضی مستولی بعد ازین در باب
هفدهم معلوم کرده شود ان شاء الله تعالی و احکام خسوف و کسوف را در ذیل
آن تعیینات که مذکور شد بیاورند و مواضع خسوف و کسوف سالها
بجمیع احوالات آن تحت الارض باشد در تقویم نویسند که چه جمهور اهل
احکام برانند که آثار آن تری نیست و احکام طالع تحویل سال از احوال
اصناف الناس و چکونکی حصول ارتفاعات و بقیه احوال از قحط و خصب و ارخاص
و آشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال ولایات علی سبیل الاجمال در اوراق
مقدم بر اوراق دوازده کانه نویسند و اگر قران علویین در سال
بوقوع آید احکام آن را علی حده در ذیل احکام طالع تحویل این سال ایراد کنند
و هم چنین احکام اجتماع و استقبال و اتصالات کلی در هر ماهی
بر سر ورق آن ماه مخلوط بیکدیکر نویسند و در بعض تقاویم نام
احکام اتصالات کلی را در سر صفحه یمنی و احکام اجتماع و استقبال را در سر
صفحه یسری نویسند و در بعضی دیکر ولادت و رحلت انبیا و ائمه و اولیا
و علما و سلاطین ماضیه و هم چنین تاریخ جلوس ایشان و حروب
ایشان با یکدیکر بعد از احکام طالع تحویل نویسند و بعضی از منجمان منسوبات
کواکب سبعه سیاره و خطوط ایشان در بروج اثنی عشر و احکام

اختلاجات اعضا و احکام قوس و قزح و ارباب ساعات و آنچه
بدین ماند مثل احکام غالب و مغلوب و معرفت بیت الغیب و من الحجه
و احکام زلازل و رعود و ذوات الذوایب و معرفت جه سکز یلدوز و احکام
رجز الغار و شرایط رویة الاهله و احکام بچگونگی وقوع اهله در بروج در
اوراق مقدم دوازده گانه و موخر از اوراق احکام طالع
تحویل بیاورند و معرفت آنها محتاج به بیان نیست
و آنچه محتاج باشد در سر همان صفحه شرح آن داده باشند و در اکثری از تقاویم
اختیارات ایام فرس و منازل قمر و نظرات ارباب سیر کواکب سیاره و حالات
و هم چنین اختیارات بوده نه قمر در بروج اثنی عشریه در اوراق مقدم بر
اوراق دوازده گانه و موخر از اوراق مذکوره نویسند اینست معرفت
آنچه متداول است درین زمان از تقاویم نامه و ایضا مشهور در
ترتیب جداول اینست که مذکور شد و در بعض تقاویم نام تسیر درجه
طالع سال و هم چنین تسیر درجه مریخ در وقت تحویل و رسیدن تسیر هر یک
بدلایل اصلی و تقاویم سبعه محو ببرد و ابعاد کواکب از مرکز عالم و تاریخ
یهود و غیر ذلک مثل مراکز نجان و سهم و حوادث و رباطات و طبایع
منازل قمر و ارباب حدود و وجوه و موضع هر یک از کواکب سیاره آموده
که بآن احتیاج کلی نیست ایراد کنند و تعرض بآنها موجب تطویل است
لیکن چون بازآء توضیح و تنقیح در شرح لازمست از اطناب و تطویل چاره نیست

اما از جمله اعمال اصطلاحیات و آن تصور کردن حرکت نقطه است از منطقة
البروج در صورت طالع بر توالی هر چند فی الحقیقه بآن حرکت متحرک نباشد و
اهل احکام گویند که آن عبارتست از رسیدن اثر دلیل اول بدلیل ثانی تا از
امتزاج دلیلین استدلال یکی از حوادث مستقبله حاصل شود و از زیجات تسییرات
پنج نوعست اما الجمله تسیر تحویل است که درجه طالع یا موضع کوکبی را که در صورت
طالع باشد هر شب و روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط
شمس حرکت دهند و هر دلیل از دلایل اصلی که رسد حکم برش از حوادث نمایند
و مراد از دلایل اصلی مراکز بیوت اثنی عشریه و مواضع جرم و شعاعات هر یک از
کواکب سیاره و مواضع هر یک از عقدتین قمر و سهام مستعمله است در صورت
طالع و تسیر درجه مریخ را در تقویم خاص بواسطه استدلال بر امن و آشوب عمل
کنند چنانکه در هر وقت که تسیر مریخ بجرم زحل یا بشعاع تربیع و مقابله او که
در صورت طالع باشد رسد یا بوتدی از اوتاد طالع حکم کنند بر آنکه در آن وقت
فتنه روی نماید خاصه که در صورت طالع یا قریب آن مقابله یا تربیع نحسین
واقع شده باشد و اگر بجرم مشتری یا بشعاع تثلیث و تسدیس رسد حکم بتحقیق
فال و آشوب کنند و در تقویم بعد از جدول سمت قبله جدولی بیاورند
و در آنجا تسیر درجه طالع بازای هر روز و شب کنند به رقم اول برج و دوم درجه
دقیقه و ثالث و جدولی دیگر بیاورند و در آنجا هر یک از دلایل اصلی را بازای هر
روزی که تسیر بآن دلیل رسیده باشد ثبت کنند و آن را امرورات خوانند

وگاه باشد که جدول دیگر بعد از این جدول بیاورند و صاحب موضع حدود سیارات در آن
جدول ثبت کنند چه آن را نیز در احکام مدخلیت و بعد از آن سه جدول
دیگر بجهة تیسیر درجه مریخ و دلائل او بترتیب مذکور بیاورند اما [illegible]
بحث کواکب مخفیه که اهل احکام ایشان را توهم کرده اند متحرک بحرکت معکوس
بطریق کید چه کید از آن جمله است و بعضی گویند که این کواکب در تحت فلک قمر
در کره آتش می باشند ایشان و ثوابت کواکب مستوره اند و اهندا ایشان را
ثوانی نجوم گویند خوانند و بطلیوس هم در کتاب ثمرة الفلک بانفعی ایشان اشارة
فرموده و ابن فرخان و طبری در مدخل خود تعریع نموده و اسامی هر یک از این کواکب
با تقویم ایشان که در بیست و پنجم مرداد ماه سنه هشتصد و شصت و شش یزدجردی
مستخرج شده اینست کید عطیط عزیم سر موش کلاب
[illegible]
دوروابه نوسانی و در تقویم این اسامی را با تقویم ایشان در اول هر یک از ماههای
[illegible]
ماههای جلالیه در صفحه یسری در هر موضع که لایق دانند نویسند و در بعضی
تقاویم وقت مقارنه قمر را با این کواکب استخراج کرده بطریق حالات
در میان نظرات نویسند و در اختیارات اورا از جمله محذورات دانند
چنانکه جمهور از جمله کید را ملاحظت هر یک تعیین و جهت مع کید ط مع عطیط
م مع عزیم [illegible] مع سر موش ب مع کلاب به مع دو وابه [illegible] مع طیانی
اما ابعاد کواکب از مرکز عالم چنین هر یک از سیارات را افلاک متعدد است
و چنانکه سبق ذکر یافت هر کره را مرکز عالم لازم الجلا این کواکب از مرکز عالم

مختلف شود و سلطان المغفور در زیج جدید همین معوض طریق استخراج بعد نیرین
از مرکز عالم شده است و بس ظاهر التوضیح بابعاد کواکب دیگر مشهور نیست و در
تقویم ابعاد شمس را از مرکز عالم بازای هر روزی در جدولی بعد از جدول میل ایراد
نمایند و ابعاد قمر در جدولی بعد از جدول عرض او [illegible] و قسم یکی درجه و دوم
دقیقه و مخفی نماند که این درجات در شمس باجزای است که نصف قطر خارج مرکز
او بآن اجزا شصت گیرند و در قمر باجزائیست که نصف قطر مائل او شصت باشد
و ناظر تقویم را اگر معرفت بحساب اهل تنجیم حاجت باشد چنین بعد شمس را [illegible]
ثانیه و هم چنین بعد قمر را در [illegible] ثانیه ضرب کنند بعد هر یک حاصل آید
باجزائی که نصف قطر ارض واحد باشد از آن اجزا و چنین هر یک از این دو
حاصل الضرب را در مرفوع یکهزار و دویست و هشتاد و دو فرسخ و نیم که عدد
فراسخ نصف قطر ارضست و ارقامش اینست [illegible] ضرب کنند مرفوعات
حاصل را از جنس فرسخ سازند بعد هر یک از نیرین از مرکز عالم بفراسخ
معلوم گردد اما تاریخ یهود اسامی ماههای ایشان بایلها ترتیب تشری
مرحشوان کسلو طیبت شبط آذر نیسن ایر سیون تموز اوب
ایلل و سالهای این تاریخ مشتمل بود بر دوازده ماه قمری که آن را بسیط خوانند
یا بر سیزده ماه که آن را عبور خوانند و در عبور آذر ماه مکرر میشود و آذر اول
زاید باشد و آذر دوم اصلی و سر این اصطلاح آنست که اول تشری که مبدا
سال ایشانست مشروطست بآنکه در مابین بیست و هفتم آب باشد و بیست
هشتم ایلول ماه رومی یعنی در حوالی تحویل میزان بود و مقدم بر آن یا متأخر از آن

وبسبب شرط مذکور آنست که چون حضرت کلیم علیه السلام در روز پنجشنبه پانزدهم شهر
نیسن از بحر نیل بسلامت گذشته فرعون و جنود او هلاک شدند آنحضرت
پاس روز استبشار نمود فرمود که این روز را عید نمودانید و در سنین متتالیه
تغیر موسم آن جایز نداریند و چون سال رومی که شمسی است از دوازده
ماه قمری بده روز و کسری هر آینه هر سه سال یا سال بسیط مذکور یکماه
زیاده آید و بالضروره آن ماه کبیس کرده ملحق بشهور اثنی عشریه سازند
و آن سال را اگر هر آینه عبور باشد بسیزده ماه گیرند تا آن تفاوت مرتفع
شود و حیثیت اول تشری در حوالی تحویل میزان و شرط ایشان منتفی نشود
و این کبیس بعینه مثل خطائیانست و تفاوت میان ایشان دو چیز اول انکه
شهر زاید خطائیان متخلل در مابین هر ماه معین باشد و شهر زاید این طایفه
همیشه در مابین ماه پنجم و ششم باشد و دوم انکه اول ماه را خطائیان از
اجتماع حقیقی گیرند و قرائن این طایفه از رویت هلال اما ربانیان که
معظم یهود ایشانند اول ماه از اجتماع وسطی گیرند و سالها بمذهب ربانیان
سه نوع باشد زاید و آن در بسیط ۳۵۵ روز باشد و در عبور ۳۸۵
روز و معتدل آن در بسیط ۳۵۴ روز و در عبور ۳۸۴ و ناقص
آن در بسیط ۳۵۳ روز باشد و در عبور ۳۸۳ و سر این
عمل آنست که باعتقاد ایشان شاید که اول سالها روز یکشنبه و
چهارشنبه و جمعه بود که بآفتاب و سفیلی منسوبند و چون چنین بود اگر

مبدا سالها از سالها یکی از ایام ثلثه رفته بالضروره روز قبل از آن را مبدا
سازند چه و یا روز بعد از آنرا پس اگر روز قبل ازین را مبدا سازند آن سال
زاید باشد و اگر روز بعد از ورا مبدا سازند ناقص کما لایخفی و اگر مبدا سال
غیر از ایام ثلثه افتد هر آینه آن سال معتدل باشد و هر یک از تشری و شبواط
و نیسن و سیون و اوراهمیشه سی روز گیرند و در عبور آذر هم زاید همیشه
سی باشد و هر یک از طیبت و آذر اصلی و ایرو و تمو و ایلل همیشه بیست و نه
اما در سال معتدل اگر بسیط باشد و اگر عبور مرحشوان بیست و نه باشد و کسلیو
و در سال زاید هر دو سی باشد و در سال ناقص هر دو بیست و نه و وجه اینها
باندک تاملی ظاهر است و مبدا تاریخ رحلت حضرت ابو البشر آدم صفی الله
گیرند و بزعم ایشان ۳۴۳۹ ۳۴۴۸ سال تمام گذشته از رحلت آدم تا مبدا
تاریخ اسکندری بنا علیها چنانچه در اول این سال که ۱۹۰۸ ۱۱۹۰۸ اسکندریست
از ابتدای این تاریخ ۵۳۵۵ ۳۵۵ سال تمام گذشته و در تقویم جدولی بعد از
جدول ایام تاریخ رومی بجهة ایام این تاریخ بیاورند و از حاشیه مذهب یک
ایشان ازین دو طایفه ثبت کنند و شاید که دو جدول بیاورند بجهت
دو طایفه اما مرکز بحران چون بدن انسان یکی از امراض حاده مانند حمیات
مستولی گردد اطبای حاذق در مبدا آن مرض معلوم کنند که قمر در کدام
جزو است از اجزای معدل النهار و از ابتدای آن جزو دایره معدل النهار را
بچهار قسم متساوی کنند و چنین دوایر میول مساوی اقسام اربعه بگذرانند

هر آینه دو ابر بچهار نقطه از منطقة البروج بگذرد و آن نقاط را مراکز اربعة و مواضع بحارین عظیم خوانند در هر وقت که قمر بیکی از این مواضع رسد از آن وقت بحران بزرگ گویند و بحران ملکوحت طبیعت باشد بعلت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد و علامت آن اسهال یا ادرار یا رعاف یا عرق مران باشد مریض را و اگر مغلوب شود حال بیمار بشر انجامد و چون قمر دوره را در بیست و هفت روز و کسری تمام کند و به بیست و هشت روز نرسد هر آینه ربع اول را در روز هفتم تمام کند و ربع دوم را در روز چهاردهم و تقدم و تاخر ساعات بحران از آن فرو نا خارج نباشد تمام شدن ربع سیم میان بیستم و بیست و یکم باشد از این سبب بتقدم در بیستم افتد و بتاخر در بیست و یکم و رسیدن او باز بموضع اصل در بیست و هشتم باشد و بعد از آن بار دیگر دور از سر گرفته شود و این ایام را ایام بحران قوی خوانند و گویند که مکاوحت طبیعت با علت درین ایام بهتر باشد چه قمر دلیل عالم کون و فساد در آن اوقات بنظر عداوت که تربیع و مقابله بموضع اصل ناظر باشد و چون موضع اصل که در ابتدای مرض قمر در انجلای بجهت اقتضای مرض کرده باشد مواضعی مخالف آن موضع بود اقتضای انفصال و ضعف آن علت کند و قوت در حال مکاوحت در آن وقت میل بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف اشکستن قمر تواند کرد و باز هر ربعی را از ارباع مذکور

بدانکه

به دو قسم کنند و دو دایره میل المبادی هر یک بگذرانند چنانکه همه فلک بهشت قسم شود و مبادی این که مابین مبدا و ربع متجاوز باشد انذار و زاندار خوانند یعنی انذار کنند بحران که در مبدا ربع مستقبل افتد و آن روز چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم باشد چنانکه چهارم انذار کند بهفتم و یازدهم انذار کند بچهاردهم و هفدهم به بیستم تا بیست و یکم و بیست و چهارم به بیست و هشتم و اهل احکام از حلول کواکب در موضع هر یک از اینها برین استدلال بر امید صحت و خوف هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در موضع بحران سعدی باشد گویند علت زایل شود و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد گویند علت مستولی گردد مگر وقتی که تاثیر علت باشد که آنهم مقتضی صحت شود بشرط آنکه آن نحس محمود الافعال بود اما اهل نجوم را بجز آن دیگر رسمست که از آن تغیر هوا میخواهند از حالی بحالی و دقیقه اجتماع را بجای مبدا ایماری گیرند و از آنجا ابتدا کرده بجهة سهولت منطقة البروج را بهشت قسم متساوی کنند و زوایای ثمانیه را از مبادی این اقسام اعتبار کنند و مواضعی که هشت و پس از جزو اجتماع و نظیر او باشد بدوازده درجه نیز داخل مواضع بحران دانند و اینها را با زوایای ثمانیه که مجموع دوازده باشد تا سیات خوانند پس موضع اول از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد از آن درجه دوازدهم آن پس درجه چهل و پنجم پس نود و پس صد و شصت و هشتم پس صد و

ششم پس صد و هشتادم پس صد و نود و دوم پس دویست و پنجم پس
دویست و هشتادم پس سیصد و پانزدهم پس سیصد و چهل و هشتم و
اهل احکام مخصوص رومیان گویند که چون جوزهر درین برج رطب
واقع شود و قمر در آن جزو متصل شود بکوکب رطب سیما از خانهٔ عطارد بود
ابر و باران و بلا انگیزد بحسب زمان و مکان و اگر در آن حال عطارد متصل
بزهره باشد تاکید امر مذکور کنند و معرفت خانهای کواکب در باب
شانزدهم معلوم کرده شد ان شاء الله تعالی و در تقویم در فوق هر بیت
از صفحه یمنی و یسری سه جدول در عرض صفحه بیارند و مجموع را به دوازده
قسم کنند شش قسم در صفحه یمنی و شش قسم در صفحه یسری و در جدول
فوقانی اسامی هر یک از زوایای ثابته نویسند و در جدول دوم
درجات آن بیوتات بارقام هندی و در جدول سیم بارقام جملی لیکن
درجات در این جدول مربع رقم کنند بشرط آنکه مبدا اسراء آن از اول
حمل باشد و اگر چیزی مانده که کمتر از سی باشد در یسار رقم برج نویسند
اما سهم الحوادث مهرهٔ احکام نجوم این سهم را جهت حوادث
عالم بدست آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را در تقویم قمر نقصان
کنند و ما بقی بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم حوادث باشد
ولا محاله دایم در وقت این سهم مقارن زحل باشد و در اجتماع و استقبال
از اینجاست و هم چنین در وقت تربیع بر تربیع زحل باشد

این

این سهم مسعود بود بجرم یا شعاع سعود در بیت سعدی بود دلالت کند
که میانه خلایق اتحاد و مودت بود و حصول مهمات باسانی دار
نحوس یا در بیت نحسی بود حکم بر عکس شود و اگر در یکی از دو خانه زحل بود
دلیل است بر فرو بستگی کارها و شدت سرما در وقتش و وزیدن بادهای
ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی از دو بیت مشتری بود کشادگی هوا
باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضا و اگر در
یکی از دو خانه مریخ بود میانه خلایق خصومت افتد و بادهای سخت
وزد و در موسم گرما گرم شود و اگر در خانهٔ آفتاب بود هوا خوش
گردد و در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگی جویند و بازرگان
اختلاط بسیار کنند و اگر در یکی از دو خانه زهره بود مردم بلهو و طرب
مایل باشند و غلبهٔ زنان بود در خلایق و واقع بارندگی در وقت و
اگر در یکی از خانهای عطارد بود کثرت گفتگوی بود میان مردم و تهمت
و بهتان خاصه در جوزا الحساب و کتابت و خصومتهای دیوانی تامل
باشند و اگر در خانه قمر باشد در وقتش باران آید و فتح کارهای
عوام الناس بود و خبرها رسد والله اعلم و در تقویم بجهت سهم الحوادث
جدولی در میان جدول اتصالات و یسار جدول اجتماع و استقبال بیارند و در
انجا بارای هر روزی موضع این سهم در نصف نهار آن روز ثبت کنند به
رقم اول برج دوم درجه و سیم دقیقه اما رباطات و طبایع منازل

قمر از جملهٔ معتقد بعضی وانست و از آن بر رطوبت و یبوست هوا استدلال
کنند و گویند حدوث این کیفیت نشش رباط قائمست که از عبارت ایشان
قصر گویند و در رباط اول نشش منزل است شرطان طرفه جبهه قلب
شوله مقدم و در رباط دوم هفت منزل بطین نثره زبره الکلیل
نعایم اخبیه موخر و در رباط سیم پنج منزل ثریا ذراع صرفه زبانا
بلده و در رباط ششم چهارم منزل دبران هنعه عوا عفر ذابح
و در رباط پنجم حوت هقعه بلع و در رباط ششم هم دو سماک رشا
و گویند این رباطات در منازل چنانکه هر مثلثه جملات از بروج
لیکن جملات بروج مثلثیت و جملات منازل مثمنیت
و گویند منازل هر رباطی ناظرند بیکدیگر چنانکه بروج هر مثلثه و ازین
جهت گویند از ثریا اثر ناظرات چنانکه عقیدهٔ ایشان باشد که هر
گاه قمر در منزل بود از رباطی و کوکبی در منزل دیگر باشد هم از آن رباط
بیکدیگر ناظر باشند و از حلول قمر و یا کواکب در منازل در یک
رباط و یک طبع باشند استدلال بر احوال هوا کنند از رطوبت و یبوست
چنانکه گویند که چون قمر در منازل رطب باشد از رباطی و شمسی در منزل دیگر
رطب هم از آن رباط دلیل باران باشد در وقتش و اگر در منازل
یابسی باشند از یک رباط دلیل یبوست هوا و منازل رطب یازده
شمرده اند دبران ذراع جبهه صرفه عفر زبانا قلب شوله ذابح

مقدم

مقدم موخر و منازل یابس هشت بطین هنعه طرفه الکلیل بلده سعود
اخبیه رشا و منازل میانه را نه شمرده اند شرطین ثریا هقعه نثره زبره عوا
سماک نعایم بلع و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی جهت رباطات
ایشان بیاورند و مراتب هر یکی از یکی تا شش بارقام جملی بازای هر
منزلی که داخل رباط بود ایراد نمایند و جدول دیگر بعد از آن جهت طبع هر
منزل از رطوبت و یبوست و میانه بیاورند و علامت رطوبت ط
باشد و از یبوست س و از میانه م اما ارباب معلومات موضع کواکب
حقیقت اینه و بعد از ین بتفصیل معلوم کرد و علامت حدود و وجه موضع هر
کواکب متصل بعلامت صاحب آن حدود و وجه در اثنای تقویم آن کواکب
ثبت کنند و بر سر جدول نیز نویسند و علامت حد ح باشد و علامت
وجه م باعتبار صورت چه وجه را صورت نیز گویند اینست تمامی کلام
در معرفت تقویم تمام بعد هذا بعضی موردات ابواب آینده که مقصد
اصلیست تفصیل میفرماید که اکنون بعض چیزها که ناظر تقویم را در اختیارات
و غیرها بکار می آید ایراد کرده میشود و اگر در اجل تاخیر و در فرصت تعجیل
باشد این بی بضاعت نیز بقدر استعداد و امکان در شرح آن سعی و اهتمام
بتقدیم رسانید ان شاء الله تعالی و مثال تشتات ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه
متعلقات صفحه یسری یا بعض از زواید مثبت که درین اوراق ثبت
افتاد والله الموفق للرشد بالنون والصاد

جدول رؤیة اهلهٔ مدخل سنهٔ هلالیه و احکام او و طالع اجتماع

بسلامتی و فرخی و سعادت و اقبال در آمدن مبدا ایلجی در سال کی و چهارم در رفاه و ان
که ابر ابتدائی ... و ترکی ... خوانند ... اول ... داشت فلک ... که اول ازجامع
دو ازدهم که ابر ابتدائی خالی و ترکی طغور خوانند و ... هم ... که ابر ابتدائی شش
و ترکی سلان خوانند و روز پنجم از ... ابتدائی تن وان خوانک یعنی زرد و ... از
... ارقام
است ۱۸ ساعت ۴۸۰۵ و ... عالم ... شهر او و
... شصت و چهار ... و ... سال تمام و سال مذکور ... و
... و تاریخ مثل دلی در آمدن ... شهور ... حصه
نوزدهم ... ۱۰۰۹ ... ۱۹۰۸ ... شنبه
... ۹۶۶ ... شنبه ... چهارم
... ۹۱۹ ... احکامها ... در آید که ...





مقدمه تحویل مبادی اقسام سنه و شهور قمریه هلالیه علی رای المنجمین

۱	محـ	[illegible]	۱۷	۹ ۹ ۳ ۹	۵	۳	۱۹
	آرام آی	[illegible]	۳۷	۹ ۹ ۳ ۴	۵	۳	۲۹
	دومحـ	۹۶	۲۳	۱ ۵ ۳ ۲	۵	۹	۳۳
	صفـ	[illegible]	۳۸	۳ ۲ ۱ ۷	۴	۱۱	۳۱
	الجمدی آی	[illegible]	۵۷	۳ ۹ ۵ ۳	۵	۸	۵۹
	[illegible]	[illegible]	۳	۵ ۴ ۵ ۲	۳	۱	۲
	[illegible]	[illegible]	۱۸	۷ ۵ ۸ ۷	۲	۴	۱۹
	اوجونج آی	[illegible]	۲۶	۹ ۱ ۳ ۱	۵	۱۲	۲۱
	[illegible]	۹۰	۲۲	۹ ۹ ۸ ۲	۱	۶	۳۴
	[illegible]	[illegible]	۳۹	۱ ۹ ۵ ۷	۵	۱۰	۵۵
	تورتونج آی	[illegible]	۵۶	۳ ۲ ۳ ۹	۵	۵	۵۷
	[illegible]	[illegible]	۳	۳ ۱ ۳ ۱	۵	۱۲	۵
	[illegible]	[illegible]	۱۹	۶ ۳ ۲ ۶	۴	۳	۲۵
۵	بشنج آی	[illegible]	۲۸	۵ ۹ ۵	۵	۱۰	۲۷
	[illegible]	[illegible]	۳۳	۹ ۵ ۱ ۱	۳	۵	۳۵
	[illegible]	[illegible]	۵۵	۶ ۱ ۶	۲	۹	۵۱
	التنج آی	[illegible]	۵۵	۶ ۹ ۱ ۰	۵	۳	۵۶
	[illegible]	[illegible]	۵	۳ ۹ ۸ ۱	۱	۱۱	۶
	[illegible]	[illegible]	۲۵	۵ ۵ ۶ ۶	۵	۲	۴۱
	یدنج آی	[illegible]	۲۵	۳ ۱ ۳ ۹	۵	۷	۳۶
	[illegible]	[illegible]	۳۵	۷ ۲ ۵ ۵	۵	۳	۳۷
	[illegible]	[illegible]	۵۵	۹ ۳ ۳ ۵	۴	۲	۵۱
	سکنج آی	[illegible]	۵۴	۹ ۲ ۲ ۵	۵	۱۱	۵۶
	[illegible]	[illegible]	۶	۱ ۶ ۲ ۵	۳	۱۰	۷
	[illegible]	[illegible]	۲۱	۳ ۰ ۵ ۵	۲	۱	۳۲
ط	طوقسنج آی	[illegible]	۲۴	۵ ۵ ۹ ۹	۵	۳	۲۶
	[illegible]	[illegible]	۳۶	۵ ۹ ۹ ۵	۱	۳	۳۷
	[illegible]	[illegible]	۵۱	۹ ۱ ۲ ۵	۵	۶	۵۵
	آنج آی	[illegible]	۵۴	۹ ۵ ۴	۵	۹	۵۶
	[illegible]	[illegible]	۷	۳ ۵ ۹	۵	۹	۸
	[illegible]	[illegible]	۲۲	۲ ۵ ۳ ۶	۴	۱۲	۲۳
	آن برنج آی	[illegible]	۲۳	۶ ۵ ۷ ۲	۵	۱	۲۴
	[illegible]	[illegible]	۳۷	۳ ۷ ۲ ۹	۳	۲	۳۸
	[illegible]	[illegible]	۵۲	۶ ۹ ۱ ۴	۷	۵	۵۳
	[illegible] آی	[illegible]	۵۲	۹ ۸ ۱	۵	۶	۵۴
	[illegible]	[illegible]	۷	۹ ۵ ۹ ۹	۱	۷	۸

و سلطانی ... خوانند سال بود
با بیماری و تابستان دراز گذرد و
باران متوسط بوده نرخها
گران بوده و میوه ... بود و
زنان حامله را آفت رسد
و اگر در این سال مولودی در
وجود آید خوب ... خو ...
ذخیره بوده ... و اگر ...
کنند بادی ... دراز ...
بر و دو ... جمع ... و اگر
باد ... زاید ... زیرک
باشد ولیکن با رنج بود
و اگر بمیانه سال بوجود
آید ... و بدکار ... باشد
... و اگر ...
سال زاید ... و مهمان
دوست ... باشد
و الله ... و تقدس
اعلم بحقیقة
الحال

بابش و بیست و دو الافراب که در سال عالم ... و در بیستم شهر ... نقطه اعتدال ربیعی ...
ساعت د دقیقه ه ثانیه لد ... شب جهارم شهر شعبال سنه ۹۱۰ ... و دربیست ...
قدیم سنه ۹۶۲ ... روز اول فروردین ماه جلالی سنه ۵۱۹ ... جهارم اسکندری ... سنه ۲۱۵
... و از جلوس ... سنه استخراج مدخل سال بنام خطاییان ... و نشان ...
... گذشته ... بنام ... خطای شیو ... ایت ...
... روز اول از ایام ... کاف ه ... سیحو ... روز اول از ایام ...
... در اختصارات ... روز ... حال
... شد ... که گذشته از ...
... ارقس ... ایت ...
... و ...
... ارقس ایت ایام ثلثات اسداس و این قسم سیوم است





از اقسام

از اقسام بیست و چهارگانه سال سی و چهارم از دور خاون که انرا بخطائی حن و و دبترکه داوق خوانند گذشته از آفرینش عالم بزعم اهل خطائی ... چهارده ... هشتاد و دو م است استخراج طالع سال بافق قصبه جنابد حفظها الله تعالی عن العاهات و البلیات الی الابد بمحاسبه زیج جدید رصدی الغ بیگی بدو طریق طریق اول بهت شمس ... بعد ماضی ... بعد مستقبل ... ساعت بعد ماضی ... ساعت بعد مستقبل ... ساعت نصف النهار ... ساعت تحویل ... الدایر ... مطالع نظیر جزو شمس ... مطالع طالع ... طالع ... طریق دوم اوج وقت ... مرکز معدل ... تعدیل ... مرکز حادث ... تعدیل ... مرکز حاصل ... فضل مرکز تعدیل نیرین ... مرکز حادث دوم ... تعدیل ... مرکز حاصل دوم ... فضل این مرکز بر مرکز معدل ... مرکز حادث سیوم ... تعدیل ... مرکز حاصل سیوم ... و چون این بعینه مرکز معدل است مرکز حادث سیوم مرکز تحویل باشد مرکز نصف النهار مقدم بتعدیل الایام ... تفاضل میان این و مرکز تحویل ... الدایر ... مطالع تقویم شمس بفلک مستقیم در نصف النهار مقدم ... مطالع طالع ... طالع ... والله اعلم بحقایق الاشیاء و الموجودات

بقیه الزوایا الثمانیه	الخامس	
مراکز بحران	۱۸۵	۱۹۳
ن محر طالع استقبال	ه لط	د ب

استقبال شب جمعه نوزدهم رمضان
الجزو من ... قمر بعد از نظر رابع سدس زحل
... زمستان ... هوا ... سردی دروقوع
... در بعضی ... مستعد و کوه ... والله اعلم

اشکال ... المنازل

السادس	السابع	الثامن
۵ ۲ ۲	۵ ۷ ۲	۵ ۱ ۳ ۸ ۴ ۳
		ن محر طالع اجتماع

اجتماع روز جمعه بیست و نهم رمضان ساعته
الجزو من ... قمر بعد از انصراف تسدیس مریخ ذلالت
بر نقصان ... مرد ... عساکر ... وقوع
مرگ و ... سلاطین و فوت ... لشکریان و ترکان ... راه داران

جدول تاریخ خطا شان

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج و ارباب مثلثات
واحوال کواکب و ارباب ساعات چون از اوصاف اوراقی که اصول
وفروع تقویم دران اوراق مرقوم و مسطور میشود فارغ گشت شروع نمود
در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و متعلقات هر یک محتاج
الیه ناظر تقویمست پس ابتدا باحوال بروج که محل کواکبند نمود میفرماید که
حمل و ثور و جوزا بروج بهاری اند زیرا که مدت حرکت آفتاب
درین سه برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان و اسد و سنبله
بروج صیفی اند چه مدت حرکت آفتاب درین سه برج فصل تابستان
بود در اکثر ربع مسکون و این هر شش برج که مذکور شد شمالی اند چه
در شمال معدل النهار واقعند و میزان و عقرب و قوس بروج
خریفی اند بجهة آنکه مدت حرکت آفتاب درین سه برج فصل خزان بود
در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند بسبب آنکه
مدت حرکت آفتاب درین سه برج فصل زمستان بود در اکثر ربع معموره
و این هر شش برج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند
و وجهی که مصادر اسم بعضی از فصول اربعه بر بعضی بروج مذکور نموده
اوضح مساهلاتست و این بروج دوازده گانه شش برج را که صیفی اند
و خریفی مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر که شتوی اند و ربیعی اند
معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که آنها عبارت از حمل و سرطان

ویران و جدی منقلب‌اند ازین جهت که چون آفتاب باین بروج تحویل از کند طبیعت
هوای فصل سابق بیک کیفیت قلب شود بیک کیفیت دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق و
بروج اوساط فصول که مراد ثور و اسد و عقرب و دلو است ثابته اند
ازین سبب چون آفتاب بدین بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خویش ثابت بود
و بروج دو بروج اواخر فصول که مقصود جوزا و سنبله و قوس و حوت است ذات
جسدین اند زیرا که هنگام که آفتاب در نصف اول این بروج بود هوا
بر طبیعت همان فصل گذرد و چون بنصف آخر انتقال نماید طبیعت هوای
فصل متاخر بهوای آن فصل مخلوط و ممزوج گردد و لهذا آن اوقات را
امزاج الفصلین خوانند و بباید دانست که از بروج اثنی عشریه هر سه برج را که میان
اول هر یک از آن سه برج و اول دیگر ثلثی از فلک مابین باشد مثلثه
گویند چه هر یک بزاویه مثلث متساوی الاضلاع واقع‌اند که مرسوم شده باشد
از خطوط موهوم که از اوائل هر یک ازین بروج مثلثه باول آن دیگر
واصل باشد پس تمامی بروج منقسم شوند بچهار مثلثه و اهل احکام
گویند که هر مثلث بر طبیعتی بود از طبایع اربعه و چون ازین چهار طبیعت دو کیفیت
که حرارت و برودت اند هر یک فعلیه گویند هرگز با هم جمع نمیشوند زیرا
که متضاد اند پس بر ترتیب بروج را اعتبار گرفته و برج را بارد و حار آخر
و ابتدا الحرارت بجهت علو مرتبه اوست نسبت به برودت و دو کیفیت
دیگر را که یبوست و رطوبت اند هر یک را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع

ایشان

ایشان با یکدیگر لیکن اجتماع هر یک با آن دو که قوت فاعله دارند ممکنست لازم
از جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت منفعله با دو کیفیت فاعله در برج یابس گفته‌اند
و دو برج رطب و ابتدا به یبوست نیز بجهت علو مرتبه اوست نسبت برطوبت و
گویند هر مثلثه را ازین مثلثات دو رب است یعنی دو کوکب از کواکب سیاره که ایشان را
با آن مثلثه نسبتی خاص باشد ازین حیثیت که بیت یا شرف ایشان در آن
مثلثه بود و در طوالع نهاری از آن دو کوکب هر کدام را که حظ او در آن مثلثه بیشتر
بود مقدم دارند لیکن در طوالع لیلی آن کوکبی را که ثانی او باشد مقدم دارند
و ثالثی شریک آن دو کوکب کنند خواه در روز و خواه در شب و نسبتی نیز
بجمله میان آن سه کوکب باشد پس ازین که گفتیم ظاهر گردد معنی آنکه این است
که حمل و اسد و قوس گرم و خشک اند و این سه برج مثلثه را
ناری گویند چرا که بر طبیعت نارند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت صفرااند
و ارباب این مثلثه در طوالع نهاریه شمس و مشتری و زحل اند
زیرا که شمس را درین مثلثه بیت و شرف است و مشتری را بیت فقط و تقدیم
شمس بجهت زیادتی حظ اوست درین مثلثه بر مشتری و زحل نیز
باین دو بنا بر مناسبت تذکیر و در طوالع لیلیه مشتری مقدم باشد
بر شمس بسبب آنکه قوة مشتری در شب بیشتری از شمس است و زحل چنین
شریک است بشب در روز موخر باشد از هر دو و ثور و سنبله
و جدی هر سه سرد و خشک باشند و این سه برج را مثلثه

ارضی گویند چرا که بر طبیعت ارض اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت سوداء اند
و ارباب این مثلثه در طالع‌های روز زهره و قمر و مریخ اند
تقدم زهره بر قمر بواسطه آنکه خداوند بیت است درین مثلثه و قمر خداوند
شرف و حظ بیت اقوی است از حظ شرف چنانکه در باب تقدم هم
معلوم گردد و شرکت مریخ با این هر دو بجهت که صاحب شرف است درین مثلثات
و در طالع‌های شب قمر مقدم باشد از زهره چه تاثیر او در شب
اظهر است و بهمین سبب تاخیر مریخ از قمر شده است والا در حظ برابر اند
و جوزا و میزان و دلو که تمام شد این سه برج را مثلثه هوایی
گویند چرا که بر طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت خون اند
و ارباب این مثلثه در طالع‌های روز زحل و عطارد و مشتری اند
اما زحل بسبب آنکه صاحب بیت است درین مثلثه و هم صاحب شرف
اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و شرکت مشتری با این هر دو از
جهت تذکیر است چه عطارد اگرچه ممتزج است بسبب مشارکت زحل درین امر
نیز تذکیر اعتبار کنند و در طالع‌های شب عطارد مقدم باشد
بر زحل چه عطارد در طالع‌های روزی ثانی زحل است و نیز گاه باشد که عطارد
در شب قوتی تر از روز بود بسبب امتزاج طبیعت بخلاف زحل که
دائما در روز قوت او زیاده باشد از شب سرطان و عقرب
و حوت سه دو نوع اند و این سه برج را مثلثه مائی گویند چرا که بر

طبع

طبیعت مائیه اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت بلغم اند و ارباب این مثلثه
در طالع‌های روز زهره و مریخ و قمر اند و مخفی نماند بر قیاس ما سبق بایستی
که اول مریخ بودی که صاحب بیت است درین مثلثه و گرم و خشک است موافق
طبیعت روز پس قمر و او نیز صاحب بیت و زهره صاحب شرف و کوشیار
برین رفته است لیکن جمهور اهل احکام برانند که مصنف فرموده و صاحب روضة
المنجمین گوید که سبب تاخیر مریخ از زهره بنا بر مخالفت طبیعت او است با طبیعت این
مثلثه و سبب تاخیر قمر از مریخ انحطاط فلک او است از فلک مریخ چه مقرر این
طائفه است که هر گاه کوکب در قوت برابر باشند علوی را تفضیل بر سفلی دهند و تفضیل
بیوت کواکب هم چنین تذکیر و تانیث و روزی و شبی بودن ایشان
و اینجا مجملا بتقریب مذکور شد عنقریب در حیز تقریر و تحریر در می آید و در
طالع‌های شب مریخ مقدم باشد بر زهره بنا بر اطراد آنچه قبل ازین مذکور
شد و بمذهب کوشیار موافق قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر
او ظاهر است در شب و بطلمیوس شریک ثالث در ارباب مثلثات اعتبار نکرده است
و کوشیار از آن نیز وهمی ننهاده و بعضی برینند که کوکب اول رب مثلثه است
در روز و کوکب ثانی رب مثلثه است در شب و کوکب ثالث هم
وقت در هر دو شریک است و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در مثلثه خود حلول
نخستین باشد که در میان انصار و اعوان محفوظ بود یکی از فضلا در تعیین مثلثات
و ارباب هر یک که بجهت حفظ بسیار ... جوینده مصرع اول آن

آن بیت چهار کلمه است و هر کلمه چهار حرف چنانکه حرف اول اشارتست بعضو و
حرف دوم برب اول و حرف سیم برب ثانی و حرف چهارم تشریک است چنانکه جوزا
نسیل تهرخ هلدی مهخ ؛ رب حرف دوم میدار بر سیر یعنی چنین این
مصرع از برای تعیین ارباب مثلثات نهاریست اگر خواهی که ارباب مثلثات
لیلی بدانی حروف رب دوم که حرف سیم کلمه است مقدم دار بر حروف
رب اول و حرف دوم کلمه است و بروج گرم چه مذکر و نهاری اند و بروج
سرد هم مونث و لیلی زیرا که طبیعت نهار همه نهایتست و طبیعت لیل
بارد و هم چنین حرارت طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت مونث
کا ثبت فی موضعه و مخفی نماند که در تذکیر و تانیث بروج خلافست چنانکه
بعضی اول عقرب و اول جدی را خوش خوانند لیکن آنچه معتمد است آنست که
مصنف ذکر نموده و جوزا و میزان و سنبله و دلو و نصف اول
قوس انسی اند و باقی بروج و نصف آخر قوس بهیمی و باقی قبیل از این
در صورت بروج بتفصیل مذکور شده و میرزا با آنکه صورت او از جمله است
انسی گفتنی بنابر آنست که آنکه میکشد آنست و بعضی او را بصورت
تخت فرا گرفته اند و ترازوی بدست گرفته باشد پس چنین بعد از آن تعیینات
فارغ شده شروع نمود در تعیین بیوت کواکب سبعه از بروج اثنی عشری
پس مصنف میفرماید که جدی و دلو خانهای زحل است و قوس
و حوت خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ و اسد

خانه

خانهای آفتاب و ثور و میزان خانهای زهره و جوزا و سنبله
خانه عطارد و سرطان خانه قمر و بنای این تقسیم بر آنست که
گویند آفتاب که نیر اعظم است و خسرو سیاره است و ثوابت است و مستقیم
الاحوال و بطبع گرم و خشک پس جای که مناسب حال او باشد هر آینه
اسد چه اسد برجیست بر صورت پادشاه جانوران و بطبع گرم و خشک
و ثابت موافق مزاج و خلق آفتاب و غایت ارتفاع او ارفع از اکثر بروج
در منطقه معدل بعد از آن ماه که نیر اصغر است خلیفه و نظیر و عدیل آفتاب است
و سریع الحرکه و متغیر الاحوال و بطبع سرد و تر پس برجی که لایق او باشد
هر آینه سرطان بود چه سرطان برجیست بر صورت جانوران آبی و سرد
و تر و منقلب موافق مزاج و خلق قمر و غایت ارتفاع او ارفع از سایر
بروج دیگر است از اکثر معدل و بلکه بروج را هم بطریق مناصفه بر هر دو نیر قسمت کردند
چنانکه شش برج را که از اول اسد است تا آخر جدی بر توالی ولایت
آفتاب گفته اند و شش برج دیگر را که از آخر سرطان است تا اول جدی و
دلو بر خلاف توالی ولایت ماه بترتیب افلاک هر یک از خمسه متحیره را
چون حرکت شان حول نیرین خانه یافتند یکی در ولایت آفتاب و دیگری
در ولایت ماه پس ابتدا بعطارد کردند و عطارد اسرع متحیره است و اقرب ماه
و از ایزال در خدمت و ملازمت آفتاب پس یک خانه او را در جنب خانه
آفتاب بر توالی یافتند دیگر خانه دیگر در جنب خانه ماه بر خلاف توالی

وآن جوزا و سنبله است و بعد از آن زهره را دو خانه در جنب خانهای
عطارد یافتند که آن ثور و میزان است و مریخ را دو خانه در جنب خانهای
زهره یافتند و آن حمل و عقرب است و مشتری را دو خانه در جنب خانهای مریخ
یافتند و آن قوس و حوت و زحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری یافتند
که آن جدی و دلو است و گویند که چنین کوکب در بیت خود باشد مانند شخصی بود
در حصن حصین و مامن باشد سالم از جمیع مکارها و مرفه الحال و المدایت
فخر قوی گویند و برج مقابل خانه را یعنی برج هفتم او را وبال گویند
زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت است پس برج مقابل بیت موضع
وبال و نکبت باشد چه قبل ازین مذکور شده که برج مقابل یکدیگر ضد یکدیگرند و گویند
هر کوکبی که در وبال باشد چون شخصی بود که در زندان و چاه مکروه باشد و
اینکه گفتیم لازم آید که خانهای نیرین وبال زحل باشد و خانهای او وبال
نیرین و خانهای عطارد وبال مشتری باشد و خانهای مشتری وبال
عطارد و خانهای زهره وبال مریخ و خانهای مریخ وبال زهره و در کتاب
کفایة التعلیم مذکور است که اهل هند وبال را اعتبار نکنند بعد ازان محقق
نانه که اهل احکام بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چنین میان
کوکبی که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشد اتصال واقع شود چنانکه
یکی از کاینات جو بود و این قسم اتصال را فتح الباب خوانند پس
تابستان
اگر فتح الباب از نیرین و زحل باشد در زمستان دلیل برف و سرما بود و در

شکستن

شکستن گرما و اعتدال هوا و اگر فتح الباب از عطارد و مشتری باشد
سبب تموج هوا بود پس اگر مریخ درین حال بیکی ازین دو متصل شود بادها
تند وزد و اگر فتح الباب از زهره بود و مریخ باشد باران قوی آید در عدد
برق باید خصوصا که عطارد با ایشان متصل بود بجرم یا شعاع و چنین تمامی
بروج را درین تقسیم کواکب متصرفند الا رأس و ذنب را که از کواکب
نیستند نه بیت باشد و نه وبال اینست تمامی سخن در احوال بروج
اما احوال کواکب از انجمله سعادت و نحوست ایشانست و استدلال
بران بعد از تجربه و امتحان از نظر صداقت و عداوت میان بیوت
ایشان و خانهای نیرین کنند چنانکه گویند زحل نحس اکبر است
چه میانه خانهای نیرین و خانهای زحل مقابله است که از نظر تمام
دشمنی گویند و مریخ نحس اصغر است بجهت آنکه میانه خانهای نیرین
و خانهای مریخ نظر تربیع است که از نظر نیم دشمنی گویند پس ازین حیثیت
و ایضا از حیثیت جرم نسبت بزحل اصغر باشد و مشتری سعد اکبر است
بسبب آنکه میانه خانهای نیرین و خانهای مشتری نظر تثلیث است که از
نظر تمام دوستی گویند و زهره سعد اصغر است بواسطه آنکه میانه
خانهای نیرین و خانهای زهره نظر تسدیس است که از نظر نیم دوستی گویند
پس ازین حیثیت و از حیثیت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد و بنابرین
تسدیس و تثلیث سعد اند زیرا که خانهای ایشان بر تثلیث

و تسدیس خانهای سعدین است و از مقابله و تربیع و مقارنة
نحس اما از مقابله و تربیع بجهت وقوع خانهای ایشان بر تربیع و
مقابله خانهای نحسین اما از مقارنه بسبب انکه جرم ایشان بالذات
قاطع و قاهر است و مودت احوال انتظار از مودت و عداوت و
غیرها در باب نوزدهم معلوم کرده شده است، اما راس و ذنب راس سعد است
و ذنب و کید نحس اما سعادت راس بجهت انست که قمر در حال
صعود یعنی عرض از عقده راس تجاوز نکند در معظم معمورة اما نحوست ذنب
بجهت قمر در حال هبوط عرض از عقده ذنب است مجاورت نماید در اکثر
ربع مسکون و بعضی گفته اند که راس چون بسعدی می رسد او باشد سعد شود
و چون بنحسی می رسد او باشد نحس و ذنب بخلاف این یعنی چون بسعدی می
رسد او باشد نحس شود چون بنحسی می رسد او بود سعد و بعضی دیگر گفته اند که فعل
راس افزونیست و فعل ذنب کم کردن یعنی هر کوکب که ممازج راس شد
قوت او زیاده شود و هر کوکب که ممازج ذنب بود قوت او کم
شود و کید چنین کوکبیست متوهم پس نحوست او نیز متوهم باشد و از ان
دلیل شود و عطارد تابع و متصل مبداست یعنی بالذات نه نحس
باشد و نه سعد چه میانه خانهای زهره و خانهای او نظر واقع نیست
بلکه ساقط اند از یکدیگر پس تابع کوکبی با متصل بکوکبی باشد متصل او باشد
چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد سعد گردد و اگر نحس باشد نحس گردد

بعدها

بعد هذا بر اذهان اذکیا مخفی نماند که آثاری که در عالم کون و فساد ظاهر میشود هر
آینه بوجوه عاشری و متاثری و بشرط باشد و موثر را فاعل خوانند و متاثر را
قابل و فاعل خوانند نزد اهل تحقیق قدرت الهیست و احکامیان اوضاع
نجومی را شرط دانند و گویند که تجدد هر متجددی موقوف بر حصول آن
شرطست که بسبب حصول آن شرط آن تجدد بوقت خاص شده است دون وقتی
دیگر و قابل اجسام این عالم باشد و انچه تعلق باجسامست مانند صورة
و نفوس و اعراض و آثاری که برین قوابل فایض میشود بحسب تجربه مختلف
یافته اند و گویند این اختلاف یا بحسب طبایع مواضع کواکب باشد از
بروج یا بحسب اختلاف اماکن و ازمان یا بسبب حالاتی که کواکب را
درجات واقع میشود چنانکه تفصیل این جمله در کتب مبسوط احکام
مثبت و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب حلول کواکب در بروج
مانند اختلاف بول سقیم و سلیم و در حال انحراف و استقامت مزاج
چه مشهورست که نسبت کواکب ببروج همچنانست که نسبت ارواح با [illegible]
و ما آثار مجرده کواکب اسم از انکه امری دیگر عارض ایشان شود
بسبب بروج یا غیر آن اینست که بتفصیل مذکور میشود که زحل سرد و خشک است
و بعضی باین سبب او را نحس اکبر گرفته اند چه این دو کیفیت سبب فنای
حیوانات است در وی با فراط است و سبب نحوست وی این تواند بود
و مریخ و آفتاب گرم و خشک اند لیکن گرمی آفتاب بیشتر است

از مریخ و خشکی مریخ بیشتر از آفتاب و بعضی باین سبب که خشکی مریخ
در غایت است او را نحس اصغر گفته اند چه افراط خشکی یکی از اسباب مرگست
و مشتری و زهره گرم و تر اند و این دو کیفیت در مشتری در حد
اعتدال است بعضی باین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب حیات حیوانات
این دو کیفیت است اما رطوبت زهره در حد اعتدال است و حرارت او مشکوک
فیه است بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت او حرارت نیست و لهذا
گویند که سرد و تر است پس یک کیفیت حیات که رطوبت است در وی موجود
باشد و بعضی ازین جهت او را سعد اصغر گویند و قمر سرد
و تر است بالذات لیکن بتجربه یافته اند که در حال ازدیاد نور او رطوبت
قوابل در تزاید بود و در حال انتقاص در تناقص و این مذهب اطبا و اهل دریاباز
ظاهر است و طبیعت عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست تابع
کوکب متصل به است و اگر احیانا هیچ کوکب متصل نباشد طبیعت او
تابع طبیعت محل او باشد از بروج اثنی عشریه و طبیعت
راس را گرم و تر یافته اند باعتدال مانند مشتری و طبیعت
ذنب در غایت سردی و خشکی مانند زحل و شمس و علویه که
مریخ و مشتری و زحل باشد مذکر اند بسبب ذکورت شمس و مریخ افراط
یبوست مزاج هر یکیست و سبب ذکورت زحل افراط یبوست اوست
و سبب ذکورت مشتری اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست

دوّ

و قمر و زهره مونث اند بجهت برودت و رطوبت که در مزاج ایشانست
و عطارد اینجا نیز تابع کوکب متصل به است و اگر متصل بهیچ کوکب نباشد
تابع محل خود باشد از بروج و نیز در حال تشریق مذکر باشد و در حال تغریب مونث
و هر کوکب نهاریست مگر مریخ و هر مونثی لیلی زیرا که طبیعت لیل
و همچنین جوزهر نحسین با تطبیع فاسدست زحل را با وجود روزی گرفته اند
و مریخ را با وجود حرارت شبی با افراط برودت اول با حرارت روز و
افراط یبوست ثانی با رطوبت لیل ممزوج گشته اعتدال حاصل آید و عطارد
درین امر نیز تابع کوکب متصل به است و گویند در نصف روز روزی و در نصف
شب شبی اما ارباب ساعات چون همه از تحقیق احوال بروج و کواکب
فارغ شده شروع نموده در موقت ارباب ساعات بدانکه عدد تمامی ساعات
مدت یکهفته یکصد و شصت و هشت است و ارباب این صناعت هر ساعت
معوجه را از انجمله بکوکبی از کواکب سبعه نسبت کنند و او را رب الساعت
نامند ابتدا از ساعت معوجه اولی روز یکشنبه که اول هفته است کرده
آنرا منسوب بشمس سازند چه وجود شمس سبب وجود روز و شب است و ساعت
دوم از آنروز بزهره دهند و ساعت سیم بعطارد و علی هذا بر ترتیب
افلاک تا قمر و چون نوبت آخر رسد از زحل گیرند و هم چنان بر
ترتیب ساعات می شمارند و بکواکب نسبت میکنند تا ساعت آخر از انجمله
که ساعت دوازدهم شب یکشنبه است از هفته دیگر و آن هر آینه
باین اعتبار منسوب بمریخ باشد بعد از آن دور از سر گرفته شود

در حالت اول بود کنند و از آنچه گفتیم واضح و لایح گردد که در روز
یکشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت اول بود از جمله ساعات
یکصد و شصت و هشتگانه شمس بود و در روز دوشنبه رب ساعت
که آن ساعت بیست و پنجم بود از آنجمله قمر و در روز سه شنبه رب ساعت
اولی که آن ساعت چهل و نهم بود مریخ و در روز چهارشنبه رب ساعت
هفتاد و سیم بود عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت اولی که آن
ساعت نود و هفتم بود مشتری و در روز جمعه رب ساعت صد و
بیست و یکم بود زهره و در روز شنبه رب ساعت اولی
که ساعت صد و چهل و پنجم است زحل و ایضا ظاهر گردد که رب ساعت اولی
از شب یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات
مذکوره عطارد است و رب ساعت اولی از شب که آن
ساعت سیزدهم بود از آنجمله مشتری و رب ساعت اولی
از شب سه شنبه که آن ساعت سی و هفتم بود زهره و رب ساعت
اولی از شب چهارشنبه که آن ساعت شصت و یکم بود زحل و رب
ساعت اولی از شب پنجشنبه که آن ساعت هشتاد و پنجم بود شمس و رب
ساعت اولی از شب جمعه که آن ساعت صد و نهم قمر و رب ساعت
اولی از شب شنبه که آن ساعت صد و سی و سیم بود مریخ و رب ساعت
دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب
رب ساعت مقدم باشد همچنین رب ساعت سیم کوکبی باشد

کتابخانه خصوصی ... سزوه

که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت دوم بود و علی هذا القیاس و این از
بیانها که قبل ازین گفتیم ظاهر است و چون بر ترتیب مذکور نوبت بقمر رسد باز نوبت
از زحل گیرند چنانکه قبل ازین گفتیم و مراد ازین ساعات زمانیه است
اگر چه این ساعات مستوی نباشند هر آینه بحسب طول و قصر ایام و لیالی بعضی از اوقات
ساعات روز از بعضی از ساعات شب و بعکس و ایضا بنا بر آنکه عنقریب مذکور
شود رب هر روز و هر شب را ما یک کوکب نباشد بلی بحسب تفاوت شب
و روز تبدیل باید بکوکب دیگر و رب هر روز رب ساعت اولی آن روز
باشد بسبب تقدیم او بر سایر ارباب ساعات آن روز بتابع الوقوع
و رب روز یکشنبه شمس و رب روز دوشنبه قمر و رب روز سه شنبه
مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد و رب روز پنجشنبه مشتری و رب روز
جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین رب هر شبی رب ساعت
اولی آن باشد بسبب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد بود و رب
شب دوشنبه زهره و رب شب چهارشنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب
شب جمعه قمر و رب شب شنبه مریخ **باب هفدهم** در معرفت حظوظ
کواکب و آنچه بان تعلق دارد اهل احکام و نجوم هر برجی را از بروج
اثنی عشری علی حده به پنج قسم مختلف تقسیم کرده اند چنانکه هر قسمی از
دوازده درجه بیشتر و از دو درجه کمتر نیست و معلوم نیست بنای
این تقسیم بر چیست و هر قسمی ازین اقسام پنجگانه نصیب یکی از متحیره

ونیرین را درین باب نصیبی نیافته اند وآنرا یعنی هریک ازاین اقسام را
حد ان کوکب کویند و اهل احکام را د رکیفیت تقسیم حدود اختلافست
چنانکه هر قومی این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدود یست واهل بابل
حدود دیگرست وهم چنین هندوان وکلدانیان را واز بطلمیوس نیز
حدودی مغایر این حدودات منقولست اما افضل واشهر همه
که متفق علیه جمهورست حدود مصریانست که درین جدول موضوعست
چه آنرا اویس وتریتی [illegible] نقش جدول حدود [illegible] وکویند وضع حدود مصریان از
پیشینیان نبوت حضرت یعنی یوسف صدیق است ودر جدول اول ازین
جداول طول ارقام بروج مثبتست ودر جدول عرضیه بازاء هر برج
درجات آن برج منقسم به پنج قسم مختلف مرقومست وبسواد وجات
آن قسم ازکواکب خمسه در پهلوی ان مرقومست بحمرت وکویند
چون کوکب در حد خود بود چون شخص باشد که درمیان عشیرت واقارب
خود بود وچون هر برجی را بسه قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی
ده درجه باشد وقسم اول حمل را بمریخ دهند صاحب بیت وقسم
دوم را بآفتاب وقسم سیم بزهره وقسم چهارم که قسم اول برج ثورست
بعطارد وهم چنین بر ترتیب اقسام سی وشش کانه بشمارند وکواکب
بترتیب افلاک نسبت کنند وچون نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند
تا قسم آخر ده درجه حوت وآن هر آینه بحسب این ترتیب از آن

یب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مریخ

مریخ باشد پس اول اقسام متتالی بود یعنی قسم آخر حوت ویکی قسم
اول حمل هر قسمی را ازین وجه وصور گویند چنین منقولست
که بر اکثر حکمای یونان در حین طلوع یکی ازین اقسام ذکر یکی از
صور جسمانی که ستاره را واقع باشد دران قسم مینموده اند وحکمای
هند درین تقسیم قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند
وقسم دوم بصاحب برجی که بعد ازو باشد از مثلثه او وقسم دیگر
بصاحب برج دیگر هم از آن مثلثه مثلا قسم اول از برج حمل بمریخ دهند
که صاحب اوست وقسم دوم بشمس که صاحب برج دوم است از آن
مثلثه یعنی اسد وقسم سیم بمشتری که صاحب برج سیم است هم از آن
مثلثه یعنی قوس واز برج ثور قسم اول زهره را بود وقسم دوم عطارد را
وقسم سیم زحل را وقس علی هذا در سایر بروج وآنرا یعنی هریک ازین اقسام را
بلغت هند درنجان خوانند معرب دریکان که بلغت هندوی بعضی
دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند وقسم دوم را
بمشتری وهم چنین بر ترتیب تا قسم آخر وآن از آن مریخ باشد وآنرا
درجان وارد جان خوانند واین اصطلاح بعینه مثل اصطلاح وجوهست
الا آنکه ترتیب صاحبان درجه از فوق بجانب تحت است ودر اردجان
از تحت بجانب فوق پس درین ترتیب چنین نوبت بزحل رسد باز
از قمر اگر باید گرفت وچون هر برجی بدو قسم متساوی کنند وقسم

وقسم اول از بروج مذکر شمس دهند وقسم دوم بقمر وقسم اول از بروج مؤنث
بقمر دهند وقسم آخر بشمس آن را نیمبهر خوانند وچنین هر برجی بهفت قسم
متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه وهفده دقیقه وهشت ثانیه وسی و
چهار ثالثه بود باشد وقسم اول از هر برج بصاحب آن برج دهند وقسم
دوم هر کوکبی دهند که فلک او تحت فلک صاحب برج باشد وقسم
بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک قسم دوم بود وعلی هذا تا قسم هفتم آن را هفت
بهر خوانند وچون هر برجی بنه قسم متساوی کنند چنانکه
مجموع صد وهشت قسم بود باشد هر قسمی سه درجه وبیست دقیقه
وقسم اول از حمل به مریخ دهند که صاحب حمل است وقسم دوم بصاحب
ثور که زهره است وقسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است وعلی هذا بر
ترتیب اقسام صد وهشتگانه بشمارند وبصاحبان بروج بر ترتیب نسبت کنند
وچون نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج
که هر آینه متعلق باشد بصاحب حوت که مشتری است واین رابع این
اقسام را نهبهر خوانند واز این ترتیب مذکور شد لازم آید که بهرهای
موافق ورابعه از سر برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را بود وهم
چنین برجی بدوازده قسم متساوی کنند ولا محاله هر قسمی
دو درجه ونیم باشد وقسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند
وقسم دوم بصاحب برجی که بعد از آن برج باشد وعلی هذا

تا آخر

تا آخر قسم دوازدهم است از هر برج واین اقسام را اثنی عشریه
دوازده بهر خوانند پس چنین کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی باشد واز
آن برج درجه و دقیقه چند قطع کرده باشند و دو درجه ونیم از آن
مقدار حصه همان برج اعتبار کنند و دو درجه ونیم دیگر حصه برج دیگر که بعد
از وست بهمین دستور ترتیب تا اینجا که کمتر از حصه برجی بماند از آن
باقی هر درجه را دوازده درجه وهر پنج دقیقه را درجه وهر دقیقه را
دوازده دقیقه گیرند از برجی نوبت با او رسیده باشد آنجا که
منتهی شود موضع اثنی عشریه آن کوکب یا آن دلیل باشد وصاحب
آن برج هر آینه صاحب اثنی عشریه باشد واین عمل احکامیان بسیار
معتبر دارند واز جمله مصطلحات اهل این فن است که بعض درجات
بروج را درجات نیره خوانند وبعض را مظلمه وبعض را قتمه بعضی غبار
ناک وبعض را خالیه یعنی خالی از عوارض مذکوره وهمچنین بعضی
از درجات وسعادات فزای گویند وبعضی را آبار جمع
بئر بمعنی چاه زراعت بخوانند وبعض مذکر وبعض را مونث وما یجبه
تعیین هر یک ازین معتبرات والحق قبل ازین مذکور شد جدولی
ایراد نمودیم تا بر معلم ظاهر وآسان گردد وآن جدول
اینست والله اعلم بالصواب
والاحسان

جدول وجوه كواكب			
حمل	خ	س	ه
ثور	[illegible]	ر	ل
جوزا	ی	خ	س
سرطان	ه	ه	ر
اسد	ل	ی	خ
سنبله	س	ه	ه
میزان	ر	ل	ی
عقرب	خ	س	ه
قوس	ه	ر	ل
جدی	ی	خ	س
دلو	ه	ه	ر
حوت	ل	ی	خ

جدول [illegible] كواكب				
حمل	ط	خ	س	ه
ثور	ا	ه	ه	ل
جوزا	.	ر	ه	ل
سرطان	ج	ر	خ	ی
اسد	ه	س	ی	خ
سنبله	ه	ه	ل	ه
میزان	و	ه	ل	ه
عقرب	ر	خ	ی	ر
قوس	ح	ی	خ	س
جدی	ل	ل	ه	ه
دلو	ی	ل	ه	ه
حوت	ا	ی	ر	خ

جدول [illegible] كواكب				
حمل	ط	خ	ی	ل
ثور	ا	ر	ه	ه
جوزا	.	س	خ	ی
سرطان	ج	ل	ر	ه
اسد	ه	ه	س	خ
سنبله	ه	ی	ل	ر
میزان	ر	ه	ه	س
عقرب	ر	خ	ی	ل
قوس	ح	ر	ه	ه
جدی	ط	س	خ	ی
دلو	ی	ل	ر	ه
حوت	ا	ه	س	خ

جدول [illegible] كواكب			جدول [illegible] كواكب												
برج	نیم برج	نیمه دیگر	[illegible]	[illegible]	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو
حمل	س	ر													
ثور	ر	س	ه	خ	خ	ه	ه	ر	س	ر	س	ه	خ	ی	ل
جوزا	س	ر													
سرطان	ر	س	خ	ر	س	ه	ر	ل	ه	ر	ه	س	خ	ی	خ
اسد	س	ر	ی	ك	ه	ر	ل	ی	ه	ل	ر	ه	س	خ	س
سنبله	ر	س													
میزان	س	ر	ر	له	ه	ل	ی	خ	ر	ی	ل	ه	ه	س	ه
عقرب	ر	س	كا	ه	ر	ی	خ	س	ل	خ	ی	ر	ه	ه	ه
قوس	س	ر													
جدی	ر	س	كه	نا	ل	خ	س	ه	خ	س	خ	ل	ر	ه	ر
دلو	س	ر													
حوت	ر	س	كط	نط	ی	ه	س	ه	ی	س	ی	ل	ر	ر	ل

جدول نه بهر كواكب									
البرج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ر	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ـ	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ر	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩	ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول درجات دال على العمى				
ط	لا	شی	ه	ضه
ا	و	ب	ح	ـ
.	لا	شی	ه	ضه
ح	من	ط	الی	ه
ه	ب	ل	ج	ل
ه	لا	شی	ه	صه
و	لا	شی	ج	صه
ر	من	ط	الی	ل
ح	ا	ب	ح ح	ط
ط	من	٩	الی	كط
ـ	ـ	ل	ط	
ا	لا	شی	ه	فبه

جدول اثنا عشرية كواكب								
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وچون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد وقتی که
دلالت کننده بر نهاریت بوده و فوق الارض بود و در شب تحت
الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلالت کند
بر لیلیت بعکس یعنی تحت در روز الارض باشد و در شب فوق الارض آنرا
متحیز گویند و اگر با این احوال برج مذکر در تصرف کوکب نهاری و برج
مونث در تصرف کوکب لیلی بود آنرا اصل گویند و بعض فضلاء
بجای برج مذکر و مونث بیت مذکر و مونث گویند پس در ظن هر حیلت
حیز بود و بعکس نه و حیز در لغت بمعنی ملکات و جبلت بغرا بودن و بدست
آوردن و اهل این صناعت گفته اند که بودن کواکب در حیز مانند
تحصن است در میانه آشنایان و چون کوکب نهاری در روز تحت
الارض بود و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بعکس آنرا خلاف
محل گویند و از جمله معتبرات احکامیان در حظوظ کواکب یکی اعتبار
فرح و برج ایشانست که تفصیل این اشارت کرده میفرماید که فرح
عطارد در بیت طالعست و فرح شمس در بیت تاسع
و فرح مشتری در بیت حادی عشر و فرح زحل در بیت ثانی
عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح مریخ در بیت سادس
و اکثر استنباط کیفیت این تقسیم از هشت خانه طالع که سوی اوتاد
اربعه است کنند و گویند ازین هشت خانه دو خانه قوی اند که آنرا
مایل ناظر خوانند و آن بیت یازدهم و پنجم بود و دو خانه ضعیفند

جدول درجات مظلمه و نیره و خالیه

حمل	۳	۵	۶	۴	۳	۵	۱
	م	ظ	م	ظ	خ	ظ	م
	ح	يا	يو	يح	كه	يح	ل
ثور	۳	۷	۲	۶	۵	۳	۲
	م	ظ	خ	ظ	ن	ظ	خ
	ح	يا	يه	يح	كه	لا	ل
جوزا	۷	۳	۵	۲	۴	۷	۶
	ظ	م	ظ	ن	ظ	م	خ
	ز	ي	يه	ر	يط	ل	
سرطان	۷	۵	۲	۴	۲	۹	۲
	ن	ظ	ن	ظ	م	ظ	م
	ز	يه	يب	كد	يح	لا	ل
اسد	۷	۲	۶	۵	۹		
	ظ	ن	م	خ	ظ	خ	خ
	ز	ي	يو	كا	ل		
سنبله	۵	۳	۲	۲	۳	۷	۲
	ن	ظ	خ	ظ	م	ظ	خ
	ه	ط	يا	ر	كا	لا	ل
میزان	۵	۵	۶	۳	۷	۲	
	ظ	م	ظ	م	ظ	خ	خ
	ه	ا	يز	كا	لا	ل	
عقرب	۳	۵	۴	۴	۲	۵	۳
	م	ظ	م	ظ	م	ظ	م
	ح	ز	يد	يح	كه	لا	ل
قوس	۹	۳	۷	۴	۷		
	ظ	ن	ظ	م	ن	خ	خ
	ط	ي	ط	يج	ل		
جدی	۷	۳	۵	۴	۲	۴	۵
	م	ظ	م	ظ	م	ظ	خ
	ي	ا	ي	يط	كا	كه	ل
دلو	۴	۵	۴	۶	۴	۵	
	م	ظ	ن	ظ	م	ظ	خ
	ي	ط	يح	كا	كه	ل	
حوت	۶	۶	۶	۳	۳	۳	۲
	ن	ظ	م	ظ	خ	ظ	م
	ي	يج	كد	كه	كه	يح	ل

جدول درجات سعادت افزا		جدول درجات آثام	
٠	ط	٠	و يا ير كط
ا	ح يه ا ل	ا	يو كد كه
ب	يا س	ب	ك س كو ل
ج	ا ح يه	ج	س ر كو ل
د	ح ه د و	د	و ح يه كط
ه	٠ ح يه ح	ه	ن ح ي كا كه
و	ح ه كا	و	ا ب ح ل
ز	ر س ح	ز	ه س ك كط
ح	ح ح ك	ح	ر س كا كو ل
ط	س ح يه ح كط	ط	٠ ر ك كه كط
ي	و ر س ح	ي	ا س يو كط
يا	س ح كو	يا	٠ ك كط

جدول درجات مذکر و مونث
مذکر بسبب و مونث بسبب روحی

٠	ب	•	د	ب	ح	
ا	ب	ح	ه			
ب	ب	يا	ب	ه	ح	
ج	٠	•	ح	•	يا	ه
د	ه	٠	د	ب	ب	
ه	ب	ه	ح	ن		
و	ه	•	ا	ب	س	
ز	ه	د	د	•	ح	ح
ح	٠	ه	ب	ـ	ه	
ط	يا	ح				
ي	•	ل	د		ه	
يا	ـ	ـ	ح	ه	٠	

که آنرا زایل ساقط خوانند و بیت دوازدهم و ششم بود و دو خانه از وجهی قوی اند
و از وجهی ضعیف‌اند که آنرا زایل ناظر خوانند و آن بیت نهم و سیم بود و این
هم در باب آینده بتفصیل معلوم گردد و چون احوال این خانها معلوم گشت
گوییم چنین از این کواکب سیاره الا عطارد دو کوکب نحس‌اند یعنی زحل و مریخ
و دو کوکب سعدند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب سعد نه بعضی احوال
سعدند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دو خانه ضعیف را از زوایای مناسبت
بنحسین دادند اضعف را بانحس یعنی دوازدهم را بزحل و ششم را
بمریخ و دو خانه خوب را بسعدین دادند اقوی را باسعد یعنی یازدهم را
بمشتری و پنجم را بزهره و آن دو خانه را که از وجهی قوی بودند
و از وجهی ضعیف بآن دو کوکب دادند که در بعضی احوال نحس یعنی
نیرین اقوی را بااعظم یعنی نهم را بآفتاب و سیم را بماه کس نگوید چرا
فرح نیرین در بیت ثالث و ثامن که هر دو ساقط خوانند نیست چه این
دو خانه نیز از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف زیرا که سقوط بیت از
طالع احسن است از زوال و ناظر بودن او بطالع احسن است از مایل
بعضی وجهی عطارد را سعادت و نحوست ذاتی نیست بلکه همه جهت در حالت
طالع نیز ممتزج چه میانه نور و ظلمت است پس طالع را درین قسمت باو
نسبت کردند و گویند بودن کوکب و بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع
عزت و شادی بود و در حال تحریر جهت حفظ فرح کواکب این بیت بخاطر آمده
رسیده

رسیده و هو هذا ز قوتها فرح کان اوسط آمد * بیاد ارج لیک همه وسط آمده
و خانهٔ مقابل فرح یعنی خانه هفتم او بیت ترح و آفت باشد چه هر
خانهٔ مقابل از بیوت اثنی عشریه چنانکه هر برج مقابل ضد یکدیگرند پس
ترح عطارد در سابع است و ترح شمس در ثالث و ترح مشتری در خامس و ترح
زحل در سادس و ترح قمر در تاسع و ترح زهره در حادی عشر و ترح مریخ
در ثانی عشر و نیز از جمله این معتبرات بیت قوت و ضعف کواکب است
آن چنانست که گویند قوت شمس در بیت عاشر است و قوه ماه در
رابع و قوت زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث
و قوت زهره در سابع و قوت عطارد در تاسع و خانه مقابل بیت قوت
بیت ضعیف باشد و جهی کوکبی در خانه یا شرف خود و در وتد
بکوکبی دیگر یکی از انواع خمسه ناظر باشد که او و احیی حال
باشد یعنی او نیز در خانه یا شرف خود باشد و در وتد بود از آنجا این
وضع را دستوریه گویند و این معتمد برین انواع دستوریه است
و نزد حکما و بصر واضح و لایحست سفلیین را با آفتاب این نوع دستوریه
بحسب برجیت صورت نه بندد و از جمله انواع دیگر یکی آنست که کوکبی در
خانه خود بود و دوری او از یک نیرین چندانکه دوری خانه او باشد از خانه آن
نیز مانند آنکه مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا حمل باشد دو دوم

لکه کوکب در کمال تشریق و تغریب مجهول بود و آن کوکب علوی باشد مقدار
شصت درجه بعد داشته باشد از آفتاب و سفلیین سیما آنکه از سرعت سیر بود که
آنرا رباط اعظم گویند سیم آنکه صاحب طالع در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع
و دستوریه دلیل جزو سعادت عظیم و مستولی بر جزوی از فلک البروج
یعنی منطقة البروج و آن در اکثر احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکزی که از
بیوت اثنی عشریه باشد عبارت از کوکبیست که حظوظ او
از جمله حظوظ خمسه که بیت و شرف و حد و مثلثه و وجه است در آن
جزو بیش از کواکب دیگر باشد و همان جزو شرط لکه
آن کوکب ناظر باشد بآن جزو بیکی از نظرات خمسه یا بیکی از نوع نظر
لیکن در اتصال نظر بجهت کافیست و تناظر جزو بدرجه نیز ثابت بود و اهل
احکام هر خطی را امر تبه اعتبار کرده اند و آن مراتب را نشانها
گویند و لهذا کواکب مخلوط را مثلا بدو و اعم خوانند مثلا صاحب بیت را
چهار شهادت کنند و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه
اول را دو و صاحب مثلثه دوم را یکی و این بقول کوشیار است
و ابو ایوب طبری دیگر از علمای احکام میگوید صاحب بیت را هفت
شهادت است و صاحب شرف را شش و صاحب حد را پنج و صاحب مثلثه اول
چهار و صاحب مثلثه ثانیه را سه و شریک را دو و صاحب وجه را یکی و همچنین

حظوظ

حظوظ مذکوره را مراتب تعیین کرده اند همچنین هر یک از حد و وجه
و دریجان و غیر ذلک را مثل حیز و حلب و هفت بهرونه بهر و اثنی عشریه
و فرح و سایر قوای کواکب در میانه ایشان متفاوت مرتبه تعیین
کرده اند لکن در مستولی زیاده از حظوظ خمسه مهتوی اعتبار نکنند و مراتب
بقیه را قوای کواکب نامیده نه حظوظ چنانکه مصنف خود در شرح زیج ایراد
نموده و تفاصیل آن یعنی تفاصیل مراتب قوای کواکب از کتب احکام
طلب باید کرد و ما این مراتب را بتفصیل و توضیح تمام در باب نوزدهم ایراد
نمائیم تا رجوع بکتب احکام نباید کرد و چون اتفاق افتد که صاحب حظ اعلی
نجوم نحس در آن حظ باشد مرتبه او را در آن حظ ضعیف گیرند
چه درین حالت قوت او ضعیف گردد و اگر شهادت دو کوکب
مساوی باشد هر دو کوکب را مستولی گیرند و اگر کوکبی در شهادت قریب بکوکب
مستولی باشد آن کوکب را شریک مستولی گردانند مثلا خواستیم که پنج درجه
ثور را مستولی دانیم کواکب ناظر و زهره و قمر و مشتری را یافتیم و شهادت
زهره درین جزو بقول ابو ایوب طبری شانزده است زیرا که هم صاحب
بیت و هم صاحب حد و هم مثلثه اولی و شهادات قمر نه زیرا که هم صاحب شرف است
و هم صاحب مثلثه ثانیه و آن دو کوکب دیگر را درین جزو از حظوظ خمسه
هیچ نصیب نیست پس مستولی زهره بود و شریک قمر اما اگر احیانا هیچ یک

از ارباب حظوظ ناظر بجزو مفروض نباشند کوکب غریب را مستولی
باید گرفت هر چند که در آن جزو ضعیف فی المقبول بود ولیکن شرط
نظر اما اگر کواکب همه ازوی ساقط باشند آن جزو را مستولی نبود
وصاحب احکام از از ازوی تشبیه بولین بروج گویند و این پنج را در طوالع
مدار بر کوکب مستولیست

باب چهاردهم در معرفت بیوت

دوازده گانه و منسوبات ایشان قبل ازین مذکور شد که منطقه البروج
ابتدا از نقطه طالع بدوازده قسم کنند و هر قسمی را بیتی خوانند و ازین
بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانه اول را که درجه آن بر افق
شرقی واقع است طالع گویند و خانه هفتم را که بر افق غربی واقعست
وتد غارب و خانه دهم را که بر نصف اعلای دایره نصف النهار است
وتد السماء و خانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است
وتد الارض و این چهار را اوتاد بجهت آن گویند که مدار احکام بر ایشانست
چه اقوای بیوتند و لهذا هر یک را بیت اقبال و مبدا کون خوانند و بیت
ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الاوتاد خوانند از
جهت میلان هر یک بوتدی که بعد ازوست و ازین حیثیت این چهار خانه را
در قوت اوسط بیوت خوانند و بیت ثالث و تاسع و سادس و
ثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هر یک از وتدی که قبل

ازو

ازین حیثیت این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند و لهذا هر یک را
بیت ادبار و مبدا زوال گویند و وجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس مصنف
جایز داشته معلوم نیست و شاید که بحیثیت نظر او بطالع باشد چه بیت
ثانی و سادس و ثامن و ثانی عشر ساقط اند از طالع زیرا که هیچ
یک از نظرات خمسه میانه این بیوت و طالع متحقق نشود و وجه تقدیم
ذکر سادس بر ثانی اینجا نیز معلوم نیست و باقی بیوت غیر اوتاد و بعضه
که آن ثالث و خامس و تاسع و حادی عشرست ناظر اند بطالع چه میانه
هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و میانه طالع نظر تسدیس است و میانه
هر یک از آن دو خانه دیگر و میانه طالع نظر تثلیث و ظاهرست که بیوت ناظر
اقوی اند از بیوت ساقط بلکه اتفاق اهل احکام بر آنست که قوت بیت
زایل ناظر زیاده است از مایل ساقط چنانکه قبل ازین در شرح فرح کواکب
بانفع اشارت رفته و از افراد هر یک ازین انواع هر کدام متوالی اقرب
بطالع در قوت مقدم باشند بر آنکه ابعد اند الا افراد بیوت ساقطه که این
میت یعنی هر کدام متوالی ابعد اند از طالع در قوت مقدم باشند بر آنکه اقرب
و از آنچه گفتیم لازم آید که اقوای بیوت طالع باشد پس عاشر پس سابع پس رابع
پس حادی عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی و اضعف بیوت بیت
ثانی عشرست که هم ساقط و هم زایلست از طالع و هم ادبار و بعض بیت
سادس و ثانی عشر را فقط بیت ادبار گویند و هر خانه که عدد او فرد باشد

آن خانه را مذکر دانند و هرچه عدد او زوج مونث و باز این دوازده
خانه به چهار ربع منقسم سازند و ازین جمله آن ربع را که میان مرکز عاشر و
طالع و هم چنین آن را که میانه مرکز رابع و سابع ربع مقبل و ربع مذکر گویند
و آن ربع را که میانه طالع و رابع و هم چنین آن را که میانه سابع و عاشر است ربع
مدبر و ربع مونث گویند و آن نصف را که میانه مرکز عاشر و رابع است از طرف شرق
نصف صاعد خوانند و آن نصف دیگر را که میان مرکز رابع و عاشر است از طرف
غرب نصف هابط و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد برج یازدهم
طالع بود اوتاد آن طالع را اوتاد مایله گویند چه هر یک در این حالت
مایل جهت انفصال نمایند و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد
اوتاد آن طالع را اوتاد زایله گویند زیرا که هر یک بیکی از بیوت زایل
انتقال کنند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد اوتاد آن طالع
اوتاد قائمه خوانند و قسم ثالث افضل است از قسم اول و قسم اول
از ثانی و حد هر خانه بیش از مبدا آن خانه باشد به پنج
درجه یا پنج درجه قبل از مبدا بیت ثانی آن خانه پس اگر چه در تقویم کوکب
مثلا بیش از مبدا آن خانه باشد بدو درجه خانه هفتم او را محل آن کوکب
ندانند بلکه همان خانه را محل آن اعتبار کنند هر چند فی الحقیقه در آن خانه
نباشد و این اعتبار آنست که تا ممکن باشد شمس در نزد برج و روز بطالع
در آید بیت بیان انواع بیوت اثنی عشریه اکنون در مدلولات هر یک

شروع

شروع نموده میشود اما مدلولات اولا طالع چون مبدا الظهور وجود
اشیاست و دلیل بقای آن امور که بظهور او ظاهر شده و ایضا
طلوع او دلیل است بر تکون هر مکون و موثر در آن خصوصا در نوع انسان
که اشرف و اکرم مکونات است ازین سبب گفته که بیت طالع خانه
حیاتست و نفس و جسد و ابتدای کارها و ایضا دلالت
کند بر تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب اشیا و کیفیت زندگانی و سعادت
و از شقاوت و از اعضا منسوب بسر و روی و به بیت دوم
مایل طالعست دلالت کند بر حالت ثانی موجود که هر آینه کیفیت اسباب
بقاست و از امعیشت خوانند و اقرب آن اسباب غذاست و اوسط
آن ذخایر و اموال و ابعد آن اعوان و انصار ازین جهت گفته بیت
و ایضا
ثانی خانه مالست و معاش و اعوان و حوادث مستقبله
و ایضا دلالت کند بر دخل و خرج و بعقول بعضی بر اکل و شرب و از اعضا گردن
منسوب است بگردن و بیت سیم که از پی طالع است دالست بر حالت ثالث موجود
و آن هر آینه کیفیت توابع اسباب معیشت است چون حرکت که سبب استمرار
غذاست و برادر و خواهر که شریک و معین مانند و دلیل بر حصول و دوام
ایشان بسبب جلب اموال ازین جهت گفته که بیت ثالث خانه
برادرانست و اقربا و سفرهای نزدیک و تحویل از جایی بجایی
و ایضا دلالت کند بر علم انوک و اسرار و از اعضا بر دست و دوش و کتف

چهارم چنین در غایت حفاظت علامت عواقب امور بود و امری که ماده
موجود باو منتهی شود چنین پدر و در وضع محل قرار و ثبات است چنین گنج و
املاک ازین حیثیت بیت رابع خانه پدر و املاک و ضیاع و عقار
و عواقب امور است و ایضا دلالت بر دفن اموال و از اعضا منسوب
بسینه و پهلو و معده و پنجم که مایل رابع است چه آینه دلیل چهرم پدر بود که آن
فرزند است و اکل و شرب و هدایا و تحفه املاک و ارتفاعات ازین
واسطه گفته شد بیت خامس خانه فرزندان و هدایا و اخبار و اکل
و شرب است و ایضا دالت بر عشق زن و ملبوسات و شادی و سرورها و ضیافتها
و از اعضا منسوب بر پشت و دل و ششم که زایل رابعت و دلیل باشد
بر حالت ثالث از عبید و خادم و ستور و از جمله اسباب سکنت و بیماری
که سبب حصول حیات تجه سقوط از طالع ازین علت گفته که بیت سادس
خانه خدمتکار و بندگان و مرضها و آفتاب و آب و صغار
و ایضا دالت بر گریخته و کم شدن و تهمت و از اعضا منسوب بناف و شکم
و هفتم که وتد غاربست هر آینه چند طالع بود و نظیر او پس دال باشد بر
ازواج و شرکا و سبب هلاک و فنا چون اضداد و خصوم ازین وجه که
گفته شد بیت سابع خانه شرکا و ازواج و عدو است و ایضا
دالت بر اضداد و خصوم و مقصد مسافران و آخر و از زانی و از اعضا
منسوب است بسرین و زیر ناف و هشتم که مایلست بسابع حالت دوم

ازاوج

ازاوج بود و ضد ثانیست و دلیل بطلان اسباب بقا و معیشت بود و ازین هم گفته
که بیت ثامن خانه خوف و مرگ و میراث و اموال و عوایق و غم و
اندوه است و ایضا دالست بر اموال خصوم و اضداد و فقر و فاقه و از
اعضا منسوبست بآلات شهوت و مقعد و رحم و نهم که تاسع بیت الموت دلالت
کند بر حالت ثانی از حیثیت زمان مثل امور اخروی و از حیثیت مثل
که النوم اخ الموت متهور و موقوف و نیز چون نظر ثالثست و اقوی از و
دال بود بر علم لیب و سفر دور ازین دلایل که گفته بیت تاسع خانه
سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل و خوابست بر وقف داری و سحر
و کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوبست برفخذین و دهم چنین از فرع
اعلیست و اقوای بیوت و نظیر بیت الاب ازین نسبت که گفته بیت
عاشر خانه سلطان و مادران و اشغال و اعمال سلاطین
است و ایضا دالت بر صنعت و رفعت و مشهور و موقوف گشتن و از اعضا
منسوبست بر الیتین و یازدهم چنین ثانی دهم است و اقوی و اسعد بیوت مایله
ازین دلالت گفته که بیت حادی عشر خانه دوستان و امیدها است
و ایضا دالت بر وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان ملوک
و از اعضا بر قفین و دوازدهم چنین ضعیف و اخس بیوتست و نظیر ششم ازین
علت گفته که بیت ثانی عشر خانه اضداد و شقا و قضا و درد
و چهارپایان بزرگست و ایضا دالت بر گرفتار بند و زندان و حزن

ودین ونکبت وغرامت وامراض مزمنه واز اعضا مقعد وبعضی امعا ست
تمامی سخن در مدلولات بیوت اما منسوبات کواکب اولا زحل چنین
نحس اکبر وظلمانی است هر آینه منسوب بود باشیاء اخس وامورى که متعلق
باشد ببطوء ازین جهت گفته‌اند زحل کوکب پیرانست ودهقانان
وارباب قلاع وخاندانهای قدیم وغلامان سیاه وحبشیان
ومردم سفله وحبس وزاهدان بی علم واز اخلاق مکر وحیله وخبث
وحمق وجهل وبخل ووفا وستیزه کاری وکاهلی ومشتری چنین سعد اکبر است
وظلمانی است دلالت کند بر نامه وثبات ورفعت ومنزلت واشیای شریف
ازین سبب گفته‌اند که مشتری کواکب اشرافست وعلما وقضاه وامرای
با عدل وانصاف ووزرای جلیل القدر رفیع المنزلت واهل مناصب وزهاد و
اغنیا واز اخلاق حلم وسخا وعلو همت وحیا وتمیز وتواضع وصدق ووفا
ومریخ چون نحس اصغر است ومریخ است دلیل بود بر اشیاء خبیث وامورى که بغلبه
وبلای وسطوت گفته‌اند مریخ کوکب لشکریان است وامرای ظلم واتراک
ودزدان وعلویان ومفسدان وآتش کاران وباغیان مستور
واز اخلاق قهر ومکابره وشجاعت وخسارت وسفاهت ولجاج ودروغ
وتهمت وایذای مردم دانست وزنا وخیانت وشمس چنین نیر اعظم است وجسد و
سیارات وعین فیض دال باشد بر سلطنت وامور عظیمه ازین حیثیت
گفته‌اند شمس کوکب سلاطین است واصحاب امرا وامیران ونیز واکابر

واهل

واهل رای وتدبیر واز اخلاق عجب وتکبر والوث وکرم وترفع وبها وحجت
وزهره چنین سعد اصغر است وسیر او بسیار ومونث دال باشد برانوثت
وخوشی وحسن ووجه وفرح وشادی ازین جهت گفته‌اند زهره کوکب
اهل طرب است وزنان ومردان ومخنثان وخادمان وظرفا واصحاب
زینت وتجمل واز اخلاق سهو وطرب وظرافت ومسخرگی و
سوگند ودروغ وعطارد چنین قرحست وسیر او بسیار وتابع متصل است دلالت
بر تتبع وتلون ازین مناسبت گفته‌اند که عطارد کوکب حکایت طبیبان
ومنجمان وشاعران واذکیا ودیوانیان وکاتبان ونقاشان
ونجاران واهل بازار واز اخلاق دین وعلم وباکی ونطق وادب
وصنایع دقیقه وقمر چنین اسرع کواکب است دال باشد بر حرکت وانتقال
واستحاله وانقلاب ازین جهت گفته‌اند قمر کوکب رسولانست
وپیاده روان وایلچیان وعوام الناس واز اخلاق عفت وجمال
وسلیم طبعی وفراخ عیشی وبسیار گفتن وحرکت وسخن چینی

باب نوزدهم در معرفت احوال انظار وآنچه بدان ماند

وقوای کواکب قبل ازین مذکور شد که اعتبار انظار کواکب بطالع تکرار بیج است
از جمله چهار که بیشتر مقارنه است بحسب مخالفت وموافقت کیفیات واوضاع اماکن
آن از بروج حکمی خاص دارند چنانکه گویند که تثلیث وتسدیس
در نظر مودت است ومسعود زیرا که تحقیق هر یک ازین دو نظر

برج متفقة الحقیقه (الصنعه) دست خواه که اتفاق در هر دو کیفیت شده کما فی
التثلیث یا در یک کیفیت کما فی التسدیس و از این جهت گویند تثلیث
اقوی است از تسدیس و لهذا اول انظار تمام دوستی گویند و ثانی را نظر نیم دوستی
و بعضی غلط واقع است از این دانند که قوس بعد او ضعف قوس بعد ثانی است
و مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند و منحوس اما مقابله
بجهت آنکه در دو برج متقابل متحقق شود متضاد دانند چنانکه سبق ذکر یافت
اما تربیع بجهت تحقیق او در دو برج مختلفة الطبیعة الکیفیات او بالکلیة او من وجه
و مقابله اقوی است از تربیع چه قوس بعد مقابله ضعف قوس بعد تربیع است
اما اقوی نظرات مطلق در تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث
پس تسدیس چنانکه تجربه بر آن دلالت کرده و هر یک از این نظرات را در سعادت
و نحوست کواکب متناظره تاثیرات یافته اند چنانکه میفرماید که نظر دوستی
بکواکب سعد محمود التاثیر است و نظر دشمنی با نیز یعنی بکواکب سعد
مذموم نیست بلکه محمود است یا متوسط است میانه حمد و ذم علی الاختلاف
و نظر دشمنی بکواکب نحس مذموم التاثیر است و نظر دوستی
با نیز یعنی بکواکب نحس در آن مرتبه نیست بلکه قلیل الذم است و شاید که در
بعضی مواضع محمود باشد بنا بر مناسبت و مقارنه و مجانست با کواکب سعد در
عقد اسعد و سعادت بیفزاید و با کواکب نحوس و عقد النحس در نحوست
و از انجمله قبل از این مذکور شده در احوال کواکب معلوم و مفهوم است که مقارنه

بر وان

و تربیع و مقابله با یکدیگر مذموم است و تسدیس و تثلیث محمود و هم چنانکه
مذکور شده است که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب متصل به است
و نیز بباید دانست که هر یکی از این نظرات که حکم آن مذکور شده اعم است
از آنکه میانه دو کوکب باشد یا میانه جزوی از فلک و کوکبی بعد هذا بر فطرت سلیمه
مخفی نماند که چنانکه نظرات متنوع بانواع است تناظر نیز بوجهی یا مطلعی بچند نوع
منقسم است و هر یک از این انواع که بعد از این مفصل موضح گردد و تقریبی باشد
و تحقیقی و تقریبی آن بود که چون میان دو کوکب متحقق شود قریب بآن نظری
از نظرات مشهوره غیر مقارنه بینهما است دهد و تحقیقی آنکه وقوع نظر
و تناظر در یک آن باشد پس مصنف بصدد بیان این مدعا در آمده
میگوید و تناظر بر انواع است از انجمله یکنوع تسدیس است و آن در
یومی مثل آنکه یک در اول جوزا باشد و دیگری در آخر
سرطان یا یکی در اول قوس باشد و دیگری در آخر جدی و در مطلعی مثل
آنکه یک کوکب در اول حوت باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اول
سنبله باشد و دیگری در آخر میزان و تناظر تقریبی درین نوع نیز
بهمین نهج باشد لیکن تحقیق آن مشروط باینکه در غیر اول و آخر
این بروج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع تناظر تربیع است
و دیگری استقبال و آن مقیاس بر تسدیس معلوم شود یعنی
تناظر تربیعی در یومی مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری در

مستصف حقیقی است یا یکی در منتصف حقیقی عقرب و دیگری در منتصف حقیقی دلو و در
مطلق مثل انکه کوکبی در منتصف حقیقی دلو باشد و دیگری در منتصف حقیقی ثور یا
یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد و دیگری در منتصف حقیقی عقرب و تناظر تربیعی
درین نوع نیز همین نهج است لیکن تحقق آن مشروطست بانکه در نیمه این
بروج است و جهه که آن نیمه اقرب باشد بنقطه انقلاب یا اعتدال اقرب
از آن نیم دیگر نه در منتصف حقیقی وانچه در نیمه دیگر واقع شود تناظر تثلیثی
بتقریبی خواهد بود شرط انکه در اول و آخر بروج نباشد و تناظر
استقبالی در یومی مثل انکه کوکبی در اول حمل باشد و دیگری در آخر سنبله
یا یکی در اول میزان باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلق مثل انکه
یکی در اول جدی باشد و دیگری در آخر حوت اما یکی در اول سرطان
بود و دیگری در آخر قوس و تناظر بتقریبی درین نوع نیز همین نهج باشد
الا انکه حصول او مشروطست بانکه در غیر اول و آخر آن بروج است و جهه
و حکم انواع تناظر مطلق در تناظر است حکم انواع نظرات است
کل النظیره و اما تناظر تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح
سی فصل بغیره و صاحب اشجار الاثمار و بعکس بر تناظر تثلیثی یا ملا واقع
باشد چه هرگاه قوس تناظر تثلیثی از الاعتدال متزاید شود بر سبیل
تساوی با جدی ... ضعف کرده تناظر تثلیث بحصول رسد و آن در یومی
مثل انکه در یک کوکبی در اول ثور باشد و در دیگری در آخر اسد یا در یکی از

اول

اول عقرب باشد و در دیگری در آخر دلو و در مطلق مثل انکه یک کوکب در اول دلو
باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد و دیگری در آخر عقرب پس او عاعدم
وقوع تناظر تثلیثی صحیح باشد شایش انکه موضع کوکبین متناظرین از بروج
درین نوع و نوع تربیعی مشترک باشد بخلاف انواع دیگر که در ایشان
اشتراط نیست لیکن این بحث عدم وقوع تناظر تثلیثی نتواند شد
مگر انکه عدم اشتراط محل کوکب از بروج در دو نوع تناظر شرط کرده باشند
و مخفی نماند که بعضی از اهل این فن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند مراد ایشان
تناظر تربیعی باشد لا غیر و علت آنست که موضع کوکب در انواع غیر تربیعی از فصل
مشترک میانه برج است بخلاف نوع تربیعی که نه چنانست پس موضع
کوکب متناظر از بروج در غیر این نوع مشخص و معین نباشد و در احکام
نظرات و تناظرات معرض کواکب را دخل تمامست و در بعضی تقاویم گاه باشد
که چنین در آلتی واحد میان دو کوکب نظر هر دو واقع شود یعنی تناظر حقیقی اتفاق
افتد از برای اختصار در ترکیب از رقم آن از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه
اتصال جامع نظر تسدیس و تناظر یومی چنان نویسند سطم و مطلق
چنین سطع و اتصال جامع نظر تربیع و تناظر یومی چنان نویسند عطم
و مطلق چنین عطع و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر یومی چنان نویسند ثطم
و مطلق چنین ثطع و اتصال جامع نظر استقبال و تناظر یومی چنین نویسند لطم
و مطلق چنین لطع و گاه باشد که بجای حرف میم زاد منقوط مرقوم

سازند که علامت نهایتست و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و تناظرات و
تأثیرات سعد و نحس آن یک شروع در مدت بدایت و نهایت آن تأثیرات
نموده میشود باید که چون کوکب متوجه نظر یا تناظر کوکبی دیگر یا متوجه
مجاسدت یکی از عقدتین قمر باشد هر آینه پیش از رسیدن بحقیقت
آن نظر یا تناظر یا مجاسده چند درجه سعادت یا نحوست آن تناظر
یا نظر اکتساب میکند و بعد از تمامی اتصال چون منصرف شود تا چند
درجه بعد از انصراف او آن سعادت یا نحوست باقی باشد
و علم این معقولات حواله بتجربه و امتحانست و آن درجات را انوار اجرام
گویند و جرم که اینجا معنی گفته است جرم هر یک از علویین در هر طرف
یعنی در طرف خلف و قدام نه درجه و از آن مریخ بعضی گفته اند هشت
درجه است و بعضی نه درجه گفته اند معتمد قول اولست و از آن شمس پانزده
درجه و از آن هر یک از سفلیین هفت درجه و از آن قمر دوازده
بلکه از عقدتین دوازده درجه و یکی از فضلای معاصر رساله
بجهت حفظ این وجه در سلک نظم کشیده بدان اجرام سیارات بی ریب
لیلا فخ سیه هزد ر زپ متمل فیه ببارک و چون کوکب قوتی بجسد
نظر یا تناظر کوکبی دیگر یا مجاسدت عقده از عقدتین قمر رسد و بعد
میانه او و منظور الیه یعنی موضع میان نظر و احوالات او در آن موضع
متحقق شود بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد آنرا متصل گویند

یا بعضی

یا بعضی که آنجا آغاز اتصال ایشان بود و چون بعد بینهما
بقدر نصف جرم اقل الجرمین المتصلین شود آنرا فی الاتصال گویند
یا بعضی که آنجا آغاز قوت اتصال بود و چون بعد بینهما تمام مرتفع شود آنرا تمام
الاتصال گویند یا بعضی که آنجا غایت قوت اتصال بود مثلا هر گاه قمر
بعد از مقارنه متوجه تربیع شمس شود چون بعد بینهما یکصد و شش درجه و نیم
یعنی قمر را که ناظر است سیزده درجه و نیم که نصف مجموع جرمین است
تسدیس مانده آغاز اتصال ایشان بود و چون به پنجاه و چهار درجه رسد
یعنی شش درجه که منصف جرم اقل الجرمین است بموضع تسدیس ماند آغاز
قوت اتصال ایشان و چون به شصت درجه رسد حد تسدیس است غایت قوت
اتصال بود و آنچه گفتیم در باقی نظرات و سایر کواکب قیاس توان کرد پس حاجت
بتکثیر امثله نباشد و بعضی گویند چون بعد میان ناظر و منظور الیه بقدر
مجموع جرم هر دو شود آغاز اتصال بود چه در آن وقت نور ایشان بیکدیگر
رسیده باشد و چون بقدر نصف جرمین شود آغاز اتصال بود چه درین هنگام
نور هر یک بمرکز آن دیگر واصل شده باشد لیکن معتبر و معتمد به قول اولست
و لهذا بعضی آنرا اختیار نموده و چون آن اتصال درگذرد یعنی چون کوکب ناظر
بعد از تمامی اتصال از منظور الیه درگذرد و منصرف شود و چون بعد بقدر نصف
جرم اقل الجرمین شود آغاز قوت انصراف بود و آنرا تمام آینه قوت الانصراف خوانند
و چون بقدر نصف مجموع جرمین شود غایت قوت الانصراف بود و آنرا زوال ...

تام الانصراف گویند و چون کوکبی ببرجی انتقال کند و در حال
انتقال متصل بکوکب دیگر نباشد پس اگر بعد از آن متصل کوکب
دیگر نشود تا در آن برج باشد آن را وحشی السیر گویند چه در این
حال کوکب مثل شخصی باشد که بشهری در آید و هیچکس آشنا نه پس لاجرم وحشت بر طبیعت
او غالب شود و این وضع دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و نقصان احوال
و پیش آمدن مهمات بی نفع و اگر چنانکه کوکب متصل شود بعد از
آن انتقال بلا اتصال هم در آن برج بکوکبی آن را بعید الاتصال گویند
و اگر بعد از آن انتقال بکوکب دیگر متصل نشود تا در آن برج
بود آن را خالی السیر گویند نه بعید الاتصال و این احوال بیشتر
اوقات ماه اتفاق افتد و بدترین حالی که او را در این احوال باشد
در وحشت السیر است و چه آنکه در برج قوس باشد زیرا که اضعف
بروج عرضیه است مر قمر را بسبب آنکه برج قوس واسطه است میان هبوط
و وبال او و چون کوکبی مخطوط یکی از حظوظ خمسه متصل گردد و قوت حظ
او را دهد و این را دفع قوت گویند و اگر هر یک در این حال محظوظ
باشند دفع قوتین گویند و اگر کوکبی از موضع حظ کوکبی دیگر با او متصل گردد
و طبیعت خود را او دهد و این را دفع طبیعت خوانند و اگر در این حال هر یک
در حظ آن دیگر باشد دفع طبیعتین گویند و این هر دو وضع دلیل بود بر نجحت
و تمام کارها بلا جهد و جهد و اگر کوکبی از وبال یا هبوط کوکب

دیگر

دیگر با و متصل شود آن را انکار گویند و اگر هر یک در وبال و هبوط باشند
انکار از طرفین باشد و این دال باشد بر ضد آنچه در دفع طبیعت مذکور
شد و چون کوکبی منصرف شود از کوکبی دیگر و هنوز از انصراف تمام
نشده متصل بکوکب ثالث شود آن اتصال بمنزله اتصال کوکب
اول باشد بکوکب ثالث هر چند بحسب ظاهر متصل نباشد و این وضع را
نقل نور گویند و این دلیل بود بر توسط کارها و رسالت میان مردم
و همچنین اگر دو کوکب ثالث متصل شوند آن اتصال بمنزله
اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثانی و او را جمع نور گویند
و شاید که زیاده از دو کوکب باشد و اکثر اوقات این جمعیت بر سر زحل
شود و اگر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در حال وبال و هبوط بود و
کوکب دیگر با و متصل شود و نه را از غایت عجز و ضعف رد کند او را رد
گویند و شاید که این ضعفها بیکبار کوکبی را دست دهد مثل رجوع عطارد
در منتصف حوت و این وضع دلالت کند بر فساد کارها و تعویق در
امور و چون سه کوکب در یک برج باشند چنانکه سبکرو ایشان در اول
برج بود و میانه رو در میان آن برج و گران رو در آخر آن برج چون
سبکرو خواهد که بگران رو متصل شود میانه رو او را منع کرده
اول خود متصل شود این را منع نور خوانند و گویند در این حال قوت
مانع باشد و ضعف ممنوع و اگر خواهد که بگران رو متصل شود پیش از آن

سبکرو راجع گردد و دیگر آن سبکرو متصل گردد و از وی درگذشته بمیانه رو
وی پیوندد و اتصال کوکب میانه رو را از گران رو باطل کند این را اعراض
گویند و این دلیل باطل شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبکرو در
اول برجی باشد و میانه روی در میانه آن برج و گران روی در آخر
آن برج سبکرو خواهد که بمیانه رو رسد درین حال میانه رو متصل شود
و از وی درگذرد و هرآینه رو قطع نور سبکرو را از میانه رو کرده باشد یا آنکه
سبکروی در میانه برجی باشد و گران روی در آخر برج و میانه روی
در اول برج دوم راجع چون سبکرو خواهد که بگران رو پیوندد و میانه
رو راجع باشد متصل بگران رو شود و قطع نور سبکرو از گران رو کند
این هم حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع مهمات و چون کوکبی در
وبال یا هبوط یا در درجه بر باشد و متصل گردد بکوکبی محظوظ قوی حال
از حسنات او بود چنان بود که کوکب محظوظ با و انعام کرده باشد و
این حال را نعمت گویند و اگر آن کوکب قوی ضعیف بنحو و کوکب ضعیف
قوی و باز بایکدیگر متصل گردند این را مکافات نعمت گویند و این هم
دلیل نجات است از مهالک و چون کوکبی در میانه انصراف کوکبی و اتصال کوکب
دیگر منفرد بود بجرم باشد یا کوکبی در برج خامس او بود و دیگری در برج دوازدهم
از انحصار گویند اما قوای کوکب بر سه نوع است نوع اول ذاتیست و
آن آنست که کوکب در حظی باشد از حظوط خود که بتغیر طوالع و از منه

متغیر

متغیر نشود مثل بیت و شرف و حد و مثلثه و امثال آن که عنقریب
بتفصیل بیان کرده و همچنان از قوای ذاتیست بودن کوکب در نطاق
چهارم که آن را صعود در افلاک گویند و استعلا گویند و سیر آن را سیر مستقیم الحرکه و
شمالا العرض تخصیص صاعد بود و دیگر چیزها که درین زودی بخیر … بر در
آید و بودن کوکب در قولی ذاتی دلیل سعادتهای ذاتی بود چون عقل و فهم
و ادراک و کیاست و فراست و مانند آن و نوع دوم عرضیست و آن آنست
که تغیر آن مبنی بر تغیر طوالع و اوقات باشد مثل آنکه کوکب در اوتاد باشد
یا در مائل الاوتاد یا آنکه ناظر باشد بطالع یا در حیز یا در فرح خود یا غیر اینها که
عنقریب موضح و مشروح گردد و بودن کوکب درین حال درین موضع دلیل
سعادتهای عرض بود مثل جاه و مال و عزت و حشمت و نوع سوم سعادتست
و آن آنست که کوکب منظور بود بکوکب سعد ناظر باشد یا آنکه در برجی باشد
کوکب مسعود آراسته بفوت ذاتی و عرض محیط باشد بان
کوکب هم در آن برج یا آنکه در دوم آن برج و دیگری در دوازدهم
و این هر دو وضع هرآینه از اقسام حصار باشد پس آن کوکب را درین حال
محصور یا محصوط بین السعدین گویند و مخفی نماند که همچنانکه قوتهای کوکب
سه نوع اند ضعف نیز سه نوع است کل بنظره بعد هذا المخفی نماند که قوت و ضعف
کواکب زیاده از آنچه اکابر این فن حصر فرموده اند صد و هشتاد و چهار صنف نود و هشت قوتها
و هشتاد و چهار عدد ضعف و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل المنجمین …

وجوه نموده اند پس ما آنها را بعبارت مختصر و اشارت موضح باین کتاب نقل
نمائیم تا طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد والله الموفق والمعین
پوشیده نماند که قوت و ضعف کواکب بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم اثر و میانه
اثر و حقیر اثر و باز هر یک ازین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط
و ادنی و ترکیب ثنائیه عقلیه میان این اقسام هر آینه نه باشد پس نهایات و
مراتب این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی آنچه حقیر اثر و ادنی
مراتب باشد او را یک بهره بود یعنی یک نهایت و هم چنین بر تزاید یک یک
بهره میرود تا منتهی شود بآنچه عظیم اثر اعلی مراتب است او را هر آینه نه نهایات
بود اما اصناف قوتهای قسم اول سی و یکست از الجمله پنج عظیم اثر اعلی
مراتب یکی خانه و دوم درجه شرف و سیم ابتراز یعنی بودن کوکب در اقوی
بیوت از بیوتات اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع
و تاسع و رابع و خامس خاصه که مشتری از کواکب سعد و ناظر باشند
و کمال ابتراز آنگاه بود که با وجود این حال در نظر از خطوط ذاتیه خود با
دور از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف و وبال و هبوط چون کوکب در یکی
ازین بیوت بود مبتز گویند اما این ضعیف است چه هیچ عرض با ذات معارضه
نتواند شد و چهارم تقسیم یعنی دوری کوکب از آفتاب بمقدار شانزده دقیقه
و بعضی بعدا گفته اند و تقسیم عظیم از همه قوی تر بود زیرا که کوکب جوهر آفتاب
کند و لهذا او را در آنحال آفتاب ثانی و تقسیم دلیل عزت و جاه و عظمت شمرند

و پنج

و پنج جرم ثابته سعد یعنی درجه ممر کوکبی از سیارات مثل درجه ممر کوکبی از
سعود ثوابت شود و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه باشد و شش عظیم
اثر اوسط مراتب یکی برج شرف دوم استقامت سیم اعتلا یعنی فلک آن
کوکب از آفتاب اعلی باشد چهارم دستوریه پنجم حلب و ششم طریقه حیزه یعنی بودن
کوکب اسما ما بین درجه شرف آفتاب و شرف قمر و بهره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه هشت باشد و بیست عظیم اثر ادنی مراتب یکی تشریق علوی و تغریب
سفلی دوم بیت اقبال سیم درجه طالع چهارم درجه عاشر پنجم عدم عرض ششم
ذروه اوج هفتم ذروه تدویر و سطی هشتم حیز نهم دفع قوت دهم طبیعت
یازدهم قبول در مکان یعنی بودن کوکب در حظوظ خویش قوی حال
دوازدهم فی الیمانین یعنی بودن کوکب در [illegible] و مطرح شعاع [illegible]
او فوق الارض سیزدهم در فراق یعنی آنکه کوکب در قران کوکب دیگر
مستو باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از آن دیگری مراد ازات
و این اکثریت بحسب افزای نصف قطر حامل و تدویر هر کدام است نه فی
نفس الامر چهاردهم ممازجت سعود پانزدهم حدث شانزدهم مکان السعادة هفدهم
عدم ظهور یعنی تحت الشعاع باشد هیجدهم جمع نور نوزدهم استیلا بر نور
مقدم و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هفت باشد اما اصناف قوتهای
قسم دوم چهل و چهارست ده میانه اثر اعلی مراتب ۱ اقامت بجهت
استقامت ۲ سرعت سیر ۳ حد سعود ۴ مثلثه اولی ۵ صعود در فلک اوج ۶

نقل نور بیستم

صعود در فلک تدویر ۷ صعود در شمالی یعنی در شمال معدل النهار بود و هم
بغایت ارتفاع او روز بروز متزاید بود ۸ بودن کوکب فوق الارض ۹
بودن کوکب مذکر در ربع مذکر و مونث در بروج مونث ۱۰ بری از نحوس و
بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد و پانزده میانه اثر اوسط
مراتب ۱ استعلا یعنی بودن کوکب در دهم و یازدهم دیگری ۲ ربع مقبل ۳ عرض شمالی ۴
زیادت نور ۵ زیادت قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و
سیم باشد لا زیادت نور در قمر وقتی بود که از تربیع اول که او را با آفتاب افتد
درگذشته بود و بدوم نرسیده ۶ زیادت سیر ۷ زیادت عدد ۸ زیادت
حساب و این هر دو در قمر وقتی بود که صاعد باشد ۹ درجه سعادت ازوانی ۱۰
مثلثه اولی سعد ۱۱ ربع مذکر مذکر را و ربع مونث مونث را ۱۲ وجه ۱۳
بهر ۱۴ مثلثه ثانیه ۱۵ ده ازده بهر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه
پنج است و هفده میانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت مایل ۲ بیت فرح ۳ بیت
قوت ۴ بیت مذکر مذکر را و بیت مونث مونث را ۵ بیت سعد ۶ مثلثه
ثانیه سعد ۷ نصرت یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند هر خانه نام کوکب
در آن خانه و دلیل عاقبت آن ۸ اعانت یعنی هر کوکب که در خانه نحو باشد
صاحب شرف آن خانه را باید او را اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل
و درین باب نظر شرط نیست ۹ استعانت یعنی هر کوکبی که در برج شرف خود
بود هر آینه از کوکبی که صاحب بیت آن برج است استعانت خواهد اما درین

باب

باب نظر شرط نیست ۱۰ نعمت ۱۱ مکافات ۱۲ احصار میانه ۱۳ سعد ۱۳ بودن
کوکب نهاری در تحت الشعاع و لیلی در شب و این قوت خاص نیز آفتاب راست
۱۴ تیامن از آفتاب یعنی در نصف لیلی باشد از فلک ۱۵ در بحان ۱۶ اوردجان
۱۷ هفت بهر و بهر هایی ازین اصناف درین مرتبه چهار است اما اصناف قوت های
قسم دوم و یازدهم پنج حقیر اثر اعلا مراتب ۱ وجه سعد ۲ نه بهر سعد ۳
اثنی عشریه ۴ درجه بهره ۵ درجه مظلمه رحل او فقط بجهت مناسبت و بهره
هر یکی ازین اصناف درین مرتبه سه باشد و خفت و حقیر اثر اوسط مراتب ۱
دریجان سعد ۲ اوردجان سعد ۳ هفت بهر سعد ۴ درجه
مذکر و مونث ۵ شکل الف صاعد از طالع ۶ برج موافق
مزاج ۷ برج موافق قوی و این هر دو از منسوبات بروج
و کواکب در باب سابق میان شده استنباط توان
کرد و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه دو باشد
و پنج حقیر اثر ادنی مراتب ۱ نهم بهر و این خاص است
به نیرین و در دیگر کواکب چنان باشد که بروز در نیم بهر
آفتاب باشد و بشب در نیم بهره ۲ برج شمالی ۳ برج حارت
و مائیه مونث حارت و چون کواکب جدولی وضع کردیم
تا مبتدیان این فن را معین باشد و جدول اینست ۴ برج
مستقیم الطلوع ۵ ولایت و این خاصیت سریر چنانکه

کواکب	در تابستان	[illegible]	در زمستان	[illegible]
شمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مریخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زهره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در روز و رایت آفتاب بالا بود و در شب ماه و بهره هر یکی ازین اصناف بالا
درین مرتبه یکی باشد اما اصناف ضعف پنج قسم اول سی و پنج است از جمله
هفت عظیم اشر اعلا مراتب ۱ وبال ۲ درجه هبوط ۳ احتراق و آن از هر طرف
شش درجه بود ۴ کسوف آفتاب بالا ۵ خسوف ماه بالا ۶ کسوف کواکب بالا یعنی ممنوع
قمر گردند ۷ جرم ثابته نحس بهمان شرح که در ثانیه سعد گفتیم و بهره هر یکی
ازین اصناف درین مرتبه نه باشد و شش عظیم اشر اوسط مراتب ۱ برج
هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع ۴ طریقه محترقه یعنی بعضی کوکب در مابین درجه
هبوط آفتاب و هبوط قمر ۵ انحطاط فلکی یعنی فلک کوکب از فلک آفتاب
منحط باشد ۶ جوزهر مقدم در حرکت سیر او و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه
هشت باشد و بیست و دو عظیم اشر ادنی مراتب ۱ بعید بعد علوی را و نزدیک سفلی را
۲ دوری از منطقه ۳ استقبال فلک یعنی درجه هفتم از طالع ۴ درجه رابع ۵
بیت ثامن ۶ نقطه حضیض اوج ۷ نقطه حضیض تدویر ۸ ذوالب زیر یعنی
کوکب در رابع و مطرح شعاع تربیعی او تحت الارض ۹ انکار ۱۰ بیت ادبار ۱۱
مرنحس بود دو وان ۱۲ خارجت نحوس بنظر عداوت ۱۳ قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵
انتکاث ۱۶ اعراض ۱۷ عقده جوزهر خاصه نیرین را ۱۸ نحوست آفتاب
بطلوع نحس قبل از او نحوست ماه بطلوع نحس بعد از او ۱۹ اقتران نحس ۲۰ حز
یعنی حز زحل مشتری و حز مشتری عطارد و حز عطارد با آفتاب و آفتاب
بزهره و زهره را با زحل و حز زحل و مریخ بیکدیگر و آن مربوط باشد که کوکب خار

این

در بیت کوکب مضر در باشد و برعکس مثل زحل در حوت و مشتری در دلو ۲۱
درجه ثانیه نحس ۲۲ درجه نهم قاطع و آن سهمی بود که از درجه مریخ و زحل در درجه
طالع گیرند و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه باشد اما اصناف ضعفی
قسم دوم سی و یک است میانه اشر عام مراتب ۱ اقامت بجهت رجعت ۲ بطوء سیر ۳
هبوط در فلک البروج ۴ هبوط در فلک تدویر ۵ هبوط در جنوب یعنی در جنوب
معدل النهار بود و مع هذا روز بروز ارتفاع او متناقص بود ۶ بودن کوکب
تحت الارض ۷ برج مذکر مونث را و برج مونث مذکر را ۸ مثلثه اولی نحس ۹
غربت در مکان یعنی در آن برج او را هیچ حظ نباشد از قوت و ضعف مثل
آفتاب در سنبله و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد و سیزده
میانه اوسط مراتب ۱ ربع مدبر ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر
و این هم گاه وقتی باشد که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد اما نقصان
نور در قمر وقتی باشد که میان تربیع دوم و اول شمس باشد ۵ نقصان عدد ۶ نقصان
حساب و این هم گاه وقتی بود که کوکب صاعد باشد از تدویر اما نقصان حساب
در قمر وقتی بود که هابط باشد ۷ نقصان سیر ۸ درجه بئر ۹ مثلثه ثالثه نحس ۱۰
ربع مذکر مونث را و ربع مونث مذکر را ۱۱ خلاف محل ۱۲ وحشت سیر ۱۳
خلاء سیر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه پنج است و ده میانه اشر
ادنی مراتب ۱ بیت زایل غیر قطع ۲ بیت نرم ۳ بیت ضعف ۴
بیت مذکر مونث را و بیت مونث مذکر را ۵ بیت نحس ۶ ضعف خلا ادنه خانه

مناکرت یعنی بودن کواکب نهاری در خانه کواکب لیلی و عکسش ۸ چهارم میان
دو نحس ۹ عقده جوزهر مجره را ۱۰ منحسه بودن از آفتاب یعنی در نیمه روزی
از فلک و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه چهار است از ضعف اما ضعف قسم
هفده است پنج حقیر اثر اعلی مراتب ۱ وجه نحس ۲ نه بهر نحس ۳ اثنی عشریه
نحس ۴ درجه مظلمه ۵ درجه بیره زحل را حظ و بهره هر یک ازین اصناف درین
مرتبه است و حقیر اثر اوسط مراتب ۱ در حال نحس ۲ ارد جانحس ۳
ممتزج با نحس ۴ درجه قیمه ۵ درجه مونث مذکر را و درجه مذکر مونث را
۶ بودن بری در درجات دال علی العمی ۷ بودن کواکب در نصف هابط
از طالع ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج مخالف خوی و بهره هر یک ازین
اصناف درین مرتبه دو باشد و سه حقیر اثر ادنی مراتب ۱ برج جنوبی ۲
برج دشمن ۳ برج معوج الطلوع و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه
یک باشد این است تمامی سخن در قوت و ضعف کواکب و مراتب آن
و اهل احکام گویند که همچنانکه هیچ شخصی نبود در هیچ وقتی در قوت و ضعیف
او با هم آمیخته نبود همچنین هیچ کوکبی نباشد در هیچ موضع که قوت او
ممزوج باشد بضعف و ضعفش بقوتی پس چون خواهند که متوجه
احکام نجومی شوند شرط این است اول ضعف و قوت کواکب بتمامه ضبط
کنند بعد از آن هر یکی قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده از
آن میانه مزاج خاص کوکب استنباط و استخراج نمایند بحسب المقدار قوت و ضعف

کواکب

کواکب معلوم شود و حکمی که آن کنند مستحکم و معتمد علیه باشد

باب بیستم در معرفت اصولی که در اختیارات بکار آید

بر فطرت سلیمه مخفی نماند که آنچه دانستن آن در اصول اختیارات
از واجبات است پنج است اول معرفت حد اختیار دوم معرفت فایده
سیم معرفت اختیار شماره مستحق اختیار باشد یا نباشد چهارم ضروریات
اختیار از اوضاع فلکی و آن دو قسم بود یکی آنچه در سعت وقت
ضروری باشد دوم آنچه در ضیق وقت ضروری باشد پنجم محذورات اختیار
از اوضاع علویات اما حد اختیار هر یک از اکابر اختیار را بنوعی تعریف
کرده اند کوشیار در مجمل الاصول چنین آورده اند که الاختیار سعادت
الوقت المختار و ملائمة بعض المطلوب و مناسبة الطالع امتزاج محمود
او حضرت امام المحققین فخر الملة والدین رازی علیه الرحمة در احکام
علائیه برین حد اعتراضات کرده اند و بچند وجه آنرا مردود ساخته
و خود چنین تعریف کرده که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی
بدین وقتها باشد که یافته شود از آن وقتها موافق مقصود بود در
آن مدت که آن وقت در وی طلب کنند و محقق در حواشی شرح
بیست باب اصطرلاب آورده که تعریف امام مخصوص است بآن که در
مدت مفروضه [illegible] وقت یافت شود که مناسبت آن
بمقصود علی السویه باشد و خود چنین تعریف کرده که اختیار تعیین وقتیست

که بهتر از آن وقت باشد بزعم منجم از اوقاتی که مناسب امر مقصود بود در آن
مدت که شروع در آن امر مطلوب بود لا فائدة اختیار مبنی بر مقدمه ایست
که بطلمیوس که پیشوای اهل این صناعت است در ثمرة الفلک کلمه هشتم ایراد نموده
و افضل الحکماء و المهندسین المحقق الطوسی علیه الرحمه در شرح این کلمه فرموده
که هر طالع که همه دلائل وی سعد و قوی بود و آنکس را که صاحب این طالع بود
نظری نبود در جهت سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلائل او منحوس و ضعیف
بود و آنکس را که صاحب آن طالع بود در سعادات و خیرات حظی نبود و در
شقاوت و شر بی‌نظیر بود و این هر دو باعز مرجح بود یا نادر الوجود
پس اکثر طوالع را دلیل از هر دو ضعف باشد و بعد از تکافؤ دلائل
خیر و شر هر گاه که بر آن قرار گیرد آنرا قوام آن دلائل خوانند و چنین
اختیاری کند جهت شخصی چه آنکس را طالع اصل باشد در طالع تحویل خاصه
در ایامی که اختیار در آن ایام کند و هر یک را قوامی باشد پس اگر هر دو
قوام در طرف سعادت متساوی باشد و سعادت اختیار موافق باشد آن ضم
شود اشعاع آن شخص با آن اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف
سعادت ضم شود متفاوت باشد و سعادت اختیار را قدر تفاوت
میان هر دو زیاده هم چنان باشد که اول اما اگر در طرف سعادت متفاوت
باشد و سعادت اختیار بقدر تفاوت بود از آن اختیار اثری
زیادت و سعادت محسوس نشود و هم چنین اگر کمتر از آن بود اگر چه

استعمال

استعمال اختیار در آن هر دو صورت موجب اصلاح باشد چه وجود آن
اختیار را از فائده فی نفس الامر خالی نباشد و برین قیاس باید کرد در
آنجا که یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در طرف دیگر با هم که در طرف
نحوست باشد انتهی کلامه پس بنا بر آنچه تحقیق فرموده مشکل می‌شود
با آنکه شخص در نحوست وقت مشغول بامری شود و اثر سعادت یابد
یا در سعادت وقت مهمی اشتغال نماید و اثر نحوست یابد ما اثر اختیار
در هر شخص مشتغل در امر واحد مست وی نبود و هم چنین دارد نیابه
سخن کسی که گوید که اگر دلائل اصلی و تحویل شخص مسعود است سعادت
و اختیار در تحصیل حاصل باشد و اگر دلائل اصلی و تحویل منحوست سعادت و اختیار
مانع تحصیل اصلا موقت اشتغال گر مستحق اختیار نباشد لیکن که
میسر نماید که هر شغلی که هر روز یا هر هفته چند بار محتاج
الیه باشد در آن شغل حاجت باختیار نیست زیرا که هر چه
محتاج الیه هر روز تا هر هفته باشد عادت بر آن جاری شود و امور
عادی قائم مقام امور طبیعی باشد کما یقول العادة طبیعة ثانیة للانسان
و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار را مدخل نیست اما در اشتغال
دیگر که هر زینه مستحق و محتاج اختیار است وقتی باید کرد که قمر و
صاحب بیت قمر و کوکبی که شغل مفروض منسوب باو باشد
مثل آنکه زراعت منسوب بزحل است و دعوای شرعیه منسوب بمشتری و علی هذا

وطالع وقت اختیار و صاحب طالع وخانه منسوب الیه
شغل مثل آنکه خانه نهم منسوب الیه سفرست وخانه چهارم منسوب الیه آرامست
و عقبهٔ او صاحب این خانها همه باید که سعید صالح الحال باشد
وضروریات اختیار را وسعت وقت که در مقدمه موعود بود درمیان نخست
چیزست و بعضی گفته اند موافق آنچه امام در اختیارات علامهٔ آورده
ومحقق طوسی در سلک نظم کشیده وهو هذا ؛ اختیاری چه داری
هفت چیز آور بجای ؛ تا بود کار تو نیکو زین همین دان مفترض ؛
حال مه مسعود باید حال برج و صاحبش حال طالع صاحب بیت
الغرض صاحب غرض ورعایت حال و متعلقات او درین امر از
دیگر کوکب بنابر آنست که قمر اقرب بارض از باقی اجرام پس
تاثیر او در عالم سفلی اظهر باشد و ایضا اسرع سیارات است
پس نسبت او بتغیرات عالم عناصر اکثر باشد و نیز قمر از غایت
سرعت انوار کواکب دیگر را ممزوج گرداند و آن امتزاج سبب حدوث
حوادث گردد کما قال بطلمیوس ان القمر هو المتوسط بین الاجرام
السماویة والارضیة وهو المودی من الاجرام العلویة الی الاجرام
السفلیة لا رعایت طالع وقت و صاحب او بنابر آنست که طالع را
دلیل تن گرفته اند و صاحب طالع را دلیل نفس و رعایت نفس و ضبط
بدن عقلا و سمعا از واجبات اما رعایت کوکب و برج منسوب الیه

شغل

شغل لایح وظاهرست و محتاج به بیان و برهان نیست و چنین این هشت
چیز که صلاح حال ایشان در اختیارات واجب و لازم است بعضی
کواکبند و بعضی بیوت و صلاح حال هر یک ازین دو نوع غیر صلاح حال
آن دیگرست پس به بیان هر یک جدا جدا در آمده میفرماید که
صلاح حال بیوت آنست که از جرم یا شعاع نحس خالی
باشد و سعدی بجرم یا شعاع ناظر باشد بایشان و صلاح
حال کوکب آنست که مسعود باشد بنظر سعود و مع هذا بنوعی
دیگر که هر آینه قوی ذاتی و عرضیت هم تا بعضی آراسته باشد و
فساد حال بیوت و کواکب بقیاس برین که مذکور شد معلوم
شود یعنی فساد حال بیوت آنست که از جرم و یا شعاع سعدی خالی باشد
و نحسی بجرم یا بنظر عداوت ناظر باشد بایشان و فساد حال کوکب
آنست که منحوس باشد بجرم یا بنظر عداوت نحوس و مع هذا بضعفهای
دیگر همه یا بعضی مبتلا باشد و اگر صاحب بیت قمر در وقت
اختیار منحوس باشد یا تعذری که منحوس نباشد از او تا حد اول
بود صلاح قمر فایده نرساند زیرا که قمر دلیل ابتدا بود و خداوند
بیت قمر دلیل عاقبت و ظاهرست که حسن عمل نحس قائمست و جمعی گویند
که چون خانه غرض و خداوندش منحوس بود صلاحیت سایر دلایل فایده
نرساند و بعضی از اصحاب تجربه درین باب مثالها ایراد نموده اند

واگر صلاح حال قمر در اختیارات دلیل ابتلای امور است میسر نشود
دلالت کند که آن مهم در ابتدا امر حسب دلخواه نباشد پس بجهت اصلاح
این فساد یکی از سعدین جهد باید کرد در طالع یا عاشر
باشد چه طالع دلیل مبدا امور است و عاشر دلیل اعمال و اشتغال اگر
مصلح نیز میسر نشود ولیکن صاحب بیت قمر مسعود بود عند الضروره
جایز باشد عاشرش الکه آن مهم در ابتدای فاسد وضایع گردد
و در انتهای بصلاح بازآید و ضروریات مرعی در اختیار عند ضیق
الوقت همینهاست که مذکور شد اما اموری که رعایت آن سبب
کمال اختیار بود بسیار است مختصر از انجمله ملک چرخ الیق واقعه است
اختصار نموده میفرماید که در اختیارات نهاری اولی و انسب است
که طالع و برج قمر برج نهاری بود و در اختیارات لیلی برج
نهاری دلیل قتل از نور و در باب نیز هم ذکر یافته اما محذورات اختیار
بسیار است و آنچه جمهور متفق آنند میباید قمر تحت الشعاع
و مجاسد کید و ذنب و در طریقه محترقه و محصور بین النحسین
و خالی السیر و وحشی السیر نباشد و خلاء السیر او هم است الا آنکه
منصرف از نحسی باشد یا از سعدی الا آنکه انصراف او از نحس اشد است
و بعضی نظر عداوت میان خداوند خانه قمر و هم چنین نظر عداوت
قمر با نحس و سقوط او از طالع وقوع او در وبال در اواخر بروج که حدود

نحس است

[...]بانخانه خصوصی
غلامحسین - سروده

نحس است و بطوء سیر و هبوط او و جنوب از جمله محذورات شمرده‌اند و ایضاً
میباید که نیرین هیچکدام در طالع نباشد
زیرا که طالع مشترکست میانه نور و ظلمت پس هرگاه حلول نیرین در
طالع اتفاق افتد چون اضوء کواکب اند هر آینه طالع بر حالت طبیعی
نماند و در اختیارات باعث عوارض مکروه گردد و مخفی نماند که در
مداخل معتبره این فن این منع در باب قمر بنظر رسیده والامام رحمه الله
سبب آن از ابو المظفر حکیم چنین نقل نموده که ماه در غایت
رطوبت است پس تاثیرات عرشه در وی بسهولت ظاهر شود و چون در طالع
بود تغیرات عظیم در وی پدید آید بسبب آن اشتراکی که مذکور شد لیکن
مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوایح القمر آورده که حق آنست که
شمس نیز در طالع نباید و از بعض فضلا این دو بیت نقل نموده
و هو هذا از قول حکیمان جهان در سمر است نیر که بود طالع اندر خطر است
ای کار جهان از آن سبب با خطر است کاندر در ج طالع هر روز خور است
بر تقدیر منع وقوع نیرین را در طالع در جمیع اختیارات جایز نداشته
مگر در اختیار کاری که ثبات و دوام او مطلوب بود و ظاهر این
قید در باب آفتاب باشد چه دوام را بطوء اسرع کواکب است نسبتی نیست
و در اکثر کتب و رسایل که منع وقوع قمر از طالع کرده اند قید کرده اند
که الا در بیع و شرای زیرا که در بیع و شرای سرعت و تعجیل مطلوب است

کما قال کوشیار القمر فی الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشراء
والبیع اذا کان مسعودا و در امور حربی بعضی برآن‌اند مثل
فتح حصون و قلاع و فتح بلاد و فوت و استعمال مسمومات
و مهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکن شرط آنکه از اوتاد ساقط
و بیوت مقصوده زایل باشد تا حصول مطلوب خلل پذیر نشود و احسن آنست
در دوازدهم یا در هفتم باشد که بیت اعدا و خصومت و در امور دیگر
که مطلوب شهرتش باشد باید که شمس و اکثر کواکب فوق الارض
باشد تا شهرت آن امر کالشمس فی وسط النهار شود و هم چنین باید که قمر
بنظر دوستی متصل بکوکبی باشد که شغل مفروض را با آن کوکب
انتسابی باشد و چون این حکم خاص نیست بامور مطلوبة الشهرة
بلکه عامست در جمیع امور ازین جهت آن را با دیگر احکام ضم ساخته می‌نماید
کرد و بالجمله در هر شغلی برج طالع و موضع قمر را و کوکبی که قمر
متصل باو باشد باید که مناسب آن شغل باشد
و بعد ازین بتقریر این اصول مشغول با مثلثه نشود میگویم باید که مثلثه
از برای دیدن ملوک و اشراف قمر در مثلثه آبی باید که سرطان
و عقرب و حوت است چه اول طالع برج و خانه قمر که کوکب ابنا ملوک
است و ثانی خانه مریخ که کوکب امرا و سلاطین است و ثالث خانه
مشتری که کوکب عظماست و اسد هر چند که خانه آفتابست اما بی صورت

دال باشد

دال باشد بر توحش و تسلط پس مختار عدم اختیار او باشد و ایضا باید که قمر
ناظر باشد بآفتاب یا باشد یا بمشتری بنظر مودت تا صاحب اختیار منظور عنایت
و شفقت آن پادشاه یا آن بزرگ محترم و مستعد گردد و اگر مراد از
دیدن علما باشد باید که صاحب عمل و ثانی از نحوس بری باشد و بیکدیگر متصل
بنظر مودت و اگر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع برج اسد بود و قمر
در بیت عاشر مشرف و متصل بسعود و اگر صاعد و زاید النور بود نور طالع
نیز باشد و از برای جلوس پادشاه بر سریر مملکت قمر در اسد یا در
عقرب باید و او برج ثابته چه ثبات درین امر محمودست و مع هذا
اول خانه آفتابست که کوکب ملوکست و ثانی خانه مریخ که کوکب امرا و سلاطین
است یا یکی از دو خانه مشتری چه مشتری سعد اکبرست و بطلیموس و دوروتیوس
و عمر منقلب و محمد ایوب یکی از علمای احکامست جوزا را درین امر
جایز نداشته بسبب هبوط قمر و نحوست و اشارت مریخ که صاحب عقرب
و ایضا باید که طالع درین اختیار از بروج ثابته باشد و مستقیم الطلوع
و اوتاد او بری از نحوس و ایضا باید که قمر زاید النور باشد و ناظر
بآفتاب بنظر مودت چه آفتاب کوکب ملوکست و اگر درین حال
آفتاب در وسط السماء ارفع بیوت باشد احسن و اعلا بود خاصه
که وتد السماء درین هنگام بیت شرف او باشد و از برای تعلیم و تعلم
و هم چنین ابتدای کتابت قمر در برج انسی باید زیرا

که تعلیم علم و صنعت و کتابت ابتدای مخصوص بنوع انسی که مدرک
کل است است ناظر بعطارد که کوکب ادیبان و کاتبان است با مشتری
که کوکب علما و قضات است بنظر مودت تا معلم بر متعلم مشفق و
مهربان باشد و اولی آن بود که این دو کوکب نیز در حال استقامت
سیر یکدیگر متصل باشند و حذر باید کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشند
و در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در خانه احد السعدین یا از آن
دیگری بود بنظر مودت و طالع برج هوائی بود چه در حصول اصوات
و صدا باعانت هوا بود و از برای سفر خشکی باید که قمر در برج
ارضی بود بنا بر مناسبت و منقلب باشد یا ذو جسدین پس بالغ
سفر بزودی بمنتهی رسد و نشاید که برج ثابت باشد خصوصاً
عقرب که دلیل کراهت سفر و مشقت و خوف راه باشد و در حدیث
پیغمبر صلعم وارد است که لا تسافروا والقمر فی العقرب و سنین باب به
مصداق است و ایضاً باید که قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت
تا خوف قطاع الطریق نبود و اگر آفتاب یا مشتری متصل بود
هم شاید و اولی آن بود که خداوند خانه قمر متصل بقمر باشد و
مسعود و طالع وقت درین اختیار برج منقلب باید مسعود بنظر مودت
نیز و احتراز باید کرد از آنکه عاشر در رابع بود و خداوند طالع از طالع
ساقط که اینها همه دلیل مشقت و عسرت مسافر بود و از برای سفر بحر قمر

برج

در برج آبی باید بجهة مناسبت و مجرا و برج خاکی داشته نباید برت
مقصد و خوف غرق و چنانکه گفتیم در سفر باید که موضع قمر برج منقلب بود یا
ذو جسدین مبرا از نحوس و باید که متصل بیکی از سعود بود تا
کشتی بسلامت بکنار رود و معونه بجهت تمام در هر نوع سفر از جمله اتفاقات
حسنه باشد و حذر باید نمود از اتصال قمر بزحل و کوکبی که مقیم باشد و هم چنین
حذر باید کرد از حلول کوکب مقیم بطالع که اینها همه دلیل سکون کشتی و فرو
ماندن و سکون باشد و از برای دخول در بلد قمر در برج ثابته باید
اگر مطلوب کثرت اقامت باشد در آن بلد مگر آنکه مقصود از دخول
آن بلد اختفا باشد و ایضاً نباید که خداوند خانه ماه تحت الارض بود
و نظر ماه بطالع یا خداوند طالع درین امر از جمله اتفاقات حسنه باشد
و از برای نو بریدن و پوشیدن قمر در برج منقلب یا ذو
جسدین باید زیرا که انقلاب باعث استبدال بود که در
لباس هم کس طالب آن رغبت لیکن فقرا و مردم بی بضاعت را ذو جسدین
اولیست تا مدت لباس ایشان از اندراس مصون و محفوظ ماند
و باید که قمر درین اختیار متصل بزهره بود که کوکب زینت و زینت
و عاصد باید بود و از بودن قمر در برج ثابته که مستلزم ثبات ملکیت
خصوصاً اسد که درین امر مذموم است چه ثابت ترین بروج است ب
کثرت مطالع و قرب سمت الراس و ایضاً صورت او دالست بر نومخ

و تسلط و گویند هر که در حال وقوع قمر در اسد ملبس بلباس نو شود آن لباس
در بر وی بسوزد بلکه مبتلا بآفتی شود و بیم تلف بود و بودن قمر درین حال
بمقابله یا مقارنه آفتاب مشعر باشد برآنکه لابس بهمان ملبوس سر در گریبان
خاک کشد حکایت رایه الامام ۲ اختیار راسه دان برای نکاح قمر
در برج ثابت باید خلاف الکوشیار و صاحب روضة المنجمین زیرا
درین امر دوام و ثبات مطلوب و مرغوبست عنی نصف اول عقرب که
هبوط قمر در آنجا در غایت قوت تخصیص تمام برج عقرب را مکروه
دانند یا در میزان باید که خانه زهره است یا قوس که خانه سعد اکبر است
متصل بزهره که کوکب عیش و عشرت و اگر بمشتری ناظر باشد سعد است
لکن اختیار مصنف در خصوص اگر قمر زاید النور باشد و ثانیه در موضع
ذنب و حمل و سرطان و جدی و دلو و موضع زحل باشد که اینها هم سبب نفرت
و بغض گردد و در زفاف باید که قمر در برج ثابت باشد
چه در ثبات و دوام خوف طلاق و فراق بود و بغیر از عقرب چه عقوبت
خانه مریخ و هبوط قمر است و این سبب ناسازگاری و خصومت شود
یا در یکی از خانهای عطارد بنابر مناسبت چه سنبله را بصورت
جاریه بکر تصور کرده اند و لهذا او را عذرا گویند و جوزا بصورت دو
کوکب متعانق و صاحب روضة المنجمین گوید این اختیار بنابر آنست
که زن ثیبه باشد و اگر بکر بود از ازاله بکارتش در توقف افتد و ایضا
بد

باید که قمر متصل بزهره بود که کوکب عفاف و محبت است سیما
که زهره سلیم و صالح الحال بود و در استحمام قمر در برج آبی یا
آتشی باید چه حمام نتیجه آب و آتش است متصل بیکی از سعدین تا باعث
آسایش و جمال شود و در نوره کردن باید که قمر در برج آبی بود متصل
بآفتاب یا کوکبی که محترق یا مرابط باو بنظر مودت و در سر تراشیدن باید که قمر
در برج ذو جسدین باشد الا السنبله و کوشیار در برج آبی جایز داشته
و متصل بود بیکی از سعدین و حذر باید کرد از آنکه قمر در برج حمل یا در
طالع باشد و در حلق باید ناقص النور باشد زیرا
که نقصان نور قمر باعث رطوبت ابدانست چنانکه در طالع کواکب
مذکور شد و چنین حکم باشد در صالح صرف شد و اگر افراع حسن بسیار
مطلوب باشد زیادتی نور قمر جایز بود و ایضا باید که قمر در برج آتشی
باشد چه آتش دافع رطوبتست یا در برج هوایی بنابر مناسبت
طبیعت دوم غیر جوزا زیرا که جوزا متعلق بدست و حلول قمر در برج
هر عضو باعث توجه رطوبت بدان باشد بآن عضو و این معنی نقص
مراد است پس حصول رطوبات و نقص مولد آهنی تا آن عضو
مصلحت نباشد و از تاریخ روضة الصفا مذکور است که اتابک اعظم امرای
سلطان مسعود سلجوقی بود بموجب فرمان متوجه آذربایجان شده
و چون بر بیابان رسید و قمر در جوزا بود فصد کرد از قضا رگ دستش گسسته
معلی

درهمان لام رشته حیات او بقطع رسید و نیز گفته اند که ملاقات
آهن بعضوی قمر در بیت آن عضو بود معلول باشد و بیت هر عضو در جواب
پیوت مذکور شد و برج هر عضوی از آن قیاس توان نمود هر گاه حمل
بمنزله طالع گیرند بابه بر ترتیب واحد عبد الجلیل سجزی که یکی از علمای
احکام است بثبات بروج از فصد شرط کرده است و بعضی دیگر برج منقلب
شرط کرده اند و حذر باید کرد از آنکه نحسین با قمر در طالع باشند که اگر
چنانی باشد موضع جراحت ناسور شود و درد عظیم گیرد و ایضا حذر باید
کرد از وقوع نحسین در هشتم طالع و هشتم موضع قمر که بسیار خطر باشد و
در حمام است باید که موضع قمر و طالع بروج هوایی باشد و متصل بقمر السعدین
و حذر باید کرد از حلول قمر در ثور و از بودن نحسی در شرف یا در
بیت اینها و محمد بن ایوب وقوع قمر در تحت الشعاع آفتاب نیز جایز نداشته
و دوا خوردن باید که قمر ناقص النور و در برج آبی و فوق الارض و محمول
باشد بالسعدین لیکن بشرط آنکه متصل بتحت الارض باشد و حذر باید کرد از آنکه
قمر در اسد بود یا متصل باشد بعلویین که از اتصال زحل دیگر علتها حادث
شود و از اتصال مشتری فعل دوا باطل و ضعیف گردد و ورق و غرغره کردن
محمد ایوب وقوع قمر در حمل جایز داشته و کوشیار و بعرابی در حمل و ثور
و بطلیموس بروج آتشی لیکن بشرط نظر زهره بسیما که فوق الارض باشد
و در ختنه کردن باید که قمر ناقص النور باشد و در برج

الآتشی

آتشی سبب انجیب در فصد گفته ایم متصل بزهره که کوکب سرور و تمتعات است
با مشتری که کوکب شریعت و ملت اسلام است و اگر مشتری در این وقت شرقی و
فوق الارض باشد احسن و اعلی بود و نشاید که قمر در عقرب باشد
که متعلق بالت تناسل است که در این حال ملاقات آهن با آن عضو مصلحت نیست
چنانکه در فصد گفته ایم با متصل بزحل که اینجا نیز مصلحت این امر نیست زیرا که دلالت
کند بر نغض و ناسور شدن زخم و در بریده حیوان قمر در برج
آتشی باید بنا بر مناسبت مجمع لکن طالع نیز از این بروج باشد بهتر و ایضا
خداوند بیت سادس یا خداوند طالع اتصال محبوب بود و اگر خواهند که برده
آزاد کنند باید که قمر زاید النور بود و متصل بسعدی که مشرق باشد و ایضا
باید که طالع و صاحبش بری از نحوس بود و در چهارپای خریدن گوشیار
گوید که قمر در برج ثابته باید و محمد ایوب ابراهیم خوجینی جایز داشته
حق و آنکه در برج باید که بر صورت ذوات الاطلاق باشد و نجمه
چهارپای سواری و بارکشی نیز همین قواعد بهتر است و ایضا باید
قمر متصل بکوکب مستقیم باشد و او تاد و بیت سادس و صاحبش صالح الحال
بود و در مطالع بسیع باید قمر ناقص النور و الحساب بود و در برج معوج الطلوع
منصرف از سعدی و در مطلق شری برعکس یعنی باید که قمر زاید النور
و الحساب باشد و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعدی و در زراعت
کردن قمر در سرطان و حوت یا برج خاکی باید زیرا که حصول

ارتفاعات بستون‌ است آب و خاک و عدم جواز عقرب با آنکه برج آبیست
بنابر آنکه برج هبوط قمر و خانهٔ مریخ است و ایضاً باید که قمر متصل بسعد
بود یا بتسدیس و تثلیث زحل بجهت مناسبت و ایضاً باید که طالع
برج ذو جسدین باشد و خداوند شش در طالع برج منقلب ناظر بطالع و مبرا از نحوس
و حذر باید کرد که از آنکه قمر ناقص النور بود که آنرا در لیس فی الحکم باشد
و نظر نحوس بصاحب طالع هم از جملهٔ محذورات شمرده‌اند زیرا که آنرا علامت
آفت کشت و زرع باشد و در اجارت ارض قمر در برج ترابی باید و
محفوظ از نحوس بشرط نظر خاضرین و ایضاً باید که قمر با خداوند خانه
خانهٔ خود و در اجرای قنوات قمر تحت الارض باید در برج آبی و اولی
آنکه در ثالث یا خامس باشد یا ناظر بسعود خصوصاً مشتری و صلاح حال زحل و نظر
مودت قمر با او درین امر از جملهٔ شرایط است و در درخت
نشاندن قمر در برج ثابت یا ذو جسدین باید منقلب
و درخت استوار و نیز بر بود و طالع نیز باید که ازین بروج بود و ایضاً
باید که قمر متصل بسعد باشد که آن سعد در طالع باشد یا شرف بود باید
که زحل صالح الحال باشد و حذر باید کرد از اتصال کوکبی که در هبوط
باشد و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور و الحساب
بود و در برج ارضی باشد ثابت یا ذو جسدین کما لا
یخفی علی المتفطن و نظر مودت متصل بود بکوکبی که در شرف باشد

تا آن

تا آن سعد مبارک و میمون بود و یا در برج هوایی فوق الارض
و صاعد در عرض و افلاک تا آن بنا زود مرتفع شود و زحل
کوکب عمارتست باید که درین اختیارات قوی حال باشد و ایضاً باید
که طالع یا موضع صاحب طالع برج ارضی باشد و وتد رابع صالح الحال بود و
حذر باید کرد از وقوع زحل بد حال در بیت رابع و سقوط خداوند خانهٔ
قمر از قمر و ایضاً منحوس بودن صاحب طالع تحت الشعاع یا مقارن نحوس
از جملهٔ محذورات و در بنای زیر زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض
و هابط بود سیما در جنوب و بطلیموس در بنای بلاد و قلاع وقوع ثابته که بر
مزاج او بود در بیت نحس از جملهٔ محذورات شمرده‌اند زیرا که این
وضع علامت قتل سلطان آن ملک باشد بل علامت قتل تمام نحوست باید
من هذا الجنس درین وقت این معمولات بر دعا ختم کرده گویم از برای
دعا کردن قمر در یکی از خانهای مشتری با متصل بکوکبی که او را مطلب
مقصد انتساب بود باشد بعضی گفته‌اند قمر با مشتری بعقده راس و قرآن
عطارد با کف الخضیب درین امر از جملهٔ شرایط گرفته‌اند و وصول کوکب
بدایرهٔ نصف النهار درین باب مشهور و معروف است اینقدر در مقام ایراد
نمود و ما الحال کردیم در معرفت اختیارات اینها کافیست و زیاده
ازین به تطویل می انجامد والله جزا الوافی علی تشریح هذا
الابواب بعون الملک الوهاب لاستغاثة الاخوان والاحباب

في السنة التي تحرير تاريخ جملة مرتبة
وهي استكمل الكتاب والحمد لله الذي هو
رب الارباب ومسبب الاسباب
والصلوة والسلام على
خير خلقه محمد صاحب الوحي
والكتاب واله
خيران واصحابه
خير الاصحاب
بحمد الله و
الصواب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروه